گزارش رفتارهاي اجتماعي مؤسسه فقاهت و تمدن‌سازي اسلامي

18 تير 1396

اين گزارش صرفاً بر اساس داده‌ها و اطلاعات آشكار تهيه شده و آن‌چه ذيلاً ذكر مي‌شود از طريق رسانه‌هاي رسمي به دست آمده و تجميع شده است. براي تكميل اين گزارش مي‌توان اطلاعات غيرآشكار را از نهادهاي رصدگر استعلام نمود.

# C:\Users\Test\Desktop\png.png

# محمدتقي اكبرنژاد

متولّد 1358 - شهر تبريز

آغاز تحصيل در حوزه علميه بناب: 1375 - به مدت 2 سال

ادامه تحصيل در حوزه علميه قم: 1377 - به مدت 4 سال

تدريس در حوزه‌هاي علميه شهرستان؛ كنگاور، هادي‌شهر و مراغه: 1381 - به مدت 5 سال

بازگشت به قم جهت تدريس: 1386 - به مدت 10 سال - ادامه دارد

سطح تحصيلات: اجتهاد

اساتيد: مرحوم آيت الله حسن تهراني، حجج اسلام احمد عابدي، الهي زاده، ايزدي و استفاده از كلاس‌هاي خصوصي بعضي از مراجع

ايميل: osul.fegh@gmail.com

# يادداشتي درباره خود

گرفتار بن بست تاريك تحجر شده‌ام. نمي‌دانم چرا و به چه توجيحي همه طلاب بايد رسائل و مكاسب بخوانند و كفايه امتحان بدهد و در دروس خارج چند صد نفري شركت كنند! راستي همه براي اجتهاد ساخته و پرداخته شده است؟ آيا خداي متعال به همه طلبه‌ها استعداد و ذوق و اشتياق اجتهاد در فقه را عطا كرده است كه ما از آن بي‌خبريم؟ هر چه به ذهن خود بيشتر فشار مي‌آورم، كمتر نتيجه مي‌گيرم. جالب اين‌كه رشته خود من فقه و اصول است و تمام فعاليت‌هايم از صبحي كه بيدار مي‌شوم تا دمي كه به خواب مي‌روم، بر محور فقاهت مي‌چرخد، اما آيا اين درست است كه همه را به يك چوب برانيم و همه را در يك كلاس بنشانيم؟ آيا بدتر از اين مي‌شد فقه را به بازي گرفت و از قيمت انداخت و دل‌ها را از آن ملول ساخت و فراري داد؟ آيا بهتر از اين مي‌شد، طلبه‌ها را آشفته ساخت و به تحير رساند و در دامن تنهايي رها كرد؟ آه آه و هزار افسوس كه گوش شنوايي براي اين دردهاي خود نمي‌يابم. پس چاره‌اي جز تنهايي و عزلت و هم دمي بهتر از چاه براي درد و دل، نيست! كه آن امين الهي و امام حسن و جمال فرمود: العقل التجرع للغصه حتي تنال الفرصه. (منبع: http://akbarnejad.andishvaran.ir)

# دلايل حساسيت

## وجود چند نظريه حساس و متفاوت با نظريات مشهور حوزه

نظريه اصلي: **حجيت قوي‌ترين معرفت ممكن نوعي**، به جاي اكتفا به حجيّت قطع و امارات ظنيه

نقشي زيادتر از مشهور دادن به ادراكات عقلايي به عنوان قرائن فهم كلام شارع

مقابله با جريان افراطي بي‌اعتبار دانستن بسياري از روايات به صرف مجهول بودن راوي، آغاز توسط شهيد ثاني

اعتماد به روايات ائمه(ع) و عدم ردع به صرف عدم شناخت راوي؛ با توجه به اهتمام ائمه(ع) به حفظ روايات

اعتبار بيشتر مرسلات روايات از غير آن‌ها؛ احساس عدم نياز به ذكر روات به دليل واضح بودن اعتبار روايت

ضرورت حذف تمامي مباحث اصولي غيركاربردي در فقه

ادعاي امكان دستيابي طلاب سطح به قوه اجتهاد با درس گرفتن چهار كتاب اخير ايشان؛ كلام فقاهي، نظام معرفتي فقاهت، منطق تفسير متن و ادبيات دين، به معناي كافي بودن اين دانش‌‌ها جهت تفقه

## تشويق طلاب به «مطالبه تحوّل» از بزرگان حوزه

اين حركت در ابتداي سال 1395 از حوزه علميه اصفهان آغاز شد و با برگزاري همايش‌هاي زوائد علم اصول در شهر قم و راه‌اندازي شبكه‌هاي اجتماعي وسعت گرفت و حساسيّت بيشتري پديد آورد.

## يادداشت‌هاي اختصاصي

نامبرده به هر مناسبتي كه ارتباطي با وضعيت حوزه علميه و طلاب داشته باشد، نقدهاي خود را نسبت به بزرگان حوزه طرح نموده و توجهات را به شعارهاي خود جلب مي‌نمايد. متن يادداشت‌هاي مهم ايشان در انتهاي اين گزارش آورده شده است.

## بهره‌گيري از فرمايشات مقام معظم رهبري و اساتيد بزرگ حوزه

در بسياري از يادداشت‌هاي نامبرده، ارجاعاتي به مطالبات رهبري از حوزه مي‌شود. در بخش زوائد علم اصول و ضرورت تحوّل و همچنين نقد مراجع نيز به فرمايشات بزرگان حوزه، از قدما و متأخرين، استناد مي‌گردد.

## بلندكردن پرچم تحوّل‌خواهي

نامبرده با طرح شعارهايي جذّاب كه متناسب با نيازهاي طلاب مي‌باشد و استفاده از توانمندي‌هاي رسانه‌اي و همچنين ارتباط نزديك از طريق شبكه اجتماعي و طرح مطالبات طلاب از زبان خودشان، توجهات بسياري را جلب نموده است. البته اين مطالبات بر حق هستند و ظاهراً خواسته ناحقي در آن‌ها مشاهده نمي‌شود. مواردي مانند:

تا آخر همراه اكبرنژاد ايستاده ام...

بيست سالي است كه در حوزه علميه مشغول تحصيلم و چند سالي هم درس خارج رفتم

پايه ششم كه تمام شد به اجبار دروس پايه هفت تا ده را خواندم علاقه زيادي به مباحث تربيتي داشتم اما در حوزه علميه جايي براي اين مباحث نبود.

دوسال پيش موسسه اخلاق و تربيت تاسيس شد اما براي من كه شرايط سني ورود به اين موسسه را نداشتم جايي نبود.

چون شرط سني لازم براي ورود به رشته هاي تخصصي شرايط سني ندارم چاره اي جز ترك حوزه و پيوستن به دانشگاه ندارم.

فرزندانم را از ورود به حوزه نهي كردم فقط بخاطر اينكه در حوزه علميه عمرشان را سلاخي ميكنند.

به همين دليل و بخاطر تحول و تغيير بنيادين در حوزه علميه با استاد اكبر نژاد همراهي ميكنم و تا آخر همراه ايشان ايستاده ام.

نام كاربر: بي نام

من ارادت بسيار زيادي به حاج آقا دارم و توي همايش رونمايي از كتاب زوائد شركت داشتم. تقريبا همه فرمايشات ايشون رو قبول داشتم بجز اون پيشنهاد آخر كه دادن...

پيشنهادي كه حاج اقا مبني بر اعتصاب علمي فرمودن، عملي نميشه. چون خيلي كم هستن كسايي كه اين ريسكو بكنن.

آخه وقتي امتحان نديم پس چطور بريم پايه بعد؟؟!!!

آينده علمي ما رو حاج آقا تضمين ميكنن؟؟؟!!!

ما بايد تو همين سيستم رشد كنيم تا بتونيم كرسي هاي تدريس و مسئوليت ها رو از كساني كه قبولشون نداريم بگيريم. ولي با اين پيشنهاد حاج آقا اين شدني نيست...

نام كاربر: غروب انتظار

بعضي از شعارهاي نامبرده در كانال رسمي:

چرا اعتصاب!؟

كساني كه اعتصاب را نمي پسندند بگويند تا كي بايد مدارا كرد؟!

تحول در حوزه دغدغه ي اعضاي شوراي عالي نيست!

آري من؛ محمد تقي اكبرنژاد بودم كه از طلبه ها خواستم تا از طلبگي ترين و مودبانه ترين روش اعتراض كه حق قانوني آنهاست كمك بگيرند و فريادشان را به گوش متوليان امور برسانند. من از آنها خواستم تا دست به اعتصاب علمي بزنند. شهامت آن را داشته باشند كه اگر كتابي را قبول ندارند، نه درسش بگيرند و نه در آزمونش شركت نمايند. اگر اين جرم است، پس من مجرم هستم و بايد محاكمه شوم.

از مناظره با اساتيد و فضلاي حوزه استقبال مي كنم.

به جدّ انكار مي كنم كه كسي از بنده دعوت به مناظره كرده و آن را رد كرده باشم.

## ايجاد كانال ويژه بحث در ضرورت اعتصاب علمي

گروه "گفتمان تحول در حوزه"

موضوع اين هفته : « اعتصاب علمي »

فضايي آزاد براي گفتگو پيرامون مسائل حوزوي

با حضور استاد اكبرنژاد

چهارشنبه و پنج شنبه

ساعت 19-20:30

شما مي توانيد سوالات و شبهات و اشكالات خود را پيرامون موضوع فوق در گروه با استاد اكبرنژاد مطرح نمائيد.

گروه "گفتمان تحول در حوزه"

فضايي آزاد براي گفتگو پيرامون مسائل حوزوي

با حضور استاد اكبرنژاد

هر هفته 5 شنبه ها

ساعت19:30 الي 20:30

موضوع اين هفته : « مطالبه گري جهت تحقق تحول در حوزه »

محورهاي گفتگو: آداب مطالبه گري، شيوه هاي مطالبه گري ، وظيفه طلاب براي تحقق تحول

# كتاب‌ها

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از شور حسيني تا شعور حسيني(قمه زني حقيقت يا افسانه) | صفحه‌نگار | 1385 |
| تاملي در مكتب اصولي شيخ انصاري ره | دارالفكر قم | ۱۳۸۵ |
| اسرار مناسك حج | مسجد جمكران قم | ۱۳۸۶ |
| موسوعه توقيعات الامام مهدي عج | مسجد جمكران قم | ۱۳۸۲ |
| قد الف نون شد: مراثي شعراي نامي ايران در سوگ حسين بن علي (ع) | ذوالجناح | 1387 |
| مجموعه كامل نامه هاوفرمايشات امام عصرعج | مسجد جمكران قم | ۱۳۸۷ |
| كلمات قصار امام زمان عج | مسجد جمكران قم | ۱۳۸۷ |
| دعاهاي صادره از امام زمان عج | مسجد جمكران قم | ۱۳۸۸ |
| امير شهر (شرح حال حاج آقا بزرگ عراقي) | بوستان كتاب | ۱۳۸۸ |
| كلام فقاهي | دارالفكر قم | 1395 |
| منطق تفسير متن | دارالفكر قم | 1395 |
| نظام معرفتي فقاهت | دارالفكر قم | 1395 |
| ادبيات دين | دارالفكر قم | 1395 |
| بررسي زوائد علم اصول فقه | دارالفكر قم | 1396 |
| رجال | دردست چاپ | |
| تاريخ تحول مكاتب فقهي اصولي | دردست چاپ | |

# مقالات

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آزاد انديشي و تحول | مجله حوزه | ۱۵۰ |
| ضعف عقلانيت، زمينه ساز خرافه | مجله حوزه | ۱۵۲ |
| مشروعه بحار الانوار | مجله حوزه | ۱۵۳-۱۵۴ |
| قمه زني واعمال نامتعارف در عزاداري | مجله تخصصي فقه اهل بيت | ۴۸ |
| حدود جزع در عزاداري اهل بيت ع | مجله تخصصي فقه اهل بيت | ۵۰ |
| نقل به معنا در حديث؛ ابعاد و آثار آن | فصلنامه كاوشي نو در فقه اسلامي | ۵۵-۵۶-۵۷ |
| جامع احاديث شيعه، امتيازها و ضعف ها | فصلنامه كاوشي نو در فقه اسلامي | ۵۶ |
| مرزبندي حجيت عقل درانديشه اخباري واصولي | فصلنامه كاوشي نو در فقه اسلامي | ۶۲ |
| طرحي ديگر در بررسي غنا در قرآن و مراثي | فصلنامه كاوشي نو در فقه اسلامي | ۶۳ |
| حجيت ذاتي بناهاي عقلائي و تاثير آن در فقه واصول | فصلنامه كاوشي نو در فقه اسلامي | ۶۴ |
| سيد كاظم يزدي و حجيت عمومي روايات شيعه | فصلنامه كاوشي نو در فقه اسلامي | ۷۳ |
| شاخصه هاي حوزه زمينه ساز ظهور | همايش بين المللي دكترين مهدويت |  |
| فقه العزاء الحسيني دراسه استدلاليه في نقد مظاهرالتطبير | الاجتهاد و التقليد | ۱۷ |
| حدود الجزع في رثاء اهل البيت | الاجتهاد و التقليد | ۱۹ |
| حجيت و عصمت ذاتي عقل | نشريه كوثر معارف | ۱۴ |

# سوابق

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عضو هبات علمي | موسسه آينده روشن (پژوهشكده مهدويت) | سال ۸۶ |
| كارشناس هيات تحريريه مجله | كاوشي نو درفقه اسلامي | سال ۸۷ تا ۹۱ |
| مدير | حوزه علميه كنگاور | سال۸۸ |
| مدير مسئول | موسسه فرهنگ وتمدن علوي(فقاهت و تمدن سازي اسلامي) | از سال ۸۹ |
| مدرس | حوزه هاي علميه قم وشهرستانها | ۸۰ تا ۸۹ |
| مدرس | موسسه فرهنگ وتمدن علوي(فقاهت و تمدن سازي اسلامي) | از سال ۸۹ |
| پژوهشگر رسمي | معاونت پژوهش حوزه علميه قم | از سال ۸۸ |

# همايش‌ها

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پيش‌كرسي نظريه حجيت قوي‌ترين معرفت ممكن نوعي | پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامي | سال۹۴ |
| سلسله همايش نقد مكتب اصولي شيخ انصاري(ره) | پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي | سال ۹۴ |
| نشست تخصصي بررسي حكم فقهي رفتارهاي افراطي در عزاداري | مركز فقهي ائمه اطهار(عليهم السلام) /پژوهشكده حج و زيارت | سال ۹۴ |
| نشست تخصصي روش شناسي اجتهاد در اخلاق | پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي/ پژوهشكده فقه و اخلاق | سال ۹۴ |
| كرسي نظريه پردازي امكان سنجي تكامل روش اجتهاد جواهري براي توليد علوم انساني اسلامي | دانشگاه عدالت | سال ۹۴ |
| سلسله همايش‌هاي زوائد علم اصول | چند حسينيه در سطح شهر قم | سال 95 |
| رونمايي كتاب زوائد علم اصول | حسينيه ارك | سال 96 |

# رسانه‌هاي ارتباطي عمومي

كانال تلگرام: فقاهت تحول در حوزه - feghahat@ - حدود شش هزار عضو

كانال تلگرام: دروس مؤسسه فقاهت- feghahat\_doroos@ - حدود سيصد عضو

كانال تلگرام: مناظره علمي(فقاهت)- feghahat\_monazere@ - حدود پانصد عضو

كانال تلگرام: گفتمان تحول- حدود پانصد عضو - بحث درباره ضرورت اعتصاب علمي طلاب

كانال تلگرام: محمدتقي اكبرنژاد- akbar\_nejad@ - حدود نهصد عضو

وب‌سايت: مؤسسه فرهنگ و تمدن علوي - فقاهت و تمدن‌سازي اسلامي - feghahat.com

كانال آپارات: http://www.aparat.com/feghahat

# توليدات رسانه‌اي

راديو معارف - فقه پويا - 6 برنامه - آبان و آذر 1394

راديو معارف - تاريخ فقاهت - 48 برنامه - از آبان 1394 الي آبان 1395

صوت تدريس - كلام فقاهي - 56 جلسه - از اسفند 1395 تا كنون - ادامه دارد

صوت تدريس - نظام معرفتي فقاهت - 48 جلسه - از اسفند 1395 تا كنون - ادامه دارد

تصويري - شناسنامه - معرفي سير تطوّرات فكري مؤسس - 8 قسمت - از خرداد 1395 تا كنون

تصويري - راه نو - ادامه دارد

تصويري - اغلال - ادامه دارد

تصويري - حيات حوزه

تصويري - افسوس

تصويري - پرونده‌هاي باز

تصويري - همايش بايسته هاي تكامل

تصويري - همايش بررسي زوائد علم اصول - شش جلسه

تصويري - مقايسه روش‌شناسي اجتهاد در فقه با اخلاق

تصويري - آسيب‌شناسي روش اجتهاد در تمدن‌سازي اسلامي

تصويري - امكان‌سنجي تحول در روش فقاهت

تصويري - همايش حوزه انقلابي حوزه سكولار

# منتقدين مطرح

پاره‌اي از بزرگان حوزه ديدگاه‌هاي نامبرده را نقد كرده‌اند كه در اين ميان مي‌توان به نام‌هاي ذيل اشاره نمود:

# نشاني مؤسسه

قم – نيروگاه – خ رئيس كرمي (۲۰ متري زاد) – ك۲ – پ۲۵

# تلفن مؤسسه

۶-۳۸۸۱۸۸۰۲-۰۲۵

# معرفي مؤسسه

مؤسسه تحقيقاتي «فقاهت و تمدن‌سازي اسلامي» (فرهنگ و تمدن علوي)، در سال ۱۳۸۹ با هدف پيگيري و تحقق منويات مقام معظم رهبري – حفظه الله – در باب ضرورت تحول حوزه تشكيل شد. هئيت مؤسس عبارت‌اند از: محمدحسن نجفي و محمدتقي اكبرنژاد. حجت الاسلام و المسلمين محمدحسن نجفي معاون رياست پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي و رئيس پيشين دفتر تبليغات تهران و سردبير مجله «كاوشي نو در فقه اسلامي» هستند.حجت الاسلام و المسلمين محمدتقي اكبرنژاد نيز، به سمت مدير مؤسسه فقاهت، سالياني است كه به تحقيق و تأليف اشتغال دارند و متون مؤسسه، به قلم و بر پايه دستاوردهاي علمي ايشان است.

# اهداف مؤسسه

همه مي دانيم كه تحول حوزه ابعاد مختلفي را پوشش مي‌دهد كه يكي از اهم موارد آن، توليد علم در زمينه‌ي تمدن سازي و سبك زندگي اسلامي و نيز دغدغه هاي معظم له در عرصه‌ي تحول علوم اسلامي و حوزوي است. مؤسسه تحقيقاتي فقاهت بر اين باور است كه حوزه مسئول دين‌داري مردم و خاستگاه تمدن اسلامي است؛ تمدني كه ظهور آن در گرو دو مقدمه است:

يك. ترسيم نقشه راه و ارائه نظام‌هاي سياسي، اقتصادي، فرهنگي و هنري براي حكومت ديني؛

دو. تربيت نيروي انساني توانمند و انديشه‌گر.

اما اين دو مقدمه واجب، خود در گرو اصلاح روش‌ها در فهم مفاهيم ديني است. مؤسسه تحقيقاتي فقاهت مي‌كوشد در اين مسير گام بردارد و محتواي فقهي موجود را كه از پشتوانه ي صدها سال كار علمي فقها و انديشمندان شيعي برخوردار است، براي پاسخگويي به نيازمندي‌هاي تمدن اسلامي، توانمندتر سازد.

# رويكردهاي پژوهشي مؤسسه

از برتري‌ها و فضيلت‌هاي حوزه در گذشته، حلقه‌هاي درسي متعدد و كوچك آن بود. كم‌شماري افراد در حلقه‌ها و كلاس‌ها، ارتباط استادان را با طلاب، عميق‌تر و صميمي‌تر مي‌كرد. چنين ارتباطاتي، بر غناي پژوهشي درس‌ها نيز مي‌افزود؛ زيرا استاد مي‌توانست از يك‌يك طلاب بخواهد كه به منابع خاصي مراجعه كنند و درباره آن به گفت‌و‌گو بنشينند. اين شيوه پسنديده، اكنون رو به افول گذاشته است و مؤسسه تحقيقاتي فقاهت مي‌كوشد جاي خالي آن را تا حد مقدور پر كند. بنابراين ساختار علمي مؤسسه، پژوهش‌گرايانه است. در اين روش:

شاگرد به اندازه استاد، در جلسات نقد و بررسي حضور فعال دارد؛ بلكه استاد بيشتر ناظر است تا متكلم وحده، و شاگرد بيشتر هم‌مباحثه است تا شنونده منفعل.

استاد، هرگز محتواي علمي را درس نمي‌دهد، بلكه دانش پژوه و محقق، بايد با پيش‌مطالعه و شركت قبلي در حلقه هاي پژوهشي، در جلسات نقد و بررسي حاضر شود و در گفت‌وگويي آزاد با حضور استاد شركت كند.

هر محتواي علمي، نياز به «كتاب كار» يا «جزوه تمرين» دارد تا ورزيدگي ذهني و زباني دانش پژوهان بيشتر شود.

استاد، همواره از حاضران در جلسه نقد و بررسي مي‌خواهد كه در موضوعي تحقيق كنند و حاصل مطالعات و تحقيقات خود را در اين جلسات ارائه دهند؛ گاه شفاهي و گاه كتبي.

زمينه‌سازي براي گفت‌وگوي علمي دانش پژوهان و محققين با استادان بزرگ و صاحب‌نظر به آساني صورت مي‌گيرد.

افزون بر محتواي علمي پژوهشي، افزايش توانمندي‌هاي كاربردي همچون نويسندگي، تايپ، بهره‌گيري از نرم‌افزارهاي مربوط، مهارت در جست‌وجوي اينترنتي، روش تحقيق و مقاله‌نويسي نيز بايد در دستور كار باشد.

مؤسسه تحقيقاتي فقاهت، اميدوار است كه بتواند همه روش‌هاي پيش‌گفته را به منصه ظهور درآورد.

# خلاصه اي از برنامه هاي مؤسسه

همراهان مؤسسه تحقيقاتي فقاهت، در نيمي از ساعات روز، در درس‌هاي متداول حوزه (سطح و خارج) حضور به هم مي‌رسانند و در نيمِ ديگر با حضور در مؤسسه، با محتواي توليدي اين مؤسسه مانند «كلام فقاهي»، «نظام معرفتي»، «منطق تفسير متن»، «ادبيات دين» و «تاريخ تحول مكاتب فقهي اصولي»، «مباني رجالي» آشنا مي‌شوند و به نقد و بررسي آن مي پردازند. كتاب‌هاي نامبرده، براي تكميل دروس متداول حوزه و رفع كاستي‌هاي آن تدوين شده است.

دوره‌هاي سه‌گانه موسسه، بدين شرح است:

## سطح يك: دوره فراگيري و نقد

داوطلبان اين سطح، از ميان طلاب پايه ۶ به بالا ثبت‌نام مي‌شوند. اين دوره، پنج تا شش نيم‌سال، زمان مي‌برد؛ با روزي دو جلسه نقد و بررسي: در سال‌ اول كتاب «كلام فقاهي» و نيز «فلسفه فقاهت»، «تاريخ تحول مكاتب فقهي – اصولي»، «منطق تفكر خلاق» و «منطق تفسير متن» در كارگروه هاي پژوهشي مؤسسه ارائه مي‌شود، و در سال دوم، «نظام معرفتي فقاهت» و «ادبيات دين» و «مباني علم رجال» و «فقه كاربردي».

## سطح دو: دوره ‌تربيت كارشناس امور ديني

حضور در اين دوره، مشروط به گذراندن موفقيت‌آميز دوره اول است. دانش‌پژوهان در پايان اين دوره، در تفسير متون و نصوص ديني به صورت روش‌مند و نيز بهره برداري اصولي و صحيح از ادله عقلي، مهارت مي‌يابند. در اين دوره، استاد موضوعي را انتخاب كرده، روش تحقيق را ارائه مي‌دهد و سپس از اعضاي كارگروه مي‌خواهد كه درباره آن موضوع تحقيق و نتيجه‌گيري كنند.

## سطح سه: دوره آشنايي با مباني تمدن‌‌سازي

برگزيدگان اين دوره، تحت نظر استاداني از حوزه و دانشگاه، با مباني تمدن‌سازي (فرهنگ، اقتصاد، سياست، هنر و…) آشنا مي‌شوند.

## توجه به رشد جامع دانش پژوهان

مؤسسه تحقيقاتي فقاهت، رشد جامع دانش پژوهان را هدف نهايي خود مي‌داند. از اين رو برنامه‌هايي نيز براي رشد معنوي دانش‌پژوهان منظور كرده است. بدين رو استادان محترم و گرانقدر مؤسسه، جلسات نقد و بررسي را با آيه‌‌ يا حديث، همراه شرح مختصر آغاز مي‌كنند. مشاوره اخلاقي و گردهمايي‌هاي آييني، جلسات ماهانه گروهي و اردوهاي علمي- فرهنگي از ديگر برنامه‌هاي فرهنگي مؤسسه است.

هم چنين مؤسسه معتقد است تنها فقيهي مي تواند هم در مقام فهم دين و هم اجراي آن موفق و به معناي واقعي آگاه، بصير و كارآمد باشد كه از ابتداي كار علمي، از فضاي جامعه و نيازمندي هاي آن و فضاي كار عملياتي و اجرايي كه غايت توليد فكر و نقشه ي تمدن اسلامي است به دور نباشد. لذا مؤسسه برنامه هايي را هم در همين زمينه تدارك ديده است كه باعث رشد اجتماعي دانش پژوهان ارجمند مي گردد.

# هيئت مؤسس

هئيت مؤسس، مؤسسه تحقيقاتي «فقاهت و تمدن‌سازي اسلامي» عبارت‌اند از: حجج اسلام محمدحسن نجفي و محمدتقي اكبرنژاد.

حجت الاسلام و المسلمين محمدحسن نجفي معاون رياست پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي و رئيس پيشين دفتر تبليغات تهران و سردبير مجله «كاوشي نو در فقه اسلامي» هستند.

حجت الاسلام و المسلمين محمدتقي اكبرنژاد، مدير مؤسسه فقاهت، سالياني است كه به تحقيق و تأليف اشتغال دارند و متون مؤسسه، به قلم و بر پايه دستاوردهاي علمي ايشان است.

# دين شناسي و بايسته‌هاي آن

جامعه‌شناسان بر اين باورند كه دگرگوني‌هاي اجتماعي، تحولات علمي نيز مي‌آفرينند؛ زيرا جامعه متحول، نيازها و پرسش‌هاي تازه‌اي مي‌يابد و انبوهي از چند و چون را به سوي دانشمندان روانه مي‌كند. بدين رو دانشمندان، هماره مي‌كوشند كه راه‌هايي نو براي حلّ مسائل جديد بيابند. اين كوشش، علوم را در اهداف و مسائل و حتي در روش‌ها دگرگون مي‌كند.

شهيد صدر (ره) بر اين باور است كه فقهاي شيعه در طول قرن‌هاي متمادي، توسط حاكمان به حاشيه رانده شدند. اين رويداد سياسي، آثار فقاهي خاصي برجاي گذاشت. بدين شرح:

يك. فقهاي شيعه، از تجربه نگاه‌هاي كلان در مسائل اجتماعي، سياسي، اقتصادي و فرهنگي محروم شدند و اين فرصت را نيافتند كه به كل جامعه بينديشند و براي معضلات آن چاره‌انديشي كنند.

دو. از آن‌جا كه مردم نيز ايشان در مصدر امور نيافتند و تنها در مدرس و مسجد ايشان را ديدند، بالطبع تنها در مسائل عبادي و فردي به ايشان رجوع كردند.

اين روند، موجب شده است كه فقه نيز به سوي انزوا رود و استعدادهاي جمعي خود را آشكار نكند؛ در حالي كه رسالت دين و به تبع آن، رسالت فقه، جامعه‌سازي است. به گفته امام خميني(ره): «اگر بنا باشد، دستگاه جبار، دين مقدس اسلام را از رسميت بيندازد، احكام اسلام را از بين ببرد و قرآن را مهجور و منكوب كند، وجود حوزه‌هاي علميه چه ثمره‌اي دارد و چه آثاري بر آن مترتب است؟ آيا اين حوزه‌ها را مي‌‌خواهيم كه فقط از “ترتب” بحث كند؟»[[1]](#footnote-1)

پيروزي انقلاب اسلامي ايران در سال ۵۷، حوزه علميه را در كانون تحولات كشور نشاند. در اين سال شگفت، مردم ايران به رهبري يكي از فرزندان حوزه به پا خاست و نظامي بر مبناي ولايت فقيه برساخت. اين تحول عظيم در كشور، مقتضي حوزه‌اي ديگر، با توانمندي‌هاي بيشتر بود. پرسش‌ها تغيير كرد و مسائل بي‌شمار شد و انتظارات، بيشتر. اما آيا سرمايه‌ها و اندوخته‌هاي حوزه، براي پاسخ‌گويي به نيازهاي نوپديد كفايت مي‌كرد؟ هم آري و هم نه. آري، ما اكنون ميراث‌دار علوم و معارفي عظيم و گرانقدريم كه به هيچ‌ روي نبايد از آنها غفلت كرد. همت و دستاورد عالماني بزرگ، همچون كليني، صدوق، مفيد، علم الهدي، طوسي، ابن ادريس، محقق، علامه، شهيدين، مجلسي، فيض، وحيد، انصاري و صدها فقيه ديگر كه رحمت و رضوان خدا بر ايشان باد، سرمايه ما براي ورود به عرصه‌هاي جديد است. اما اين بدان معنا نيست كه پيشينيان، ما را از هر كوششي بي‌نياز كرده‌اند و «ما ترك الاول للآخر شيئا»؛ بلكه بايد گفت: «كم ترك الاول للآخر شيئا»؛ زيرا آنان با پرسش‌هاي عصر خود مواجه بودند و بالطبع روش اجتهادي خود را براي پاسخ‌گويي به آن پرسش‌ها، ساخته و پرداخته بودند. پس نبايد به بهانه حرمت‌گزاري به ميراث ماندگار آنان، در پي راه‌هاي نو نباشيم و افق‌هاي جديد را انكار كنيم؛ بلكه بايد بپذيريم كه اجتهاد و روش‌هاي آن پيوسته روزآمد مي‌شود؛ چنانكه پيشينيان نيز از اجتهادات ساده «مبسوط» به فقاهت عميق «مكاسب» رسيدند. مقام معظم رهبري «حفظه الله» در اين باره مي‌فرمايند: «فقاهت، يعني شيوه استنباط. خود اين هم به پيشرفت احتياج دارد. اينكه چيز كاملي نيست، بلكه متكامل است. نمي‌شود ادعا كرد كه ما امروز ديگر به اوج قله فقاهت رسيده‌ايم و اين شيوه، ديگر بهتر از اين نخواهد شد. نه، از كجا معلوم است؟ شيخ طوسي ملّاي به آن عظمت، فقاهت داشت. فتاواي ايشان را در يك مسئله فقهي ببينيد. امروز كدام مجتهد حاضر است آن گونه بحث كند؟ آن فتاوا ساده و سطحي است. مجتهد امروز، هرگز راضي نمي‌شود كه آن طور كار كند و استنباط نمايد. فقاهت در دوره‌هاي متعدد تكامل پيدا كرده است.»[[2]](#footnote-2)

جست‌وجوي روش‌ها و افق‌هاي نو، به معناي نفي اجتهاد سنتي يا جواهري نيست؛ بلكه راه ثمربخش نيز بي‌شك از تجربه‌ها و اندوخته‌هاي پيشينيان آشكار مي‌شود. بنابراين، با تحفظ بر محكماتِ روش موجود، مي‌بايست از بازنگري در آنها نيز سود ببريم.

# اجتهاد جواهري

اجتهاد جواهري، بر دو پايه استوار است:

يك. ترجيح يقين شرعي بر ظنون و توهمات نفساني. اين ترجيح، از مهم‌ترين امتيازها و آموزه‌هاي مكتب اهل بيت(ع) است و ريشه در قرآن كريم دارد: «لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ.»[[3]](#footnote-3) از اين رو است كه اجتهاد شيعي با قياس و استحسان و مانند آنها جمع نمي‌شود و همين، مايز ميان اجتهاد جواهري با مكتب اهل سنت از يك‌سو و جريان‌هاي روشنفكري از سوي ديگر است.

دو. اهتمام به روش‌هاي عقلايي. مي‌دانيم كه شارع روش جديدي براي ابلاغ دين خود برنگزيده و همان روش‌هاي عقلايي را پيش گرفته است.[[4]](#footnote-4) مثلا اگر مردم به نوعي از خبر اعتماد مي‌كنند، شارع نيز بر آن صحه مي‌گذارد؛ زيرا «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ.»[[5]](#footnote-5)

همه فقهاي شيعه، با همه اختلاف‌هايي كه در فتوا دارند، اين دو اصل را پذيرفته و طبق آن مشي كرده‌اند؛ اگرچه وحدت نظر در دو اصل مذكور، مانع رشد روش‌هاي اجتهادي نشده و هر دوره‌اي شاهد تغييراتي در مسائل و فتاوا بوده است. بنابراين باب رشد و پويايي در اجتهاد شيعه، هميشه مفتوح است و ما انفتاح باب اجتهاد را از امتيازهاي مدرسه فقهي اهل بيت(ع) مي‌دانيم. در عين حال، به تكامل روش‌هاي دين شناسي نيز باور داريم. بازنگري و تكامل روش فهم دين، يعني: ۱. حذف زوائد؛ ۲. اهتمام بيشتر به بخش‌هاي ارتكازي قواعد اجتهاد؛ ۳. اصلاح روش تحقيق در حل مسائل اصولي و فقهي.

# حذف زوائد

حضرت امام(ره) در كتاب انوار الهدايه كه حواشي ايشان بر كفايه الاصول است، در مبحث انسداد صغير و كبير، مي‌فرمايند: «من در اين دوره، بالكل معقولات را ترك كردم؛ زيرا كم‌فايده و طولاني است. به علما و طلاب نيز توصيه مي‌كنم كه قدر عمر خود را بدانند و فرصت‌هاي ارزشمند خود را صرف اين‌گونه مباحث كم‌سود نكنند؛ بلكه به مسائل مهم و مفيد بپردازند.»[[6]](#footnote-6) سپس، از باب دفع دخل مقدر، به مسئله مي‌پردازند كه آيا ادعاي وجود فايده علمي با فرض بي‌فايده بودن عملي، توجيهي مناسب براي درس دادن و درس گرفتن آن است؟ مي‌نويسند: «كسي اين طور خيال نكند كه در آن مباحث، فوائد علمي است؛ زيرا علم اصول از اساس، اصالت ندارد و آلتي براي استنتاج در فقه است و بس. پس اگر فايده‌اي در فقه نداشته باشد، چه فايده علمي ديگري خواهد داشت؟ علم آن چيزي است كه حقيقتي از حقايق دين يا دنيا را روشن سازد، وگرنه اشتغال به آن مصداق اشتغال به امور بي‌فايده است.»[[7]](#footnote-7)

اگر درست نگاه كنيم، بسياري از مباحث اصولي ما از اين قسم است؛ مباحثي همچون اجتماع امر و نهي، ترتب، مقدمه واجب، برخي فروع استصحاب و علم اجمالي، معاني حرفي، انواع وضع، حقيقت شرعيه، مشتق، برخي فروع مباحث تخصيص، حكومت و ورود.

# اهتمام بيشتر به بخش‌هاي ارتكازي قواعد اجتهاد

اجتهاد موجود، يك بخش روشن و تفصيلي دارد و يك بخش خاكستري و ارتكازي. بخش روشن و تفصيلي، همان چيزي است كه در اصول فقه تحت عنوان امارات، اصول عمليه و مباحث الفاظ به صورت قاعده‌هاي مشخص بيان شده است. اما بخش دوم، قواعد نانوشته بسياري است كه فقها ضرورت آنها را درك كرده و به كار گرفته‌اند؛ گاهي نيز در ميانه مباحث فقهي، به آنها اشاره كرده‌اند، اگرچه به‌تفصيل درباره آنها و حدود و ثغورشان سخن نگفته‌اند. اگر ما بتوانيم بخش خاكستري اجتهاد را روشن كرده، از اجمال به تفصيل درآوريم، به ظرفيتي عظيم از قواعد و راهكارها دست يافته‌ايم؛ زيرا قواعد تا در حد ارتكازند، نه قابل ارائه‌‌اند و نه نقدپذيرند و نه رشد و گسترش مي‌يابند. چنين توفيق بزرگي، در گرو آشنايي بيشتر با چند عنوان علم توليد شده است؛ از جمله:

## منطق تفسير متن

اگر كسي بگويد «فقيه يعني مفسر» گزاف نگفته است؛ زيرا اصلي‌ترين منابع فقهي، از نوع «متن» است؛ يعني متن قرآن و متن روايات. بنابراين، فقيه كاري جز تفسير متن ندارد. پس بايد همه مهارت‌هاي لازم براي تفسير را داشته باشد. اما در نظام آموزشي حوزه، تدبيري براي اين مهم انديشيده‌اند؟ آيا «مباحث الفاظ» براي تفسير متن كافي است؟ در اينكه اغلب موضوعات مطرح در مباحث الفاظ، براي استنباط و تفسير متن ضروري است، سخني نيست؛ اما آيا همين مقدار، براي استنباط كفايت مي‌كند؟ پاسخ، منفي است؛ زيرا در مباحث الفاظ موجود، فقط سخن از صيغ امر و نهي و نوع دلالت آنها، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقيد، و مفهوم و منطوق است. در حالي كه طلبه بايد بداند كه نقل به معنا چيست، چه مقدار بوده، آيا مشروعيت دارد و آثار فقه الحديثي آن چه بوده است؟ همچنين سالك طريق فقاهت بايد بداند كه متن يك ظهور دارد يا لايه‌هاي عميق‌تري از ظهور را هم برمي‌تابد؟ شرايط مشروعيت استظهار چيست و روش‌هاي نادرست تفسيري كدام است؟ و…

آيا لازم نيست با انواع قرائن مانند شوون گوينده و شنونده و نقش آن‌ در فهم كلام وي آشنا شود؟ آيا نبايد بداند كه موضوع مورد گفتگو، زمان و مكان و ارتكازات مخاطب چگونه در تفسير كلام تاثير مي‌گذارند؟ لازم نيست بداند چه عواملي باعث پيدايش ارتكاز شدند و كدام يك از آن‌ها ميان ما و معاصران شارع مشترك و كدام مختلف است؟ و قس علي هذا.

جالب‌تر اين‌كه بسياري از فقهاي بزرگ ما، به خاطر كار زياد با متن، به مهارت‌هاي خارق العاده در تفسير دست يافته‌اند كه گاه اعجاب انسان را برمي‌انگيزد. اما افسوس كه اين‌ها را به طور منظم مكتوب نكرده و در اختيار طلاب قرار نداده‌اند. در نتيجه اغلب افراد از ثمره سال‌ها كار آن‌ها محروم مانده‌اند.

## ادبيات دين

ادبيات ديني، ادبيات اخلاقي و معنوي است. درحاليكه وقتي رساله‌هاي عمليه را در دست مي‌گيريم، با ادبياتي شبيه ادبيات كتاب‌هاي حقوقي رو به رو مي‌شويم. رساله‌ها به ما مي‌گويند چه عملي واجب است و چه عملي مكروه يا حرام. در رساله‌ها قنوت مستحب است؛ اما در روايت، مي‌خوانيم: «كسي كه از روي تساهل قنوت را ترك كند، نمازش نماز نيست.»[[8]](#footnote-8) در رساله مي‌نويسيم: «نماز جمعه واجب است.» ولي در قرآن مي‌خوانيم: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاه مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَه فَاسْعَوْا إِلي‌ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ… وَ إِذا رَأَوْا تِجارَه أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَه وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقينَ»[[9]](#footnote-9) خلاصه آنكه هدف خداي متعال، تزكيه نفوس بندگان خويش است. بنابراين بايد روشي برگزيند كه با اين هدف، سازگار باشد. غفلت از ادبيات تربيتي، دو آسيب بزرگ در پي دارد: آسيب علمي و آسيب تبليغي.

### آسيب علمي

ما چون با زبان شارع آشنا نبوديم، در ارتباط‌گيري با آن مشكل پيدا كرديم. ذهن ما بيشتر به امر و نهي و تعبيراتي چون واجب، حرام، مستحب، مكروه و مباح آشنا است، در حالي كه شارع بسياري از احكام را در قالب انذار و تبشير بيان كرده است. مثلا مي‌گويد: «مَنْ كَانَتْ لَهُ دَارٌ فَاحْتَاجَ مُؤْمِنٌ إِلَي سُكْنَاهَا فَمَنَعَهُ إِيَّاهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مَلَائِكَتِي أَبَخِلَ عَبْدِي عَلَي عَبْدِي بِسُكْنَي الدَّارِ الدُّنْيَا وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يَسْكُنُ جِنَانِي‌ أَبَداً.»[[10]](#footnote-10) اين روايت نمي‌گويد كسي كه از اسكان مؤمن دريغ كند، مرتكب حرام شده است؛ بلكه از زبان خداي متعال خطاب به ملائكه مي‌گويد «او وارد بهشت من نخواهد شد.» ما از اين تعبير، كراهت را مي‌فهميم يا حرمت را؟ بدتر اينكه در اغلب موارد اصلا متوجه نمي‌شويم كه اين روايت، حامل حكم فقهي است.

### آسيب تبليغي

اگر نيازي به ادبيات انگيزشي نبود، چرا خداي متعال، رسول او و اوصياي وي (صلوات الله عليهم اجمعين) بر آن اصرار داشتند؟ اگر ضرورت دارد، چرا ما آن را از رساله‌ها حذف كرده‌ايم؟ چرا مردم آثار اعمال شرعي خود را ندانند؟ آري؛ فقهاي ما بر اثر انس با كتاب و سنت، ارتكازاً بخش‌هايي از اين ادبيات را بازتاب داده‌اند؛ اما بيش از ارتكاز نيست.

## كلام فقاهي

علامه وحيد بهبهاني(ره) در فوائد حائريه، آشنايي با علم كلام را از شرايط اجتهاد مي‌شمارد و مي‌گويد: «قواعد كلامي، آثار روشني در استنباط دارد.»[[11]](#footnote-11) شيخ طوسي(ره) اجماع را با قاعده لطف، و وجوب عقلي امر به معروف و نهي از منكر را با استناد به يك اصل كلامي ثابت مي‌كند…[[12]](#footnote-12) هيچ فقيهي منكر تأثيرات علم كلام بر استنباطات فقهي نيست. با اين حال، اين تأثيرات مهم، در حدّ ارتكازات مجمل باقي مانده و تفصيل نيافته است. اكنون، وقت آن رسيده است كه براي تقويت قوه استنباط، سراغ علم كلام نيز برويم و فرايند تأثيرگذاري آن را بر علوم ديگر بررسيم. بدين رو در كتاب «كلام فقاهي» در پنچ فصل، از پنج اصل سخن رفته است:

ـ خداشناسي فقاهي، يا بررسي تأثيرات صفات فعل الهي بر شكل‌گيري دين و كشف مختصات عمومي دين از اين راه و نحوه تأثيرگذاري مختصات عمومي دين در فروع فقهي.

ـ انسان شناسي فقاهي، يا شناخت مختصات نوع انسان. اين شناخت، مي‌تواند فهم ما را از دين كامل‌تر كند. دين‌شناسي، نمي‌تواند فارغ از انسان‌شناسي باشد. توجه به ويژگي‌هاي انسان، مجتهد را در راهي كه مي‌رود، بصيرت مي‌بخشد؛ ويژگي‌ها و اوصافي همچون مصلحت‌گرايي و مفسده‌گريزيي و رابطه آن با حجيت علم، اختيار، خردورزي و در نهايت بساطت يا پيچيدگي مديريت انسان.

ـ دنياشناسي فقاهي، يا آگاهي از بستر رشد و زيست مكلفين. در اين فصل، از كسر و انكسار و تزاحمات عالم ماده سخن رفته و تأثير آنها بر رفتارهاي انساني و شكل‌گيري احكام بررسي شده است. يكي از قواعد مهمي كه از اين بررسي به دست مي‌آيد، حجيت غلبه حداكثري است.

ـ مربي‌شناسي فقاهي. با نظر به اوصاف مربي(خدا و اولياي او)، پرده از ميزان اهتمام آنان در تربيت مردم و تأثير آن در نحوه تبليغ احكام برمي‌دارد و از اين راه اطمينان بيشتري به سلامت ميراث و متون مقدس مي‌يابيم.

ـ آخرت‌شناسي فقاهي. روشن است كه نوع نگاه ما به زندگي، در گرايش‌هاي ما اثر دارد. كسي كه دنيا را آخرين ايستگاه زندگي مي‌داند، قبح ظلم و حسن ايثار و انسانيت براي او بي‌معنا است؛ بلكه مي‌كوشد تا بيشترين بهره را از زندگي اين‌جهاني خود ببرد. اين دو مبنا، همه نظامات فرهنگي، سياسي و اقتصادي را تحت تأثير قرار مي‌دهد.

## تاريخ فقاهي

تاريخ فقاهي نيز مانند كلام فقاهي، دانشي ميان‌رشته‌اي است و به تأثيرات تاريخ در فقه مي‌پردازد. به اين معنا كه تاريخ عرب را تا آغاز عصر غيبت كبري برمي‌رسد و مسائل تاريخي تأثيرگذار را در فهم آيات و روايات گرد مي‌آورد و نحوه تأثيرگذاري آنها را نشان مي‌دهد. اين علم در پي آن است كه فاصله زماني و تفاوت مكاني و اختلاف فرهنگي ما را با مردمان عصر حضور جبران كند. اگر ما بدانيم كه آيات قرآن و روايات، در چه شرايطي و بر چه مردماني و با چه آداب و رسومي و در چه ظرف زماني و فرهنگي صادر شده است، راحت‌تر تشخيص مي‌دهيم كه مثلا مصارف نه‌گانه زكات، حكم حكومتي است يا حكم ثابت شرعي. در واقع ما به مدد اين علم، به مثابه مخاطبان نخست قرآن و سنت مي‌شويم و آنچه را كه آنان ارتكازا مي‌فهميدند، ما تفصيلاً درمي‌يابيم.

# اصلاح روش تحقيق در حل مسائل

علماي منطق مي‌گويند تفكر پنج مرحله دارد:. مواجهه با مجهول؛ شناخت نوع مجهول؛ بازگشت به اطلاعات ذهني و… چرا آنان شناخت نوع مشكل را يكي از مراحل تفكر مي‌دانند؟ چون اگر نوع مشكل روشن نشود، نمي‌دانيم به كدام بخش از اطلاعات خود مراجعه كنيم و تحقيق را از كجا بياغازيم. پس ما نخست بايد جنس مجهول را بشناسيم. در مباحث روش تحقيق نيز مي‌گويند: با يك روش خاص نمي‌توان همه مسائل را حل كرد؛ زيرا حل هر مسئله‌اي روشي متناسب با خود را مي‌طلبد. چرا ما در مباحث توحيد، نبوت، امامت و معاد، از راه دليل عقلي شروع مي‌كنيم، اما ديات و حدود و ارث يا نماز و روزه و حج را از آيات و روايات؟ زيرا مجهولات بخش اول را از سنخ مسائل عقلي و بخش دوم را از سنخ مسائل توقيفي مي‌دانيم كه بالطبع عقل را راهي به آن نيست.

اما در شيوه معمول ما، يك روش ثابت وجود دارد و آن، استدلال به آيات و سپس روايات و پس از آن، اجماع و در نهايت بناي عقلا يا احيانا عقل است؛ خواه موضوع، اثبات حجيت خبر واحد باشد يا حرمت اعانه بر ظلم يا حرمت غيبت يا طهارات ثلاث! در حالي كه نخست مي‌بايست نوع مسئله را بشناسيم. مثلا وقتي مي‌خواهيم اعتبار خبر واحد ثقه را بررسيم، ابتدا بايد اين سؤال را پاسخ دهيم كه خبر چيست و چه جايگاهي در زندگي بشر دارد؛ آيا حدود و ثغور آن در حوزه درك ما است، يا مانند احكام ارث توقيفي است؟ در اطراف ما اتفاقات زيادي مي‌افتد كه آگاهي از آنها براي ما لازم است، ولي ما نمي‌توانيم با حواس خود به آنها اشراف پيدا كنيم. ناگزير به حواس ديگران اعتماد مي‌كنيم.[[13]](#footnote-13) حال جامعه‌اي را تصور كنيد كه در آن خبر نباشد يا خبر مشروعيت نداشته باشد! چه اتفاقي مي‌افتد؟ تصور چنين جامعه‌اي براي تصديق اختلال كلي نظام زندگي اعم از دين و دنيا كفايت مي‌كند. آيا پيامبر اسلام(ص)، بدون خبر مي‌توانست دين خود را توسعه دهد؟ آيا جز اين بود كه ايشان مصعب بن عمير را تنها به مدينه فرستاد و كل مردم شهر را مسلمان كرد؟ برخي مي‌گويند اصل خبر جاي مناقشه ندارد و خداي متعال زندگي ما را در گرو مشروعيت خبر قرار داده است. اما سخن در شروط حجيت خبر است؛ سخن در حجيت خبر واحد است. پاسخ ما اين است كه ممكن نيست خداي متعال مشروعيت خبر را به تواتر يا قرائن قطع‌آور مشروط كند؛ چون خبر متواتر يا قطع‌آور، نادر الوجود است، و النادر كالمعدوم! در نتيجه مشروط ساختن مشروعيت خبر به قطع، ممكن نيست. پس چه بايد كرد؟ آيا راهي جز تنزل از يقين منطقي به وثوق عرفي داريم؟ نه. پس بپذيريم كه خبر موثق حجت است؛ زيرا در اغلب موارد در دسترس است و كم‌خطا. بنابراين حجيت خبر موثق از وجدانيات ما است و راهي جز تن دادن به مشروعيت آن در عالم بشري وجود ندارد.

با اين مقدمه، وقتي سراغ آيه نبأ مي‌‌رويم، درمي‌يابيم كه آيه در مقام تشريع و قانون‌گذاري نيست؛ بلكه به امري مرتكز در ذهن عقلا تذكر مي‌دهد.

بنابراين اشكال ما به مباحث امارات اصول فقه، از جنس روش تحقيق است وگرنه در نتايج، در اغلب موارد، اختلافي نداريم و اين تفاوت روشي را در كتاب «نظام معرفتي فقاهت» به تفصيل توضيح داده‌ايم.

# يادداشت‌هاي رسانه‌اي مؤسّس

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

چرا آيت الله اعرافي؟!

بسم الله الرحمن الرحيم

از دو هفته پيش اعضاي شوراي عالي حوزه علميه قم در غياب آيت الله بوشهري، بالاتفاق آيت الله اعرافي را به عنوان مدير حوزه انتخاب كردند. آقاي اعرافي ضمن اِبراز رويكردهاي مديريتي خود، پاسخ مثبت به اين درخواست را حدود دو هفته به تاخير انداخت. به نظر مي‌رسد عدم اطمينان از همكاري اعضاي شوراي عالي از يك‌سو و تلاش‌هاي شبانه‌روزي ايشان در رشد جامعه المصطفي و ترس از فروكش كردن آن، از جمله دلايل اصلي اين تأخير بوده است.

در ادامه به اين پرسش مي‌پردازيم كه شوراي عالي، چرا آقاي اعرافي را به مديريت حوزه انتخاب كرد و آقاي اعرافي براي توفيق در اين مسند، چه سياستي را لازم است در پيش گيرد و در نهايت رسالت نخبگان، اساتيد و طلاب انقلابي در اين بين چيست؟

پس از اين‌كه رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در تاريخ 25 اسفند سال گذشته، به طور نامعمول اعضاي مجمع نمايندگان طلاب را به حضور پذيرفتند و از خطر انقلاب زدايي در حوزه پرده برداشتند و بر تجديد روحيه انقلابي در حوزه‌هاي علميه تاكيد كردند؛ انتظار مي‌رفت جامعه مدرسين به عنوان عالي‌ترين مركز تصميم‌گير در حوزه علميه و متولي مجمع نمايندگان طلاب، اقدامات جدي‌تري را در اين راستا به انجام رساند. ولي همان‌طور كه همگي شاهد بوديم، جامعه مدرسين عملكرد چندان مناسب و تحرك روشن و اثر گذاري از خود نشان نداد. البته جامعه مدرسين سال‌هاست كه سر در گريبان فرو برده است و كاري به كار كسي ندارد و البته برخي فعاليت هاي سياسي- اجتماعي آن نيز، به وضوح از ضعف مديريت و عدم انسجام و تشتت آراي اعضاء محترم جامعه مدرسين خبر مي‌دهد. چيزي كه البته در جاي خود بدان خواهيم پرداخت.

حداقل انتظاري كه از جامعه مدرسين مي‌رفت، اين بود كه در انتخاب اعضاي جديد شوراي عالي، با يك اقدام انقلابي، تغييرات جدي‌تري را در تركيب اعضاي شورا رقم بزند. اما برخلاف انتظار، همان اعضاي سابق ابقاء و تنها دو نفر به اين اعضاء اضافه شدند. اعضاي سابق كه عبارتند از حضرات آيات و حجج اسلام: رضا استادي، مرتضي مقتدايي، سيد هاشم حسيني بوشهري، سيد محمد غروي، سيد احمد خاتمي و اعضاي جديد كه عبارتند ازحجج اسلام و المسلمين: عليرضا اعرافي و جواد مروي.

حال بايد از رياست و اعضاي محترم جامعه مدرسين پرسيد، بر مبناي كدام توان مديريتي روشن و فكر تحول خواهانه؛ آن هم در افق انديشه هاي تحول خواهانه ي امام راحل(ره) و مقام معظم رهبري(حفظه الله)؛ آقايان رضا استادي يا مرتضي مقتدايي يا حسيني بوشهري و يا محمد غروي را دوباره شايسته ي انتخاب ديده اند! بنابراين مي‌توان نتيجه گرفت كه جامعه مدرسين، پاسخ سردي به اعلام خطر مقام معظم رهبري در 25 اسفند سال گذشته داد و روشن ساخت كه بنا ندارد كار چندان متفاوتي انجام دهد. وقتي جامعه مدرسين كه علي القاعده انقلابي‌هاي حوزه هستند، چنين برخوردي را با پيام مهم رهبر انقلاب نشان مي دهند، چگونه مي‌توان از دولت‌مردان انتظار همراهي داشت.

شوراي عالي با انتخاب آقايان استادي و مقتدايي به عنوان دبير اول و دوم شوراي عالي، همان خط جامعه مدرسين را درپيش گرفتند و اعلام كردند كه بنا نيست شاهد تحولي جدي در اين عرصه باشيم. شهر در امن و امان است آسوده بخوابيد! اما اين‌كه شوراي عالي بالاتفاق به اين نتيجه رسيد كه آقاي اعرافي را به عنوان مدير حوزه انتخاب كند، دلايلي دارد كه در ادامه به طور موجز بدان مي پردازيم.

شايستگي‌هاي جناب آقاي اعرافي.

آقاي اعرافي در مقايسه با ساير اعضاء، مجموعا از نظر سياسي، هم‌راهي با افكار و آرمان‌هاي مد نظر رهبري معظم انقلاب و توان مديريتي از بقيه توانمندتر است. اين توانايي در رشد چشم‌گير جامعه المصطفي در عرصه داخلي و خارجي قابل مشاهده است. اما از نظر حقير، اين مساله كم‌ترين تاثير را در انتخاب ايشان داشته است!

عدم مقبوليت مديريتي ساير اعضاء و خستگي ايشان.

آقايان رضا استادي، مقتدايي و بوشهري هر سه لباس مديريت حوزه را به تن كرده‌اند و توان مديريتي ايشان در ميدان عمل براي همگان روشن شده است. اين بزرگواران، نه از نظر فكري به تحول به معناي مورد نظر امام و رهبري معتقد بودند و نه توان مديريتي لازم را داشتند. يعني حتي در همان ايده‌هاي سنتي نيز نتوانستند مديريت شايسته‌اي از خود به نمايش بگذارند. برخي تصميمات نسنجيده شورا، مانند افزايش دوره سطح از ده سال به دوازده سال، رويكردهاي متحجرانه آن را به رسواترين شكل آشكار ساخت. بنابراين روشن است كه جو سنگيني روي اين افراد حاكم است و آن‌ها نه خود حاضر به پذيرش اين مسئوليت بودند و نه فضاي عمومي اين اجازه را مي‌داد. اعضاي ديگر نيز مقبوليت لازم را در ميان طلاب و اساتيد و بعضا بيوت نداشتند.

اظهار ولايت‌مداري.

شوراي عالي، از 25 اسفند سال گذشته، هم از طرف رهبري تحت فشار قرار داشت و از سوي طيف عظيم اساتيد و طلاب انقلابي. بهترين راه براي برون رفت از اين فشار، انتخاب مديري بود كه هم مقبول رهبري معظم باشد و هم طلاب انقلابي او را از خود بدانند. اين انتخاب مي‌توانست وجهه انقلابي شوراي عالي را ترميم كند و به نظر ما اين مهم‌ترين دليل در انتخاب جناب آقاي اعرافي بود. شوراي عالي با اين كار توپ را به ميدان انقلابيون انداخت تا اگر توفيقي نيافتند، بدانند كه كار در حوزه به اين آساني كه خيال مي‌كنند، نيست!

از سوي ديگر، آقاي اعرافي شخصا انسان اهل تعامل هستند. شايد بهتر باشد بگوييم نسبتا محافظه‌كار هستند. از اين نظر اعضاي شورا خيال‌شان راحت بود كه انقلابي‌گري آقاي اعرافي بر هم زننده فضاي رخوت زده حوزه فعلي نخواهد بود و چرت آقايان را پاره نخواهد كرد.

به نظر حقير عامل سوم، مهم‌ترين دليل در انتخاب آقاي اعرافي به سمت مديريت حوزه بود. در پايان سخني با حضرت آيت الله اعرافي داشتيم كه بيان آن را به مقاله بعدي وامي‌گذاريم و از خداي متعال براي ايشان در انجام اين رسالت بزرگ، نصرت مي‌طلبيم.

با تشكر

محمد تقي اكبرنژاد 95/4/13

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

600درس خارج از گود!! (1)

در اين مقال به دنبال پاسخ از واژه‌اي هستم كه سال‌هاي اول طلبگي برايم بهت آور بود و نامفهوم! بله، كلمه «خارج»! سال‌هاي اول نمي‌دانستم چرا كلاس‌هاي پس از مكاسب و كفايه، «خارج» ناميده مي‌شود. تا اين‌كه كاشف به عمل آمد كه اين درس‌ها، «خارج از متون رسمي» هستند و بناست طلبه‌ها پس از گذران چهار دوره متن اصولي و دو دوره تفصيلي از متون فقهي، آزاد و رها از متن، به پژوهش بپردازند و اجتهاد را تحت نظر استادي مجتهدپرور تجربه كنند. پس قرار است كه درس خارج، درس پژوهش باشد.

به طور طبيعي تخصصي‌ترين سطح علمي در حوزه‌هاي علميه، جايي كه بايد اجتهاد را تمرين كرد. با اين حساب مي‌توان لوازم آن را حدس زد. اولي را در اين وجيزه و دومي و سومي را در نوشته‌هاي بعدي ارائه خواهيم نمود. به توفيق الهي.

اولين لازمه: دوره خارج، دوره تخصص است و روشن است كه همه طلاب نه توان كار تخصصي را دارند و نه حوصله اش را. كار تخصصي اهل خودش را مي‌ طلبد. كسي كه از صمديه تا كفايه، افتان و خيزان خود را بالا كشيده؛ هرگز صلاحيت شركت در دوره تخصصي را ندارد. اين چنين طلبه اي تنها عمرش را بر باد مي‌دهد. در ادامه هم، كم كم حس كاذب شركت در دوره‌هاي تخصصي را در او بر انگيخته مي شود و در نهايت هم حاصلي نخواهد داشت جز اينكه جامعه از حضور او محروم و فضاي پژوهش و رشد علمي هم از طلاب نخبه و مستعد سلب شود.

اين در حالي است كه اگر كل حوزه را زير و رو كنيد، هيچ كلاس صرف يا صمديه پانصد يا حتي دويست نفري پيدا نمي‌كنيد. اما در درس خارج كه تخصصي‌ترين دروس حوزه است، عاميانه‌ترين و غير تخصصي‌ترين حضور را مشاهده مي‌كنيد. جالب است كه درس خارج سيصد نفري كاملا طبيعي است، حتي هزار نفر هم براي برخي بزرگان معمولي شده است!

راستي آيا بزرگ‌ترهاي ما نمي‌دانند كه اين يك تناقض و تهافت آشكار است ميان ادعاي تخصصي بودن درس خارج و تعداد شركت كننده در آن؟! يا بهتر از هر كسي مي‌فهمند، اما شهامت بيان و برخورد با آن را ندارند؟ چند تعداد از كساني كه در اين درس‌ها شركت مي‌كنند، ملتفت عمق مسائل مطرح شده، مي‌گردند؟

يكي از بزرگان كه درس خارجي تقريبا هزار نفري دارد، در ضمن درس گفته بود: «من فقط براي 2 نفر درس مي‌دهم!» يعني 998 نفر معطلند و نابجا شركت كرده‌اند. جا دارد از ايشان پرسيده شود، اگر اين طور است چرا وقت آن بقيه را كه جمعيت انبوهي است، مي گيريد و اجازه مي‌دهيد تا آن‌ها به حضور در اين درس دلخوش باشند و از پرداختن به وظايف ديگري كه در جامعه معطل مانده، غفلت كنند؟ چرا به بقيه نمي‌گوييد كه در درس‌تان شركت نكنند؟ يا از مديران حوزه نمي‌خواهيد كه با برگزاري يك آزمون علمي تنها كساني را كه توان ذهني، علاقه جدي و همت عالي دارند را گزينش كرده و پاي درس شما بفرستند؟ در اين صورت به جاي 1000 نفر، 20 نفر بر سر درس شما حاضر مي‌شدند، اما همه آن‌ها سخنان شما را مي‌فهميدند.

آيا نبايد سوال شود كه اين همه درس خارج، سالانه چند فقيه تحويل جامعه مي‌دهد؟ تلخ است اما در پس زمينه حوزه، اين تلقي به درست يا غلط پيدا شده است كه درس‌خارج بيش از اين‌كه محل آموزش اجتهاد باشد، محل هم‌آوردي اساتيد سطح عالي است. جايي كه علميت و مقبوليت خود را با كثرت جمعيت شاگردان نشان مي‌دهند! هرچند اين ارتكاز نامحسوس خالي از اشكال نيست، اما بي بهره از حقيقت هم نيست. اين تناقض است كه ما را به اين نتيجه مي‌رساند كه درس‌هاي سطح عالي ما، بيش از آن‌كه درس پژوهش و خارج از متن باشند، درس‌هاي خارج از گود پژوهشند!

پيشاپيش شما را به مطالعه بخش‌هاي بعدي اين نوشتار دعوت مي‌كنيم. گودهاي ديگري كه درس‌هاي سطح‌عالي، خارج از آن‌ها نيز هستند.

نويسنده: محمد تقي اكبرنژاد (مدير مؤسسه فقاهت و تمدن سازي اسلامي)

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

600درس خارج از گود!! (بخش دوم)

اگر فرض اين است كه درس خارج عالي‌ترين سطح كار تخصصي در حوزه است، پس طبيعي است كه بايد به پيچيده‌ترين معضلات علمي دنياي اسلام و جامعه اسلامي و حكومت شيعي بپردازد. زيرا هدايت‌گري و ريل‌گذاري از وظايف ذاتي حوزه علميه است. وگرنه اگر بناست ما در همان مسائل گذشتگان‌ رفت و آمد كنيم، چه نيازي به اين سازوكار عظيم و هزينه‌هاي سنگين داشته ايم و داريم. به ويژه كه معمولا در نهايت از شهرت هم عدول نمي‌كنيم. فتوايمان يا موافق مشهور است كه ثمري ندارد يا مخالف آن است كه از ترس مخالفت، باز جانب مشهور را مي‌گيريم.

با اين ملاك سراغ 600 درس خارجي را مي‌گيريم كه افتخار حوزه هستند و در هيچ جاي دنيا نظير آن پيدا نمي‌شود! درس خارجي كه به زعم برخي، افتخار حوزه است و هيچ كجاي دنيا مفتخر به هم‌چو درسي نيست، بايد مولد علم باشد وگرنه چه جاي افتخار. تكرار مكررات و بازگويي درس‌هاي هزار ساله، چه فخري براي دنياي علم دارد؟ با اين نوع درس خارج به شاخ آفريقا هم نمي‌توان فخر فروخت! راستي چند كلاس از اين 600 مورد به نيازهاي جامعه پرداخته و چند مورد از آن به مسائل تكراري كه هزار بار پاسخ گرفته است، سرگرمند؟ آيا درس‌هاي خارج ما، از حيض و نفاس و طهارات ثلاث و صوم و صلاه سر باز كرده اند تا بفهمند در دنياي اطرافشان چه مي‌گذرد؟

درس خارج‌هاي امروزي ما، مسلخ انقلاب اسلامي هستند نه پشتوانه آن. مسلخند براي اين‌كه ذهن بهترين جوانان اين مرز و بوم را از مسائل جاري دنياي اسلام منصرف سازند و به مسائلي مشغول كنند كه به قدمت هزار سال تكرار شده اند. درس خارج‌هاي جاري، همت بزرگان ما را كه بايد صرف توليد نقشه تمدن اسلامي و ريل‌گذاري براي حكومت اسلامي مي شد، به احكام شستشو و طهارت و نكاح مشغول كرده است. اگر گزنده است، ببخشيد! زيرا اين سخنان از جگري آتش گرفته بر مي‌آيد كه قبساتي از آن را به شما تقديم مي‌دارم.

سينه من آتش مي‌گيرد وقتي نگاه مي‌كنم و مي‌بينم كه پس از 1400سال از دولت پيغمبر خاتم(ص) در آخر الزمان و در اوج دنيا خواهي دنيا طلبان، حكومتي با رهبري يك فقيه الهي و با جانفشاني صدها هزار شهيد و بيوه شدن هزاران همسر و يتيم شدن صدها هزار دختر و پسر اين مرز و بوم، فرصتي بي‌نظير به دست ما داد. فرصتي كه آرمان تمام انبيا(ع) و اولياي الهي بوده است. مگر اسلام چيزي جز سلطنت خدا بر زمين است؟! چقدر دردناك است كه ببيني، بزرگان دين به جاي اين‌كه با جانفشاني از عمق وجود براي اين انقلاب و اين فرصت از جان و مال و آبروي خود مايه بگذارند و در برابر قدرت‌هاي شرق و غرب از نظام حمايت كنند تا اسلام متهم به ناتواني در اداره امور جامعه نشود؛ دست روي دست بگذارند و به مسائل هزار ساله بپردازند و مسائلي كه هزاران فقيه پيش از آنان به آن‌ها پاسخ داده‌اند را براي چند هزارمين بار پاسخ دهند و نظام اسلامي را به حال خود رها سازند.

اي كاش مي مردم و همچو روزي را نمي‌ديدم و ناگزير از نوشتن اين وجيزه نمي‌شدم. نمي‌دانم زندگي چقدر ارزش دارد كه برخي براي حفظ آن تا اين اندازه دست و پا مي‌زنند. اگر بناست انقلابي با اين عظمت در برابر ديدگان‌مان مانند كوه يخ آب شود و ناپديد؛ پس همان بهتر كه ما هم بميريم و شاهد آن فاجعه عظيم نباشيم و هر روز هزار بار آرزوي مرگ نكنيم!

درس خارج‌هاي امروزي ما بيش از اين‌كه افتخار شيعه باشد، نقش محلّل را دارد. البته محلل دو گونه است. محللي كه زن سه طلاقه را به زوجيت مي‌گيرد تا دوباره به آغوش همسر سابقش برگرداند. اين هماني است كه «لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَلِّلَ‌ وَ الْمُحَلَّلَ‌ لَهُ» زيرا با غرض شارع مبارزه مي‌كند و هدف او را با ظاهر سازي پايمال مي‌سازد. محلّل دوم، درس‌ خارج است. درس خارج محلّل امثال بنده است كه سال‌ها در حوزه بوده و درس خوانده‌ام، وضع نابسامان فرهنگي و سياسي جامعه را مي‌بينم، فقر و فحشاء را با همه وجود احساس مي‌كنم، ذهن مالامال از شبهه جوانان اين مرز و بوم را مشاهده مي‌كنم، اما به جاي اين‌كه مجاهدانه به مصاف آن‌ها بروم، خود را به نام تحصيل علم، در درس خارج مشغول مي‌دارم.

محلّل است چون توجيه من است براي بازگشتن به آغوش گرم صف‌هاي شهريه تا بدون دل‌نگراني از حرمت آن‌چه مي‌گيرم و مي‌خورم، وجوهات را مصرف كنم. اما كاري براي صاحب وجوهات، حضرت وليعصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء، نمي‌كنم. براي همين است كه نام خارج براي درس خارج، انتخاب متناسبي بوده است. زيرا اين درس‌ها، درس‌هاي خارجند. اما نه خارج از متن كتاب، بلكه خارج از متن زندگي و خارج از گود مصائب دنياي اسلام و مسائل و مشكلات جامعه اسلامي!

نويسنده: محمد تقي اكبرنژاد (مدير مؤسسه فقاهت و تمدن سازي اسلامي)

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

آقاي اعرافي، خوش‌فكرتر از اين حرف‌هاست!

يكي دو هفته پيش، امام جمعه شهرستان بيرجند(مركز استان خراسان جنوبي) مهمان موسسه فقاهت بودند. ايشان گزارش تكان دهنده‌اي از روستاهاي شهرستان بيرجند دادند. از جمله اين‌كه روستاهاي شيعه نشين، اغلب خالي از مبلّغ هستند! در بين اين روستاها، 50 روستا مجهز به خانه عالم است و از هواي مطبوعي هم برخوردار. طبق آماري كه ايشان ارائه كردند شهرستان بيرجند 1500 طلبه در مشهد و 500 طلبه در قم دارد، لكن با تأسف گفتند كه هنوز نتوانسته اند از 2000 طلبه، فقط 50 نفر را براي تبليغ در روستاهاي مذكور متقاعد سازند! هم چنين جالب است كه در گزارش مدير كل دفتر تبليغات استان لرستان آمده بود كه 350 روستاي واجد خانه عالم داريم لكن با اين حال از اين تعداد، 150 روستا مبلّغ ندارد!

براساس آمارهاي رسمي براي جمعيت فعلي كشور، 72 هزار مسجد داريم. يعني براي هر 1067 نفر يك مسجد. اغلب مساجد ما فعاليت و نشاط لازم را ندارند. يك يا دو نوبت نماز كم رمق برگزار مي‌شود. استقبال پيرمردان بسيار بيشتر از جوان‌ترهاست. كم نيستند مساجدي كه امام جماعت هم ندارند. به عنوان مثال 20 درصد مساجد كرمانشاه امام جماعت ندارند! البته حكايت تهران هم از اين بهتر نيست. مساجدي هم كه امام جماعت دارند، ائمه مستعجلي دارند. يعني فرصت يا انگيزه كار در مسجد را ندارند و نمازي مي‌خوانند و مي‌روند.

سوال نگارنده اين است كه مشكل اصلي ما چيست؟ كمبود ساختمان براي مسجد؟! يا حوزه و طلبه؟! يعني ما بايد تلاش كنيم، تعداد مساجد را افزايش دهيم؟ يا ساختمان‌هاي حوزه را تكثير و طلبه‌هاي بيشتري را جذب كنيم؟ يا نخير! اين‌ها گرچه در نگاه ايده‌ال، درست مي‌نمايند، اما اولويت اول ما نيستند. اولويت اول اين است كه سرمايه‌هاي موجود را درست به كار گيريم. به باور بنده، تعداد مساجد در اغلب شهرها و روستاها، كم نيست، گرچه مي‌شد بهتر از اين هم باشد.

مشكل عمران و آبادي فرهنگي مساجد است. مشكل اصلي ما كمبود طلبه نيست، ضعف سازماندهي طلبه است. آيا واقعا تعداد طلبه الآن كم است؟! شايد نسبت به وضعيت ايده‌آل كمي فاصله داشته باشد، اما براي وضعيت فعلي هم خيلي كم نيست. 200 هزار طلبه رقم كمي نيست!

لكن سؤال اين است كه حوزه ما براي همين تعداد طلبه چه برنامه‌ي منسجمي دارد؟ آيا نياز سنجي كرده، نيازها را شناخته، براي آن‌ها رشته‌هاي تخصصي درست كرده و طلبه‌ها را در راستاي استعدادهايشان به كار گرفته است؟! آيا يك طلبه پس از گذران دوره آموزشي مي‌داند كه بايد چه بكند؟ چگونه بايد وارد عرصه اجتماع شود و جايگاه خودش را بيابد؟ از اساس چرا طلبه‌اي كه از روز اول طلبگي، هم شهريه گرفته و هم بيمه شده، تحت نظارت يك سازمان قدرتمند كار نكند و پراكنده و دل‌بخواهي عمل نمايد؟ با اين مقدمه به اين سخنان گوش فرا دهيد:

«اگر بگوييم سرانه هر 200 نفر يك روحاني است... براي رسيدن به جامعه اي كه ۱۰۰ هزار مسجد پا به كار داشته باشد با 3 وعده نماز و نيز مشاوره؛ ۲۰۰ هزار روحاني فقط براي مسجد لازم داريم و اگر بگوييم 200 هزار روحاني هم براي ساير مشاغل جامعه لازم است، بايد چيزي حدود 400 هزار نفر روحاني داشته باشيم و اين بدين معناست كه حوزه ها مي بايست همين الان 200 هزار طلبه در حال آموزش داشته باشند.

... در حال حاضر ما در حوزه برادران يك آمار 200 هزار نفري داريم و يك آمار كمتر از اين رقم و اگر بگوييم هر كسي 30 متر سرانه فضا و زمين نياز دارد چيزي حدود 6 ميليون متر مربع فضا نياز داريم... در حالي كه شايد فضاي آموزشي موجود، يك دهم اين عدد هم نباشد!»

اين سخنان از مدير جديد حوزه علميه، براي عموم طلاب و اساتيد فاضل، بهت آور بود. زيرا انتظار اين بود كه آقاي اعرافي تمام انرژي خود را در كاستن از مشكلات نرم افزاري حوزه به كار گيرند و خود را درگير آجر و سيمان نسازد و مانند برخي ائمه جمعه ضعف‌هاي خود را با ساخت و ساز مدارس علميه نپوشانند!

وقتي اين مطالب را خواندم دوست داشتم خدمت مدير محترم عرض كنم: برادر بزگوار اگر محتوا اصلاح نشود، اگر گِل محتوا، بر اساس تفكر جمود و تحجر سرشته شده باشد؛ ساختمان‌سازي شما، بزرگ‌ترين كمك براي توسعه تحجر است! تحجري كه تا كمر انقلاب را نشكند، رها نمي‌كند. چيزي كه مرا اذيت مي‌كرد، آشنايي طولاني مدتم با استاد اعرافي بود. بنده ايشان را مي‌شناسم، ممكن نيست آقاي اعرافي هم‌چو خطاي راهبردي را مرتكب شوند و توان خود را در گِل و سنگ بگذارند. ايشان خوش‌فكرتر از اين حرف‌ها هستند. تنها محمل من اين بود كه آقاي اعرافي همه اين حرف‌ها را در مجمع خيرين حوزه‌ساز گفته‌اند و هدف‌شان بيان آرمان‌ها بود تا در آن‌ها انگيزه كمك به حوزه را تقويت كنند. تا اين‌كه چند روز بعد از اين همه خودخوري، در دفتر مديريت خدمت‌شان رسيدم و ضمن گفتگو متعرض اين مساله هم شدم. ايشان لبخندي زدند و گفتند: «من در جمع‌هاي خصوصي گفته‌ام كه با اين اوضاع حوزه، اعتقادي به ساختمان‌سازي ندارم.» بله، شك نكنيد! آقاي اعرافي خوش‌فكرتر از اين حرف‌هاست!

نويسنده: محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

آقايان! لطفا درد را درست تشخيص دهيد!!

شنيده‌ها حاكي از آن است كه مسؤولان أمر تصميم گرفته‌اند، محدوديت‌هاي بيشتري را براي كنترل درس و بحث طلبه‌هاي سطح عالي قم در نظر بگيرند. يعني طلبه‌هاي پايه 7 به بالا هم مانند طلاب مدارس قم، بايد در كلاس‌ها شركت كنند وگرنه به هيچ وجه از ايشان امتحان گرفته نمي شود. اين اقدام گرچه في حد نفسه لازم است و با تأخير بسيار زياد به آن اقدام شده است؛ اما در موقعيت كنوني با اما و اگرهاي فراواني همراه است.

چند سال پيش شوراي عالي حوزه طي مصوبه‌اي كه معلوم بود تدبير عميقي در پس آن نهفته است، به دو سال از عمر طلبه‌ها كبريت كشيد و 10 سالي را كه مقام معظم رهبري (حفظه الله) صريحا خواسته بودند، به 5 سال تقليل پيدا كند، با افتخار تمام به 12 سال افزايش دادند! بنا به بيان يكي از اعضاي شوراي عالي به نگارنده اين سطور، اين پيشنهاد با اين توجيه مطرح شد كه پس از تأكيدات جدي حضرت آقا بر تغيير كتب درسي، طلاب از كتب متداول يعني رسائل، مكاسب و كفايه دلسرد شدند؛ بنابراين لازم است 2 سال به سنوات تحصيلي سطح اضافه شود تا طلاب بتوانند حق كتب ثلاثه را اداء نمايند!

نمي‌دانم بايد بخندم يا گريه كنم! اگر كس ديگري اين مطلب را نقل مي‌كرد، باورم نمي‌شد، ولي چه كنم كه يكي از اعضاي اصلي شوراي عالي به خود بنده اين مطلب را نقل كرد. لذا چاره‌اي از پذيرش آن ندارم. حاصل اين‌كه شوراي عالي به اين نتيجه رسيد كه دلسردي و بي رغبتي طلبه‌ها را با تحكم و فشار بيشتر درمان كند. امروز نيز مسئولان آموزشي حوزه شايد هم با نظر شوراي عالي –مطمئن نيستم- براي ايجاد رغبت اجباري در بين طلبه‌ها نسبت به كتب ثلاثه، تصميم گرفته‌اند آن‌ها را به شركت در كلاس‌ها وادار كنند.

بايد سوگمندانه خدمت آقايان و تصميم سازان حوزه عرض كنم كه متاسفانه باز هم درد را درست تشخيص نداده ايد و نسخه ي اشتباهي پيچيده ايد!! چه اشكالي دارد يك بار هم كه شده به دور از تعصبات فكر كنيد كه چرا همين طلبه‌هايي كه بدون چشم داشت، با عشق به اسلام، انقلاب، حوزه و مرجعيت؛ دست از همه چيز شستند و طلبه شدند، به چيزي كه به خاطرش داغ هزار محروميت را بر دل خود گذاشتند رغبتي نشان نمي دهند؟

مي دانيد چرا طلبه قرن 21، مكاسب را دوست ندارد؟! چون نمي‌فهمد. چرا؟ چون با محتواي آن ارتباط نمي‌گيرد! محتواي مكاسب، معاملات 1400 سال پيش است، در حالي كه او مي‌خواهد از جريان مالي زمان خودش آگاه باشد. امروز بزرگ‌ترين معضل جامعه ما اقتصاد است، در حالي كه ما طلبه‌ها و حتي اساتيد مكاسب خوان و مكاسب‌گو، هيچ دركي از اقتصاد جامعه خودمان نداريم و اصلا از حرف‌هاي علماي اقتصاد سر در نمي‌آوريم. آيا اين شرم آور نيست كه 6 سال مكاسب بخوانيم اما از الفباي اقتصاد زمان خودمان هيچ نفهميم؟

آقايان! باور كنيد طلبه‌ها از شمارش احتمالات مرحوم شيخ انصاري خسته شده‌اند. باور كنيد آن‌ها از پيدا كردن مرجع ضماير كفايه به ستوه آمده‌اند. از خواندن مسائل بي‌فايده يا كم فايده اصول كه متاسفانه كم هم نيست، نالان اند. آنان به چه زباني فرياد كنند كه ميان نيازهاي خود و جامعه با كتاب‌هاي حوزه نقطه اشتراكي نمي‌بينند؟! خدا رحمت كند استاد مطهري را كه گفته بود پس از رفتن به تهران ديدم چيزي كه در اينجا به درد من بخورد، در قم ياد نداده‌اند و چيزهايي را كه آنجا ياد گرفته‌ام، به درد اين سامان نمي‌خورد!

آقايان! چرا متعصبانه اصرار مي‌كنيد؟ چرا دائم شعار مي دهيد كه ثلاثه ليس لها نهايه، رسائل و مكاسب و كفايه؟! چه كسي گفته كه فهم دين بدون اين كتاب‌ها ممكن نيست؟ آيا جبرئيل(ع) اين كتاب‌ها را آورده است و الي يوم القيامه بايد باقي بماند؟! چرا صورت مساله را پاك مي‌كنيد و آدرس غلط مي‌دهيد؟! اگر شهامت تغيير كتب را به خاطر ترس از برخي بيوت و رجال ندارد، دست كم با اين سخت‌گيري‌ها و تدابير عميق، وضع را از آني كه هست خراب تر نكنيد!

والسلام علي من اتبع الهدي

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

پاسخ استاد اكبرنژاد به نامه آقاي هوشياري:

استبداد علمي؛ كسالت علمي

عرض سلام و ادب خدمت برادر گرامي حجت الاسلام عادل هوشياري

نوشته حضرتعالي مطالعه شد. به گمانم اگر يادداشت اخيري كه باعنوان «آقايان! لطفا درد را درست تشخيص دهيد!!» منتشر شد، بيشتر توضيح داده شود، دغدغه مبارك حضرتعالي نيز مرتفع خواهد شد.

زماني در يكي از مدارس تهران تدريس مي‌كردم، دو تن از طلاب به هيچ صراطي مستقيم نمي‌شدند و پاي ثابت امتحانات تجديدي بودند. به حسب وظيفه استادي هر دو را خواستم و از علت اين همه بي‌حوصلگي سوال كردم. برايم جالب بود. هر دوي آن‌ها آخوند زاده بودند و تنها به خاطر امر و نهي پدرشان طلبه شده بودند! مي‌گفتند: ما خود انتخاب نكرده‌ايم، ناچار تن به امر پدر داده‌ايم. براي همين هم انگيزه‌اي براي ادامه تحصيل نداريم!

اين، حكايت عموم ما طلبه‌هاست. طلبه‌اي كه وارد حوزه مي‌شود، عاشق معنويت، سربازي امام زمان، دين‌شناسي، موثر بودن و مبارزه با بي‌ديني است. هر كدام براي خود علايقي دارند. يكي دلداده كار با جوانان هست. يكي دوست دارد برگردد و روستايشان را آباد كند. ديگري هر شب خواب هنر را مي‌بيند و نگران فرصت سوزي‌هاي صدا و سيماست. آن ديگري مي‌خواهد كار سياسي كند و به فضاي سياسي سامان دهد. طلبه ديگري مي‌كوشد تا معضل بانك‌داري اسلامي را برطرف سازد و همين‌طور...

طلبه امروز آبستن دغدغه‌هاي جامعه خود است. جامعه‌اي كه غير قابل مقايسه با جامعه صد سال پيش است. او هر صبح و شام، از مصائب دنياي اسلام و معضلات جامعه ديني خود مي‌بيند و مي‌شنود. گذشته از اين، خداي متعال انسان‌ها را با علايق و توانمندي‌هاي متفاوت آفريده است.

اين طلبه وقتي وارد حوزه مي‌شود، تنها يك راه پيش روي خود مي‌بيند؛ سه سال ادبيات، سه سال شرح لمعه، الموجز و اصول فقه، شش سال هم مكاسب و رسائل و كفايه و پس از آن هم دهه‌هاي درس خارج شروع مي‌شود الي غير النهايه! تصور كنيد اين همه استعداد و علاقه تنها يك انتخاب دارد. او محكوم يك ديكتاتوري علمي شده است. از اين تعبير نهراسيد. بله ديكتاتوري علمي! زيرا بزرگان حوزه ي ما در بحث‌هاي علمي مستبدتر از هر كسي عمل مي‌كنند و حاضر نيستند به فرياد ده‌ها هزار طلبه كم‌ترين اعتنايي كنند.

من طلبه‌اي را مي‌شناسم كه شيفته هنر بود و با استعداد. اما زير بار استبداد خرد كننده علمي، رواني شد و اخراج! من وصف طلبه‌اي را شنيده‌ام كه به خاطر بي‌رغبتي به مكاسب، از حوزه گريخت و به ابتذال و انحراف كشيده شد. من طلبه‌هاي بسياري را مي‌شناسم كه مغزهاي متفكر حوزه‌اند اما به سوي دانشگاه‌ها و مراكز غير حوزوي فرار مي‌كنند و بدتر اين‌كه، اين همه فراز مغز كسي را دل‌نگران نمي‌كند.

رشته تخصصي بنده فقه و اصول است و فقه را اشرف علوم و موثرترين آن‌ها در تمدن‌سازي مي‌دانم. بنده براي اصول چهار جلد كتاب نوشته‌ام (كلام فقاهي، نظام معرفتي فقاهت، منطق تفسير متن و ادبيات دين). اما مگر من همه حوزه هستم. چون بنده عاشق فقه هستم، بايد عشق خود را بر همه تحميل كنم! خيلي‌ها عاشق مباحث عقيدتي هستند. طلبه‌اي را ديدم كه عاشقانه مباحث وهابيت را پيگيري مي‌كرد و زندگيش را وقف كار و تلاش در مناطق سني نشين كشور كرده بود. طيف وسيعي از طلاب شيفته تبليغ در مساجد و دانشگاه‌ها هستند. امروز بيشتر مؤسسات مستقل متعلق به آن‌هاست. چرا آن‌ها بايد سه سال ادبيات بخوانند و سه سال لمعه و شش سال مكاسب! چرا بايد درس خارج بروند. روزگاري با طلبه‌اي هم حجره بودم كه نابغه تبليغ بود اما چند سال بود كه اصول فقه مظفر را امتحان مي‌داد و رفوزه مي‌شد و از نو شروع مي‌كرد! آيا اين تحكم نيست. مگر ظلم شاخ و دم دارد. مگر استبداد مزه ديگري مي‌دهد؟!

حرف بنده اين بوده و هست كه اگر مسئولان محترم آموزش حوزه جسارت آن را ندارند كه در برابر اين استبداد بايستند و اين مساله بديهي را كه؛ همه طلبه‌ها لازم نيست فقه و اصول بخوانند را فرياد كنند، دست كم دست از اين سخت‌گيري بردارند و هزاران طلبه‌اي را كه دنبال تبليغ و تفسير و فلسفه و كلام هستند را مجبور به نشستن در كلاس‌هاي مكاسب و رسائل و كفايه نكنند. آيا اين حرف نامربوط است! آيا جز اين است كه همين پافشاري‌هاي دور از منطق باعث شده تا عموم طلاب عزيز دست به دامن جزوه‌هاي شب امتحاني شوند؟!

سلام و درود خدا بر شما.

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

پرسش‌هاي شاگردي خُرد از استادي بزرگ

ديروز (9/6/95) اعضاي محترم شوراي عالي با حضرت آيت الله العظمي صافي حفظه الله ديدار داشتند. در اين ديدار ايشان بر هفت نكته تاكيد كردند كه زمينه پرسش‌هايي را براي اين كمترين به وجود آورد. بنابر اين سنت ديرينه حوزوي، كه شاگردان اين اجازه را دارند كه پرسش‌هايشان را با خيال آسوده و البته صميمانه مطرح سازند، نكاتي را به عرض مي‌رسانم.

اگر حوزه ما حوزه پويا و در حال رشد است؛ اگر در اين حوزه مدام علم توليد مي‌شود و باب اجتهاد باز است؛ اگر حوزه علميه متناسب با زمان و بلكه پيشتاز از آن حركت مي‌كند؛ چگونه مي‌توان بر متون قديمي اصرار ورزيد؟! چرا كه متون قديمي با دغدغه‌هاي قديمي شكل گرفته است. شيخ انصاري(ره) وقتي مكاسب را مي‌نويسد دغدغه‌هاي اقتصاد امروز جامعه اسلامي را ندارد. او براي بازار زمان خودش كه صد البته تفاوت بارزي با بازار زمان ما دارد، مي‌نويسد. آيا مكاسب ايشان براي نسلي كه با اقتصاد به معناي امروزي آن سر و كار دارد، كفايت خواهد كرد؟ امروز چند تن از اساتيد مكاسب، قدرت تحليل جريان پول را دارند؟ يا از ماهيت پول خبر دارند؟ يا با مقوله هايي مانند خلق پول يا معاملات نوپيدا آشنا هستند؟ اگر ما اين همه اقتصاددان فقيه داشتيم، آيا پس از چهار دهه از انقلاب اسلامي تا اين اندازه مستأصل مي‌بوديم؟

با اين وصف بهتر نيست به جاي تأكيد بر متون قديمي و اظهار نگراني از تغيير آن‌ها، بر تغيير مديريت شده آن‌ها تاكيد كنيم؟ بهتر نيست بگوييم اين متون بسيار خوبند اما براي زمان خودشان. لجنه‌هايي را تشكيل دهيد تا با ظرافت تمام اين كار را انجام دهند و بزرگان درباره آن نظر دهند و در نهايت تبديل به كتاب درسي شود. كتابي كه وقتي طلبه مي‌خواند، احساس كند توانايي پاسخ‌گويي به مسائل زمان خودش را دارد؟

اصل مدرك يك ضرورت است. مدرك يعني گواهي بر اين‌كه شخص چه سطحي از معلومات يا مهارت را دارد. در زندگي اجتماعي چاره‌اي از اين گواهي‌ها نيست. گواهي رانندگي، گواهي بر مهندسي، دكتري و... بالاخره طلبه‌اي كه در حوزه درس مي‌خواند، بنا نيست هميشه در حوزه بماند. روزي بايد وارد جامعه شود و نقش فعالي داشته باشد. آيا آن روز نبايد مدركي در دست داشته باشد تا جامعه بتواند با او تعامل كند؟ البته مي‌پذيريم كه مدرك‌گرايي به عنوان يك اصل در برابر علم اندوزي يك خطاي بزرگ است و دغدغه استاد معظم نيز همين است وگرنه ايشان با اصل مدرك مشكلي ندارند.

نكته حقير اين است اي كاش به اعضاي محترم شوراي عالي اولا توصيه كنيم كه به فكر مدرك طلاب باشند و به آن اهميت دهند تا طلبه براي گرفتن مدرك تحصيلي مقبول و آبرومند دل‌نگراني نداشته باشد و لازم نداند كه به آن بينديشد. آن‌گاه به طلاب توصيه كنيم كه چون آقايان به فكر مدرك شما هستند، شما به درس و بحث بپردازيد و ذهن و دلتان را به آن مشغول نكنيد. حضرت استاد بهتر از هر كسي مي‌دانند كه طلبه‌هاي فاضل بسياري در مجامع علمي بيرون از حوزه به خاطر نداشتن مدرك مناسب آن هم بعد از ده‌ها سال درس و بحث، به جدّ تحقير مي‌شوند و از راه‌يابي به كانون‌هاي تاثيرگذاري محروم مي‌مانند. آيا اين ضربه به مذهب جعفري نيست؟ اين در حالي است كه فضلاي حوزه براي اخذ مدرك تحصيلي از حوزه سال‌ها بايد تلاش كنند و براي نوشتن يك پايان نامه بايد معطلي‌هاي بسياري را تحمل نمايند.

استاد معظم فرمودند حوزه بايد با دنياي بيرون تعامل كند؛ با پايگاه‌هاي علمي دنيا ارتباط داشته باشد و متناسب با آن‌ها طلبه تربيت كند. اين مطلب را بايد با آب طلا نوشت و خداي متعال را شاكر بود كه بزرگان ما واقف به مسائل دنياي اطراف هستند. تنها يك سوال در اين بين باقي مي‌ماند. آيا حوزه امروزي ما با اين سازو كار علمي مي‌تواند از عهده پاسخ‌گويي به مسائل دنياي امروز برآيد و با دنيا تعامل سازنده داشته باشد؟ آيا غير از اين است كه ما در اين حوزه فقط يك رشته و يك گرايش را به همه طلبه‌ها مي‌آموزيم؟ سه سال ادبيات، سه سال شرح لمعه و شش سال هم مكاسب و رسائل و كفايه و بعد هم تكرار موسع اين‌ها در درس خارج! آيا دنياي ما فقط به اين مطالب نياز دارد؟ آيا اين كتاب‌ها پاسخ همه سوالات را در خود جاي داده‌اند؟

آيا وقت آن نرسيده است كه به اعضاي محترم شوراي عالي توصيه كنيم؛ فقه اشرف علوم است ولي تنها علم موجود و ممكن نيست. تنها گرايش مورد نياز هم نيست. بايد بر اساس نياز سنجي از دنياي واقعي رشته‌هاي ديگري نيز در كنار فقه و نه در حاشيه آن! شكل گيرد و طلبه‌ها در انتخاب آن آزاد باشند.

اميدوارم كه از اين پرسش‌ها، تلقي بي‌ادبي اين كمترين ايجاد نشود. بلكه بر حسن اعتماد نگارنده به اساتيد و بزرگان خود حمل گردد.

و السلام عليكم

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

حوزه‌اي را آغاز مي‌كنيم كه...

امروز شنبه 13/6/95 آغازي جديد بر حوزه علميه مباركه قم است. امروز ما...

حوزه‌اي را آغاز مي‌كنيم كه بناست يك رشته علمي را؛ آري فقه و اصول را؛ بر تمام استعدادها و علاقه‌ها تحميل كند؛ حتي اگر هيچ تعلقي و تواني براي اجتهاد نداشته باشد. حتي اگر شيفته كلام و تبليغ باشد. حتي اگر دلداده كار در مسجد و مدرسه و دانشگاه باشد.

حوزه‌اي را آغاز مي‌كنيم كه نظام آموزشي آن بي‌شباهت به ويترين عتيقه فروشي‌ها نيست! كتاب‌ها را با هم مرور مي‌كنيم:

«صمديه»، با بيش از 400 سال قدمت

«البهجه المرضيه»(سيوطي)، با بيش از 500 سال قدمت

«مغني الاديب»، با بيش از 650 سال قدمت

«الروضه البهيه»(شرح لمعه)، با بيش از 450 سال قدمت

«مكاسب و رسائل»، هركدام با بيش از 150 سال قدمت

«كفايه»، با بيش از 110 سال قدمت

البته كتاب «معالم الاصول» با قدمت 400 سال و همين‌طور «قوانين الاصول» با قدمتي بيش از 200 سال بعد از تلاشهاي بسيار از اين ويترين خارج شد! گرچه بسياري از بزرگان حوزه، هنوز هم كه هنوز است، از تغيير آن‌ها بسيار ناراضي اند و شايد به همين خاطر در برابر تغيير ساير كتب مقاومت بيشتري به خرج مي‌دهند.

حوزه‌اي را آغاز مي‌كنيم كه بنا نيست چيزي را به شما بياموزد كه به درد امروز شما بخورد. فقهي كه به شما مي آموزد، فقه قرن‌ها پيش است! اگر در مكاسب خريط فن هم بشويد، از اقتصاد امروز جامعه خود، تقريبا هيچ درك درستي نخواهيد داشت. حتي اگر تمامي اساتيد مكاسب حوزه را جمع كنيد، نخواهند توانست يك تحليل روشن از اقتصاد جامعه خودشان ارائه دهند يا برنامه‌اي براي اقتصاد فلك زده اين مردم بدهند.

حوزه‌اي را آغاز مي‌كنيم كه بناست بزرگ‌ترين فرصت‌سوزي تاريخ را به نام خود ثبت كند! فرصت پياده‌سازي احكام اسلام آن هم در قامت يك حكومت ديني. چيزي كه انبياي عظام در آرزوي آن جان دادند. چيزي كه اولياي الهي براي آن جنگيدند. اگر نظام آسيب ببيند، اگر خدايي نكرده سقوط كند، اگر بخت النصر بر آن حاكم شود، حوزه با اين همه خفّت و خواري چه خواهد كرد؟!

حوزه‌اي را شروع مي‌كنيم كه خارج از پليس راه قم، اثر محسوسي ندارد، اما خود را محور كونين مي‌شمارد! حوزه‌اي كه عالمانش براي يكديگر مي‌نويسند نه براي مردم! و نه براي دنياي واقعي! اين يكي مي‌نويسد، آن ديگري مي‌خواند و آن ديگري مي‌نويسد، اين يكي بهره مي‌برد. عجب دور باطلي!

حوزه‌اي را شروع مي‌كنيم كه پيرزن هشتاد ساله را مانند دختر 18 ساله مي‌آرايد تا خانه بخت بفرستد! اما نمي‌داند كه اين همه آرايش به حال او مي‌گريد و بر كراهتش مي‌افزايد. حوزه‌ ما تازه مي‌خواهد كتاب‌هاي عتيقه‌اش را، با تمرين درست كردن در آخر فصل‌ها، تغيير نام‌ها، اجباري كردن كلاس‌ها بيارايد تا نگويند هيچ تحولي را رقم نزده است. اما نمي‌داند كه اين پيرزن، هرگز نمي تواند عروس جوان 20 ساله بشود!

حوزه‌اي را آغاز مي‌كنيم كه عزت نفس را در صف‌هاي طولاني شهريه از طلبه‌هايش مي‌ستاند و خفت و خواري را به او مي‌آموزد.

حوزه‌اي را آغاز مي‌كنيم كه بناست باز هم اصول را با آن همه تكرارها و مباحث زائدش در حلقوم طلبه‌ها بريزد. چه بخواهند، چه نخواهند. مكاسب را با آن همه مباحث كهنه مثل خريد و فروش فضولات، سگ، نجاسات و... با بول ابل تحويل طلبه بدهد تا طلبه فاضل هم با اميد و نشاط بر سر درس حاضر شود! اميد به آينده‌اي روشن، به سينه‌اي پر از معارف، به قدرت تحليل مسائل روز جامعه‌اش، به نجات اسلامي كه به آن علاقه دارد. با اين همه نشاط و اميد براي فراگيري مطالب كاملا كارآمد و سرشار؛ چرا كلاس‌ها اجباري نشود؟! و چرا برايش سخت نگيرند؟! اين طلبه چه دردي دارد كه با اين همه درس‌ نشاط آور، باز هم نمي خواهد در كلاس درس حاضر شود؟!!

اما جاي ناراحتي نيست. زيرا حوزه‌اي را شروع مي‌كنيم كه بناست فقط 100 روز درسي فعال داشته باشد. حوزه‌اي كه حتي اساتيدش و بزرگانش هم در اعماق دل و ذهن خود به بي‌فايده بودن درس‌ها و بحث‌هايش رسيده‌اند. براي همين از تعطيل شدن درس‌ها و بي‌رمق بودن آن‌ها چندان ناراحت نمي‌شوند. اگر درس و بحث‌هاي ما اثر محسوسي در دنياي واقعي داشت، اثر تعطيلي آن‌ها را هم احساس مي‌كرديم. اما هيچ احساسي نداريم، پس چرا تعطيل نكنيم؟!

حوزه‌اي را شروع مي‌كنيم كه بناست نوشته‌هاي مرا سياه‌نمايي بخواند. اكبرنژاد اميد به آينده را از طلبه‌ها مي‌گيرد. زيرا حقايقي را كه به آن عادت كرده اند، بلند بلند به ايشان يادآور مي‌شود. چرا حوزه مرا متهم مي‌كند؟! چون بناي بر تغيير ندارد! كسي كه بناي بر تغيير دارد، از عيب و ايراد نمي‌هراسد. چرا كه اميد صلاح و سداد دارد. مگر صادق آل محمد(ص) نفرمود: أرجي الناس صلاحا من اذا وقف علي مساويه سارع الي التحول عنها.

راستي تا كي بايد سر در گريبان كرده و حرف نزنيم؟! تا كي بايد تسليم تصميمات غير معقول و شكننده باشيم و اقدام نكنيم؟! تا كي بايد حساب دين و مقدسات را از افراد ضعيف جدا نكنيم؟!

و السلام علي من اتبع الهدي

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

جناب آقاي فرخ فال به جاي تهديد، تحقيق كنيد!

سرور عزيز حجت الاسلام و المسلمين فرخ فال، مدير محترم حوزه علميه قم، در نشست خبري اخير تلاش كردند تا از شبهات پيرامون تصميم اخيرشان بر اجباري كردن دروس به جاي تخصصي كردن آن‌ها، پاسخ دهند. اما متاسفانه به جاي پاسخ به سؤالات واضحي كه هزار بار از طرف طلاب و اساتيد فاضل و دغدغه‌مند تكرار شده، كوشيدند تا با تكرار اين‌كه اين طرح مورد تاييد مراجع است، از موضع بالا با مسأله برخورد كنند و تلويحاً اين نكته را به معترضان القاء كنند كه: بايد بپذيريد و چانه نزنيد چرا كه بزرگان اين‌طور مي‌خواهند!

البته در ادامه هم استدلال جالبي داشتند. از نظر آقاي فرخ فال كسي كه نمي‌خواهد يا نمي‌تواند اين درس‌ها را، يعني رسائل و مكاسب و كفايه را، بخواند بايد برود شهرستان و دهات براي تبليغ! برود مساجد را پر كند! اين همه مسجد خالي! گويا از نظر ايشان معارف دين فقط فقه و اصول است، آن هم از نسخه‌اي كه در رسائل و مكاسب و كفايه ارائه شده است و اگر كسي نمي‌خواهد آن‌ها را بخواند، چرا بايد در قم بماند؟ و اگر در قم مانده چرا آنها را نخواند؟! البته ايشان مخالفاني را كه اقدام به روشنگري كرده و از تخصصي كردن دروس دفاع مي‌كنند را بي‌نصيب نگذاشته و تهديد به برخورد كردند!

در مقام جدال نيستم، خواه احسن باشد يا غير احسن. فقط مي‌خواستم صميمانه و خيرخواهانه خدمت سرور عزيزم جناب آقاي فرخ‌فال عرض كنم: برادر بزرگوار، باور بفرماييد بنده و امثال بنده نيز مانند شما دلسوز اين حوزه‌اند. از نقد مديران دلسوز حوزه طَرفي براي دنيايشان نبسته‌اند. بلكه خود را آماج بدگماني‌ها و بي‌مهري‌ها قرار داده‌اند، چون حوزه را دوست دارند. چون عميقا معتقدند كه حوزه در مسير سقوط خود با شتاب حركت مي‌كند و اگر دير بجنبد سرنگون خواهد شد. همان‌طور كه حوزه نجف به دست صدام سرنگون شد. حوزه فعلي كمر نظام را خواهد شكست. به تمام مقدسات عالم قسم، حوزه انرژي خود را به بدنه جامعه منتقل نكرده است. جامعه ما با سرعت از فرهنگ ديني فاصله مي‌گيرد و حوزه در اين شرايط همه طلبه‌ها را وادار به حضور در كلاس‌هاي فقه و اصول مي‌كند. آن هم متوني كه با دغدغه حل مسائل 150 سال پيش نوشته شده‌اند و البته در جاي خود بسيار ارزشمند هستند.

برادر عزيز، اگر حرف بنده را گزافه گويي مي‌دانيد، به آمار و ارقامي كه مراكز رسمي درباره فقر، فحشاء، طلاق، بي‌عدالتي و مشكلات فكري عقيدتي منتشر كرده‌اند، مراجعه نماييد. سرعت رشد مكاتب غلطي مانند حلقه كيهاني و كليساهاي خانگي و حتي توسعه زرشت در مناطق جنوب و امثال را، از مراكز مطلع جويا شويد.

اگر عرايض بنده را در باب حوزه سياه‌نمايي مي‌دانيد، به جاي تهديد كافي است يك گروه از جامعه‌شناسان را مأمور كنيد تا در حوزه درباره مسائلي از قبيل: اميد به آينده علمي و معنوي، وضع فرهنگي خانواده‌ها، ميزان باورمندي به مفيد بودن كتاب‌ها، اعتقاد به نظام آموزشي حوزه و... را از بدنه طلاب تحقيق كرده؛ آمار علمي و مستندشان را خدمت شما ارائه دهند. اگر اين آمار عرايض حقير را تاييد نكرد، من از قم مي‌روم و ديگر هرگز در نقد حوزه حرفي از بنده نخواهيد شنيد!

سلام و درود خدا بر شما

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

آقاي فاضل، فقه فله اي ثمر ندارد!

آيت الله محمد جواد فاضل در افتتاحيه مركز فقهي امام علي(ع) به نقد جدي برخي از فقرات نوشته حقير تحت عنوان «حوزه‌اي را آغاز مي‌كنيم كه...» پرداختند. در اين رابطه نكاتي را به عرض مي‌رسانم.

جناب آقاي فاضل بارها از حضرتعالي شنيده‌ايم كه پدر بزرگوارتان اصرار بر تاسيس مراكز تخصصي فقه و اصول داشتند. از شما سوال مي‌كنم: وقتي بدنه حوزه با تار و پود فقه واصول بافته شده، مؤسسه تخصصي فقه و اصول چه معنا دارد؟ اگر موسسه تخصصي كلام، تاريخ، وهابيت شناسي، تبليغ و... تاسيس شود، منطقي است. زيرا حوزه در متن خود جايي براي اين مسائل قرار نداده است. اما اين عذر درباره فقه و اصول پذيرفته نيست چرا كه فرض اين است كه همه حوزه فقه و اصول است. آيا گمان نمي‌كنيد تأسيس مؤسسات فقهي اصولي اقرار به ناكارآمدي فقه و اصول فله‌اي است؟

آقاي فاضل، مسائل ما در حوزه از مرز واضحات عبور نكرده و هرگز به مسائل نظري نرسيده است. دقيقا به اين سوال پاسخ دهيد كه با كدام منطق عقلي و يا ملاك نقلي، فقه و اصول را بر همه استعدادها تحميل مي‌كنيد و گرايش‌ها و علاقه‌ها را نديد مي‌گيريد و به نيازهاي گونه به گونه جامعه اسلامي بي‌توجهي مي‌كنيد؟ آيا در جامعه‌اي كه ده‌ها و بلكه صدها نياز مرتبط با دين وجود دارد، ما مجازيم يك برنامه علمي را بر همگان اكراه كنيم؟ همين اكراهِ عاري از منطق است كه منزلت فقه را تنزل بخشيده و فقه گريزي را در حوزه دامن زده است. به اطراف خودتان نگاه كنيد، ببينيد طلبه‌هاي فاضل و با استعداد چگونه به هر رشته‌اي غير از فقه و اصول پناه مي‌برند و به مؤسسات فلسفي، كلامي و حتي دانشگاهي مي‌گريزند؟ آيا اين‌ها براي شما نگران كننده نيست؟

برادر بزرگوار، مرا متهم به نفي اصل فقه كرده‌ايد! دقت كرده‌ايد كه نام موسسه حقير«فقاهت و تمدن‌سازي اسلامي» است؟! بنده اساس تمدن‌سازي را مبتني بر فقاهت مي‌دانم. بنده فقه را تجلي سلطنت خدا و مديريت او بر بندگانش مي‌شمارم. آن‌گاه متهم به نفي اصل فقه بشوم؟! خيلي‌ها از من اين جمله را شنيده‌ايد كه «فقه را اشرف علوم مي‌دانم». فقه تمام زواياي زندگي انسان، از خلوات خويش تا گسترده‌ترين عرصه‌هاي تمدني را در بر مي گيرد. عرض بنده همين بود كه مكاسب شيخ انصاري(ره) با انگيزه پاسخ به سوالات اقتصادي 150 سال پيش نوشته شده است و اين محتوا براي امروز ما كارآمد نيست. پاسخ اين سوال‌ها قرنهاست كه داده شده است. كتاب درسي امروزي ما بايد مشتمل بر مسائل امروز جامعه باشد. آيا نفي مكاسب به عنوان كتاب درسي و نه حتي كتاب پژوهشي، به معناي نفي اصل فقه است؟

سرور عزيزم، گويا از واژه عتيقه رنجيده‌ايد. اما اگر به مقام بيان عرايض من بيشتر دقت كنيد، روشن خواهد شد كه بنده در مقام تحقير اين كتاب‌ها نبودم. در مقام تحقير نظام آموزشي فعلي حوزه هستم. آيا شما ترديد داريد كه مبسوط شيخ طوسي(ره) از بهترين كتاب‌هاي شيعه در زمان خودش بوده است؟ حال اگر مبسوط را كتاب درسي قرار دهند تا طلبه‌ها مثلا در چهار سال از اول تا آخر بخوانند، آيا نفي آن، به معناي نفي عظمت اين كتاب در دوره خود است؟ اين‌طور نيست. من اين كتاب‌ها را از ذخائر فقه شيعه مي‌دانم و به عنوان كتاب پژوهشي به آن‌ها باورمندم.

اما سخن اين است كه چرا عمر كتاب در حوزه ما تا اين اندازه طولاني است؟ اين‌كه حوزه ما بعد از 150 سال باز هم خود را بر سر سفره شيخ انصاري(ره) مي‌بيند، براي شما تأمل برانگيز نيست؟ آيا بدان معنا نيست كه حوزه در فضاي تعبد و تقدس به دام افتاده و نتوانسته عرصه‌هاي جديد را بگشايد و فقه و اصول را به پيش برد؟

برادر بزرگوار اگر طبق حديث عمر بن حنظله استدلال مي‌كنيد كه حكم فقيه، حكم امام است و نبايد نقض شود و اگر كسي نقض كند، در حكم استخفاف به حكم الله است، بنده از شما مي‌پرسم: چرا فيضيه و دارالشفاء خود را از اطلاق ادله ولايت فقيه مستثنا مي‌دانند؟! چرا برخي گمان مي‌برند كه ولي فقيه در اين دو مدرسه مثل بقيه فقهاست و ولايتش در عرض بقيه مراجع است؟ اگر ولايت فقيه مطلقه است، بسم الله! امامين خميني(ره) و خامنه‌اي (حفظه الله) چرا حكم‌شان در حوزه خريدار ندارد؟ حوزه ما كي و كجا از اجراي فرامين آن دو بزرگوار ضربه ديده، كه با عناوين كشداري مانند استقلال حوزه، در صدد تقييد ولايتشان در حوزه و كنار زدن آراي ايشان است؟ آيا اين استخفاف بحكم الله نيست؟ اما اشكال بنده به اين‌كه برخي كتاب‌ها بايد صرفا پژوهشي باشند نه درسي، استخفاف است؟!

ضمنا اميدوارم به جاي اينكه ديگران را به بي سوادي متهم كنيم، زمينه هايي را فراهم كنيم تا سطح علميت افراد از طريق توليدات علمي و كرسي هاي آزاد انديشي و نظريه پردازي، براي همگان اثبات شود.

سلام و درود خدا بر فقهاي بزرگ شيعه

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

راهي كه حوزه اصفهان پيش روي ما گذاشت...

اواسط ارديبهشت سال جاري، به واسطه تلاش مخلصانه تعدادي از طلاب فاضل اصفهاني، حقير توفيق يافتم تا در مدت دو روز، پنج نشست علمي در خدمت اساتيد بزرگوار و طلاب معزز اصفهان باشم. از جمله:

همايش «حوزه انقلابي و حوزه سكولار» در مدرسه دارالحكمه: در اين همايش از كلي‌گويي پرهيز و به شمارش ويژگي‌هاي متحجران پرداختيم تا براي نشان دادن آنان به جاي دور دست‌ها به نزديك‌ترها اشاره شود.

نشست علمي «تاريخ اصول شيعه» در مدرسه ميرزا حسين: نتيجه اين نشست آن بود كه «اصول فقه شيعه، حاشيه‌اي بر اصول فقه اهل سنت است و پس از هزار سال ما هنوز نتوانسته‌ايم از حاشيه اصول اهل سنت خارج شويم و اصول را بر مبناي نيازهاي فقه مان و بدون تأثر از فضاي اهل سنت از نو بنويسيم.»

مناظره اي با موضوع «زوائد علم اصول» در مدرسه اباصالح (عج): در اين مناظره بنده مدعي بودم كه دو سوم علم اصول موجود زائد است و بايد حذف گردد و به جاي آن به قواعد بسياري كه براي اجتهاد لازم است ولي در اصول موجود نيست، پرداخته شود.

در مناظره تلقي جمع حاضران اين شد كه اشكالات بنده بي‌جواب ماند و نظريه مذكور تقويت شد. همين مساله موجي از سوالات را در حوزه مباركه اصفهان رقم زد و اعتبار بخش قابل توجهي از اصول را مخدوش ساخت. براي برون رفت از فشار مذكور، برگزاركنندگان محترم مناظره، شتاب زده و بدون هماهنگي با حقير حتي براي زمان برگزاري جلسه به عنوان طرف مناظره، مناظره دومي را ترتيب دادند و به اين منظور اين‌بار با سه تن از اساتيد محترم يعني حضرات آقايان حجج اسلام خطاط، جلالي و رستمي هماهنگ شدند. آن هم بدون هيچ نوع اطلاع رساني و تبليغات! مناظره در كمال متانت علمي برگزار شد ولي نه تنها نتيجه‌اي كه مطلوب برگزار كنندگان بود، حاصل نشد، بلكه موج پيشين را تقويت كرد. در پايان جلسه نيز دو تن از فضلاء در نقد فضاي بسته علمي در حوزه اصفهان مفصل صحبت كردند و خواستار آزادي بيان شدند.

با اين مقدمه روي سخن بنده با رياست محترم مركز مديريت حوزه علميه اصفهان حضرت حجت الاسلام و المسلمين باطني و معاون آموزشي ايشان جناب حجت الاسلام و المسلمين جلالي است.

سؤال بنده اين است كه از نظر شما حدّ آزادانديشي چيست؟ اگر كسي ساختار اصول موجود را زير سوال ببرد و مثلا بگويد: «هزار سال است كه ما نتوانسته‌ايم از حاشيه اصول اهل سنت خارج شويم» يا بگويد: «دو سوم اصول فقه ما زائد است» يا «روش اجتهادي شيخ انصاري(ره) از ضعف‌هايي رنج مي‌برد» يا مدعي باشد كه: «ما به جاي مباحث الفاظ نيازمند منطق تفسير متن و ادبيات دين هستيم» يا بگويد: «براي اجتهاد پويا بايد رابطه مباني عقيدتي را با مباني رفتاري روشن سازيم»؛ اين‌ها خروج از حدّ آزاد انديشي است؟ اگر كسي راه بهتري را نشان دهد و نظريات راهبردي‌تري را توليد كند به گونه‌اي كه منجر به دلسرد شدن طلبه‌ها به راه‌هاي پيشين شود، بايد مانع از سخن گفتن او شد؟

برادران بزرگوار، شما هر دو انقلابي هستيد و به امام و رهبري عشق مي‌روزيد. با اين حال چرا باور نمي‌كنيد حوزه‌اي كه بر اساس تفكر غير حكومتي شكل گرفته است به تحولات جدي نياز دارد؛ هم در ساختار اداري و هم در نظام آموزشي، محتواي علمي و حتي در روش‌هاي حل مسأله. چرا از تغيير مي‌ترسيد؟ اگر تغيير متناسب با محكمات دين باشد، چه جاي ترس دارد؟

آيا از بزرگواراني مانند شما آن هم در حوزه فرهيخته‌اي مانند اصفهان اين انتظار مي‌رفت كه تنها به خاطر دو مناظره متين و عالمانه به معاونت پژوهش تمام مدارس ابلاغ كنيد كه نبايد از فلاني براي نشست علمي يا مناظره دعوت به عمل آيد؟ آيا گمان نمي‌بريد كه با اين كار خود اساتيد محترم و طلاب عزيز را در ادعاي آزادانديشي و پيگيري منويات رهبري معظم به ترديد انداختيد؟

با اين حساب لابد به بنده به عنوان كسي كه تمام راه‌هاي گفتگو در فضاي علمي از او ستانده شده، اين حق را مي‌دهيد كه در فضاي مجازي نشست‌ها و مناظره‌ها را پيگيري كنم. البته بي‌شك واقفيد كه تاثير اين نوع مناظره كه در اعتراض به فضاي بسته حوزه انجام مي‌گيرد، بسيار عميق‌تر خواهد بود و به جاي دويست نفر استاد و طلبه، صدها و بلكه هزاران نفر را مخاطب خود قرار خواهد داد و به جاي سه استاد، اساتيد بزرگ و بزرگوار بسياري را به عنوان موافق و مخالف وارد بحث و گفتگو خواهد نمود.

سلام و درود خدا بر شما.

اردتمند، محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

سرور عزيزم، جناب آقاي فرخ فال، هنوز منتظر هستيم!

شنبه هفته گذشته يعني 20 شهريور ماه خدمت سرور عزيز، حجت الاسلام و المسلمين فرخ فال بودم. ايشان را شخصيتي يافتم بسيار خوش فكر، انقلابي، دلسوز و عاشق طلبه‌ها. كم‌ترين فايده جلسه اين بود كه دو چيز براي بنده و آقاي فرخ فال روشن شد: يكي، حسن نيت طرفين در اقدامات پيش‌رو و ديگري، تقارب فكري بسيار زياد در مقوله تحول حوزه.

براي بنده جالب بود كه آقاي فرخ‌فال بيش از بنده و امثال بنده اعتقاد به ناكارآمدي برنامه‌هاي فعلي حوزه دارند! ايشان در كمال تواضع گفتند: «من تمام حرف‌هايي را كه شما در فضاي مجازي در باب تحول حوزه منتشر كرده‌ايد، قبول دارم. اين‌ها، حرف دل ماست! آقاي يزدي (حفظه الله) هم با محتواي نامه‌اي كه در باب تخصصي كردن نوشته بوديد، موافق بودند و آن را از ما مطالبه ‌كردند!»

البته آقاي فرخ‌فال عزيز از موانعي سخن مي‌گفتند كه در نوشتار ديگري بايد بدان بپردازيم. مهم اين است كه ايشان، هم از دل و جان، طلبه‌ها را دوست دارند و هم تحول مد نظر مقام معظم رهبري را قبول دارند و هم خود را تحول‌خواه مي‌دانند. با اين مقدمه سراغ نكته‌اي را مي‌گيرم كه ايشان ما را بدان اميدوار ساختند، لكن هنوز جامه عمل نپوشيده است.

مدير محترم حوزه قم تصريح كردند كه من از اين‌كه مي‌بينم طلبه‌ها از عمر خود بهره نمي‌برند و كلاس نمي‌روند، معذبم و طرح اجباري كردن حضور طلاب هم از اين باب اجرا شده است. بنده عرض كردم: اگر نيت شما اين است كه البته ستودنيست و با فرض اين‌كه الان تصميم سازان بزرگوار، حاضر به تخصصي كردن نظام آموزشي نيستند؛ دست كم مراكز تخصصي، مؤسسات پژوهشي وگروه‌هاي تبليغي را از اين قانون مستثنا كنيد. زيرا اعضاي اين مراكز يا مؤسسات يا گروه‌هاي تبليغي همه پركار و مشغول خدمت در يكي از عرصه هاي حوزوي هستند. طلبه‌اي كه تخصصي مي‌خواند، چه نيازي به رسائل و مكاسب دارد؟! يا طلبه هاي تبليغي كه آبروي حوزه هستند و از مخلص‌ترين آن‌هايند، بايد آزادتر باشند تا بتوانند فعاليت هاي تبليغي خود را ادامه دهند.

ايشان از اين پيشنهاد استقبال و ما را بسيار اميدوار كردند كه به زودي اين افراد را هم به كاركنان و شاغلان ملحق نمايند و تنها طلاب بزرگواري كه نه تخصصي مي‌روند و نه جزو گروه‌هاي تبليغي هستند، حضورشان اجباري شود.

تا الان نتيجه اي در اين زمينه اعلام نشده است. بنده به حسن نيت و خيرخواهي جناب آقاي فرخ‌فال ايمان دارم و اميدوارم هر چه زودتر با اقدام به جاي خويش، ديگران را نيز نسبت به آن مطمئن سازند. اي كاش كارها با گفتگوهاي صميمانه انجام گيرد و نيازي به امضاي طومار و نامه‌نگاري‌هاي طولاني نباشد.

چرا بايد كار را به جايي برسانيم كه مديران مراكز پژوهشي، مؤسسات تخصصي و گروه‌هاي تبليغي ناگزير شوند نامه نگاري كنند؟! بنده نگران آن روزي هستم كه فاصله ميان تصميم‌گيران حوزه و بدنه طلاب به قدري زياد شود كه نهايتا طلاب براي ابراز نظرشان ناگزير از نافرماني شوند. زيرا مي‌دانند كه اگر نافرماني كنند، كسي نمي‌تواند در برابر اراده‌شان بايستد.

تا كي بايد واضحات را فرياد بزنيم و صدايمان شنيده نشود؟! آيا حقيقتا تخصصي كردن و به روز كردن محتواي كتب درسي، تا اين حد مسائل پيچيده‌‌اي هستند كه براي تفهيم و تفهم آنها بايد سال‌ها تلاش كنيم؟!!

سلام و درود خدا بر شما.

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

سخني كوتاه با آيت الله يثربي(حفظه الله)

سرور بزرگوار آيت الله يثربي در همايش اخير اصفهان مطالبي را مبني بر عدم تغيير كتب و انتقاد نكردن از مكاسب و امثال آن را مطرح كردند كه در ادامه نكاتي را به سمع و نظر خوانندگان عزيز مي‌رساند.

محصول سازماني حوزه، آن چيزي است كه حوزه فضاي آن را فراهم آورده و اعضاي خود را به سمت آن سوق مي‌دهد. بنابراين اگر كسي از اين چرخه عدول كند، محصول نظام آموزشي يا فرهنگ حاكم بر حوزه به حساب نمي‌آمد. براي همين نيز نمي‌توان امام خميني (ره)، شهيد مطهري يا شهيد بهشتي را محصول سازماني حوزه دانست. چه؛ اين بزرگواران محصول إعراض از سازوكار متداول حوزه‌اند! آيا فضاي بسته 70 سال پيش نجف، چيزي جز رسائل و مكاسب و درس خارج فقه را ارزش به حساب مي‌آورد و در نظام آموزشي آن چيزي به اسم كلام، امامت، وهابيت و فلسفه وجود داشت؟ بنابراين شاهكار الغدير حاصل إعراض از جمود بر فقه و اصول است نه محصول آن!

ويژگي جريان تحجر اين است كه گمان مي‌كند براي نتيجه گرفتن فقط يك راه وجود دارد. بايد پرسيد اگر شيخ انصاري(ره) مكاسب را ننوشته بود، علامه اميني(ره) نمي توانست الغدير را بنويسد؟ از اساس اگر ايشان به جاي مكاسب، جواني خود را صرف كلام مي‌كرد و خريط فن مي‌شد، نمي‌توانست اين كتاب را به رشته تحرير در آورد؟

آيا تنها راه تسلط بر ادبيات عرب و درست نويسي، سيوطي و مغني است؟ مي‌دانيد كه اين كتاب‌ها حتي از حوزه‌هاي سني كشورهاي عربي ور افتاده است. آن‌گاه ما درست نويسي الغدير را منحصر در سيوطي و مغني مي‌كنيم!

گفته شد تنها كساني كه مكاسب و كفايه را فهم كرده و تدريس نموده‌اند، حق انتفاد از آن را دارند. آيا صاحب حلقات كه در اعتراض به غير درسي بودن رسائل و كفايه آنها را نوشت، رسائل و كفايه را فهم نكرده بود؟ آيا بزرگاني مثل آيت الله العظمي مكارم شيرازي(حفظه الله) كه نگارش جايگزين براي كفايه را جزو آرزوهاي خود برشمرده‌اند، كفايه را نفهميده‌اند؟ آيت الله العظمي سبحاني(حفظه الله) چطور؟ آن مرجع بزرگواري كه در جلسه خصوصي به جدّ از مكاسب انتقاد مي‌كند و مي‌گويد: «اين كتاب آموزشي نيست و بايد از نظام آموزشي حذف شود»، مكاسب را نفهميده‌ است؟ البته مكاسب كتاب بسيار ارزشمندي است اما در منزلت پژوهش نه آموزش.

گفته شد كه حتي برخي بزرگان گفته‌اند ما اين كتاب را نفهميديم! چطور كسي مي‌تواند ادعا كند من آن را فهميده ام و به آن اشكال نمايد؟! اگر گوينده به اين سخن خود ملتزم باشد، نبايد از ايشان پرسيد: اگر مكاسب تا اين اندازه شأن رفيعي دارد و از عمق و دقت برخوردار است، چرا آن را كتاب عمومي قرار داده‌ايد؟ آيا اين بزرگ‌ترين جسارت به كتاب عميق علمي نيست كه درس عمومي شود؟ آيا اين ضرورت غربال‌گري را نشان نمي دهد؟ آيا دست كم به خاطر ارج نهادن به مكاسب، نبايد آن را درس تخصصي قرار داده و به هر كسي اجازه حضور در كلاس آن را نداد؟

سلام و درود خدا بر الغدير و نويسنده آن.

محمد تقي اكبرنژاد.

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

غفلت از ادله فقهي و ثمره تراشي براي استصحاب تعليقي!

احكام از يك نظر دو گونه‌اند يا مانند «الغنم حلال» منجزند و گاه نيز مانند «ان استطعت فحجّ» معلقند. احكام گاه دچار تغييراتي مي‌شوند. اين تغيير گاهي در حد تبدل صورت نوعيه است. مثل اينكه سگ در ميان نمكزار تبديل به نمك شود. در اين صورت شكي نيست كه حكم آن نيز غير از حكم سگ خواهد بود. گاه نيز تبدل تنها در صورت جسميه است. يعني شكل آن عوض شده است و حقيقت آن تغيير نكرده است. مثل تبدل گندم به آرد، انگور به كشمش و اموري از اين دست.

با اين مقدمه اگر شارع بفرمايد: «اجتنب عن العصير العنبي اذا غلي» آيا اين حكم شامل عصير زبيب يا همان كشمش نيز مي‌گردد؟ در اين فرض صورت جسميه متبدل شده است. يعني انگور به كشمش تبديل شده است. در اين موارد اگر كسي شك در جريان حكم اجتناب و حرمت در شيره كشمش داشته باشد، آيا مي‌تواند حكم حرمت و اجتناب را استصحاب نمايد؟ در اصطلاح اصولي به اين استصحاب تعليقي مي‌گويند. البته تقسيماتي دارد كه در صدد بيان آن نيستيم. در اين مجال فقط سخن بر سر ثمره داشتن يا نداشتن آن است.

همان‌طور كه جناب استاد عليدوست هم فرمودند تنها موردي كه اين استصحاب در آن عملا جريان يافته است آن هم توسط برخي از علماي اصول، حكايت عصير عنبي است. اكنون به بررسي اين مساله مي‌پردازيم. آيا شيره كشمش نيز با جوشيدن حرام مي‌شود و طهارت و حليت آن منوط به تبخير دو سوم است يا نه؟

در باب ربا، روايات فراواني كشمش و انگور را مانند تمر و رطب، مثلين دانسته و حكم ربا را بر آن‌ها بار كرده‌اند. بنابراين از نظر شارع آن‌ها يكي هستند و فرقي ندارند.

عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْعِنَبِ بِالزَّبِيبِ- قَالَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ- قَالَ وَ التَّمْرُ بِالرُّطَبِ مِثْلًا بِمِثْلٍ.[1]

در روايات متعددي تصريح شده است كه كشمش نيز مانند انگور شراب دارد و حرام است. با اين حساب چه نيازي است كه ما الحاق كشمش به انگور را با استصحاب تعليقي ثابت كنيم!

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْخَمْرُ مِنْ خَمْسَةٍ الْعَصِيرُ مِنَ الْكَرْمِ- وَ النَّقِيعُ مِنَ الزَّبِيبِ- وَ الْبِتْعُ مِنَ الْعَسَلِ- وَ الْمِزْرُ مِنَ الشَّعِيرِ- وَ النَّبِيذُ مِنَ التَّمْرِ.[2]

عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مِنَ الْعِنَبِ خَمْراً- وَ إِنَّ مِنَ الزَّبِيبِ خَمْراً- وَ إِنَّ مِنَ التَّمْرِ خَمْراً- وَ إِنَّ مِنَ الشَّعِيرِ خَمْراً- أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْهَاكُمْ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ.[3]

در اين روايت نيز مثل روايات مشهور در اين باب، غير از اين‌كه از زبيب نام برده شده، از اسكار به عنوان ملاك حرمت نام برده است.

در روايات بسياري از اهل بيت(ع) به طور ويژه درباره عصير زبيب سوال شده و پاسخي مشابه عصير انگور ارائه شده است. هم وسائل الشيعه و هم مستدرك، باب مستقلي براي روايات اين مساله گشوده‌اند.

بَابُ حُكْمِ مَاءِ الزَّبِيبِ وَ غَيْرِهِ وَ كَيْفِيَّةِ طَبْخِهِ‌[4]

در اين مجال تنها يكي از روايات را مي‌آوريم.

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) بَعْضَ الْوَجَعِ- وَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ الطَّبِيبَ وَصَفَ لِي شَرَاباً- آخُذُ الزَّبِيبَ وَ أَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ لِلْوَاحِدِ اثْنَيْنِ- ثُمَّ أَصُبُّ عَلَيْهِ الْعَسَلَ- ثُمَّ أَطْبُخُهُ حَتَّي يَذْهَبَ ثُلُثَاهُ وَ يَبْقَي الثُّلُثُ- قَالَ أَ لَيْسَ حُلْواً قُلْتُ بَلَي- قَالَ اشْرَبْهُ وَ لَمْ أُخْبِرْهُ كَمِ الْعَسَلُ.[5]

حال سوال اين است كه با وجود اين همه روايت در بحث شيره كشمش آيا رواست استصحاب تعليقي را به خاطر بررسي اين مساله به بحث بنشينيم. اگر كسي گمان مي‌كند براي اين مساله بي‌ثمر مي‌توان ثمرات ديگري مطرح ساخت، نويسنده آمادگي پاسخ از آن‌ها را دارد.

اين يادداشت را با اين نكته به پايان مي‌بريم كه گسترش اصول عمليه در اصول يا فقه به معناي رشد آن‌ها نيست. بلكه اقرار به ناكارآمدي آن سبك اجتهادي است. چرا كه اگر فقيه قدرت استنباط از منابع اصيل را دارا باشد، كمتر به استفاده از اصول عمليه نيازمند خواهد بود و اين از ضعف‌هاي مكتب اصولي فقهي شيخ اعظم انصاري(ره) است.

[1] وسائل الشيعة؛ ج‌18، ص: 149، ح23356-3؛ بَابُ عَدَمِ جَوَازِ بَيْعِ التَّمْرِ بِالرُّطَبِ وَ الزَّبِيبِ بِالْعِنَبِ‌

[2] وسائل الشيعة؛ ج‌25، ص: 279، ح31907-1، بَابُ أَقْسَامِ الْخَمْرِ الْمُحَرَّمَةِ‌

[3] وسائل الشيعة؛ ج‌25، ص: 280، ح31910-4

[4] وسائل الشيعة؛ ج‌25، ص: 288

[5] وسائل الشيعة؛ ج‌25، ص: 291، ح31933-5

محمد تقي اكبرنژاد،15 آبان95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

به فال نيك مي‌گيرم، اين را كه اساتيد سطح عالي حوزه براي اولين بار به جاي تصميم‌گيري يك‌سويه براي طلبه‌ها، با آنان سخن گفتند و به شعورشان اعتماد كردند و با تبيين ديدگاه‌هاي خويش آنان را به داوري فرا خواندند.

گرچه متاسفم از اين‌كه هنوز هم آنان را، واجد صلاحيت براي شنيدن حرف‌هاي نو به نو و مقايسه با حرف‌هاي تكراري نمي‌بينند! از اين روست كه از آنان مي‌خواهند تا از استماع سخنان تازه و شركت در جلسات نظريه‌پردازي اجتناب كنند تا مبادا منحرف شوند. آيا طلبه‌هاي سطح عالي، رسائل و مكاسب يا كفايه را مي‌فهمند يا نمي‌فهمند؟ اگر نمي‌فهمند كه بزرگ‌ترين ظلم، هم به كتاب شده است و هم به طلبه. اگر مي‌فهمند، چرا نقد آن را نفهمند؟ آيا نقدهاي بنده بر مباني شيخ اعظم(ره) پيچيده تر از نقدهاي شيخ بر علامه حلي، محقق اردبيلي و كركي و صاحب حدائق (رحمهم الله جميعا) است؟!

متاسفم از اين‌كه در حوزه‌اي با قدمت هزار ساله، هنوز هم مرز نظريه‌پردازي و نقد علمي با القاء نااميدي و دلسردي روشن نشده است! آيا طلبه‌ها پيش از نقدهاي بنده مشتاق درس خواندن بودند و كلاس‌هاي رسائل و مكاسب پر رونق بود و با نقدهاي بنده، به سردي گراييد؟! لطفا آدرس غلط ندهيد. دلسردي طلبه‌ها را كساني رقم زدند كه به جاي گوش دادن به حرف آنان، برايشان تصميم گرفتند. براي همه ذائقه‌ها با تفاوت استعدادها تنها يك برنامه علمي طرح كردند. به جاي اينكه آنان را پژوهش‌گر بار آورند، از آنان گوش‌هايي براي شنيدن و چشماني براي مشاهده هنرنمايي اساتيدشان ساختند. به جاي بحث از مسائل اقتصادي روز آن هم در جامعه‌اي كه مشكل اصلي آن اقتصاد است از بول ابل و عذره انسان و خرء كلب و ميته و دم و غيره بسط سخن دادند. برنامه‌اي براي آينده آنان نريختند و آنها را به امان خدا رها ساختند، آن هم با دستاني خالي در جامعه‌اي كه با سرعت به پيش مي‌رود و هر روز از او فاصله مي‌گيرد. اين است معناي مرگ و انزوا.

به فال نيك مي‌گيرم، اين را كه اساتيد علاقه مند به فضاي موجود حوزه، رسالت حوزه را حضور در خط مقدم دفاع از اسلام و جامعه اسلامي دانستند! زيرا پيش از اين از تبليغ در روستاها راضي مي‌شدند و مجالس روضه برايشان آخر كار بود.

اما متاسفم از اين‌كه در طول ساليان طلايي كه پس از انقلاب بر اين كشور شيعي گذشت، حوزه جز نظاره كردن و رهنمود دادن كاري نكرد! دانشگاه‌ها را به حال خود رها ساخت. مدارس را با ميليون‌ها كودك و نوجوان از دست داد و هيچ برنامه‌اي نريخت! وا اسفاه بر اين همه فرصت سوزي تاريخي! وا لهفاه بر اين‌ همه ننگ و سياهي كه با كسالت خود به نام حوزه رقم زديم.

به فال نيك مي‌گيرم كه اين اساتيد در ميان اين همه شخصيت مبرز در حوزه، علامه طباطبايي(ره) را به عنوان الگو براي طلبه‌ها انتخاب كردند تا بتوانند براي طلبه‌هاي جوان امروزي انگيزه‌سازي نمايند. زيرا خوب مي‌دانند كه محصولات سازماني حوزه دلي نمي‌برند و طرفي نمي‌بندند.

اما متاسفم از اين‌كه نگفتند كه اين شخصيت‌ها همگي از رويه رايج در حوزه‌ها اعراض كردند وگرنه، نه مرحوم علامه الميزان نوشته بود و نه بدايه الحكمه و نهايه الحكمه او تدريس مي‌شد. نه مطهري(ره) آوازه‌اي يافته بود و نه بهشتي(ره) به تنهايي يك امت گرديده بود. نه خميني كبير(رضوان الله عليه) پا از قم فراتر گذارده بود و نه ...

به فال نيك مي‌گيرم، اين را كه اساتيد علاقمند به وضع موجود حوزه براي اولين بار در حمايت از ديدگاه‌هاي تحولي مقام معظم رهبري برآمدند! و از تفسيرهاي ناروا و استفاده‌هاي غير منصفانه از تحول مطلوب ايشان دل نگران شدند!

اما متاسفم از اين‌كه بازهم سخنان ايشان را در باب ضرورت عبور از شيخ انصاري(ره)[1] و تحول در خود روش اجتهاد و فقاهت ناديده گرفتند[2] و نگفتند كه از نظر پير مراد انقلاب، اگر روش اجتهاد متحول شود، فقه جديدي توليد خواهد شد و فتاواي بسياري دگرگون خواهد گرديد.[3] نگفتند كه آن يگانه به شدت از وضع اسفبار حوزه پريشان حالند و آن را مشرف به موت و انزوا مي‌بينند. نديدند كه ايشان حوزه را بسيار عقب‌تر از زمان مي‌دانند كه حتي به يك درصد از رسالت خود نيز عمل نكرده است![4]

متاسفم از اين همه پيگيري! كه وقتي ايشان در سال 74 در فيضيه قم، داد تحول در متون را سر دادند، چرا حمايت نشدند؟ چرا سخنان‌شان سر دست گرفته نشد؟ چرا آن روز كسي نگران فرآموشي ديدگاه‌هاي تحولي ايشان نبود؟ اما امروز كه يكي از سربازان خرده‌‌پاي ايشان بلند بلند سخنان ايشان را تكرار مي‌كند، همه نگران شده‌اند!

ليت شعري كه اين آقايان كي به تحول انديشيده‌اند و براي تحول چه كرده‌اند كه امروز به تقسيم تحول به مثبت و منفي برسند! آن هم درباره كسي كه از بُن دندان معتقد به ديدگاه‌هاي رهبري است و در توضيح مقصود ايشان از تحول مثبت و منفي مطلب نوشته و درس‌ها داده است و با واژه واژه سخنان ايشان از عمق جان مانوس بوده است.

متاسفم از اين كه بينات سخنان رهبري انكار مي‌شود. آيا ايشان نگفتند برخي از مسائل اصول هيچ خدمتي به فقه نمي‌كند؟ آيا استفاده از اين سخن در نشست‌ علمي بررسي زوائد علم اصول، به دور از وجدان علمي است؟!

به فال نيك مي‌گيرم، كه پس از سال‌ها صداي وا اخلاقاه به گوش مي‌رسد. مايه اميد است زيرا اخلاق و تربيت در حوزه ما به انزوا كشيده شده و به دست فرآموشي سپرده شده است.

اما متاسفم از اين‌كه در حوزه علميه صراحت در بيان حقيقت، بي‌ادبي و چاپلوسي و خودسانسوري، فضل شمرده مي‌شود. سوال از اساتيد و بزرگان جرم است و بي‌اخلاقي؟! آيا رهبر معظم انقلاب نفرمودند كه در حوزه بايد گستاخي علمي پيدا شود؟[5] بايد افراد با شهامت سخن بگويند و از تكفير و تفسيق و هرگونه برخورد غير عالمانه هراسي نداشته باشند؟[6] متاسفم از اين‌كه به جاي تن دادن به نشست‌هاي نقد و نظر و گفتگوهاي دو جانبه، شب‌نامه پخش مي‌كنيم و عليه اين و آن سخن پراكني مي‌كنيم.

سلام و درود خدا بر شما

محمد تقي اكبرنژاد، 16 آبان95

پاورقي:

[1] . محقّقِ امروز نبايد به همان منطقه‌اي كه مثلاً شيخ انصاري (عليه‌الرّحمه) كار كرده است؛ اكتفا كند و در همان منطقه‌ي عميق، به طرف عمقِ بيشتر برود. اين، كافي نيست. محقّق، بايد آفاق جديد پيدا كند.13/9/74

[2] . فقاهت يعني شيوه‌ي استنباط. خودِ اين هم به پيشرفت احتياج دارد. اين‌كه چيز كاملي نيست؛ بلكه متكامل است. نميشود ادعا كرد كه ما امروز ديگر به اوج قلّه‌ي فقاهت رسيده‌ايم و اين شيوه، ديگر بهتر از اين نخواهد شد. همان

[3] . چه دليلي دارد كه فضلا و بزرگان و محقّقان ما نتوانند بر اين شيوه بيفزايند و آن را كامل كنند؟ اي بسا خيلي از مسائل، مسائل ديگر را غرق خواهد كرد و خيلي از نتايج عوض خواهد شد و خيلي از روشها دگرگون ميشود. روشها كه عوض شد، جوابهاي مسائل نيز عوض خواهد شد و فقه، طور ديگري ميشود. اين از جمله كارهايي است كه بايد بشود.همان

[4] . آنچه كه بايد بشود يا تا حالا نشده و ميبايست ميشده، يا اگر هم مال گذشته نيست، از حالا به بعد بايد بشود، صد برابر آن كارهائي است كه ما تا حالا در حوزه كرديم.8/9/86

[5] . آفاق و گستره‌هاي جديد در امر فقاهت لازم است. چه دليلي دارد كه بزرگان و فقها و محقّقان ما نتوانند اين كار را بكنند؟ حقيقتاً بعضي از بزرگانِ اين زمان و نزديك به زمان ما، از لحاظ قوّت علمي و دقّت نظر، از آن اسلاف كمتر نيستند. منتها بايد اين اراده در حوزه راه بيفتد. بايد اين گستاخي و شجاعت پيدا شود و حوزه آن را بپذيرد.13/9/74

[6] . مسئله‌ي تكفير و رمي و اين حرفها را بايستي از حوزه ورانداخت... يك گوشه‌اي از حرفشان با نظر بنده‌ي حقير مخالف است، بنده دهن باز كنم‌؛ نمي‌شود اين‌جوري‌!8/9/86

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

ضعف در منهج فقاهي و فائده سازي براي استصحاب تعليقي- بخش1

همانطور كه پيش‌تر ادعا كرده بوديم، استصحاب تعليقي مثال واقعي ندارد و امثله آن يا وجود خارجي ندارند و صرف فرض هستند و يا اين‌كه محصول ضعف در منهج تفسيري و فقاهي يا غفلت از ادله وارد بر اصول عمليه است. يعني اگر جريان استنباط درست پيش مي‌رفت، نيازي به استصحاب تعليقي نبود. در همين راستا برخي از برادران بزرگوار مثال‌هايي از كاربردهاي استصحاب تعليقي ارسال كردند كه در كانال و سايت فقاهت منتشر شد. در ادامه به بررسي اين امثله مي‌پردازيم. تا شايد از پاسخ اين موارد، بقيه موارد نيز جواب گيرد.

مثال اول آقاي باقر آزاد بخت:

مرحوم آقاي آقا رضا همداني در مصباح الفقيه(ج ۴ صص ۶۳-۶۱) در فرعي از فروع فرض عدم احراز خانم نبطيه به علت اجمال در مصاديق طايفه نبطيه، مي فرمايد در فرض شك، استصحاب مي كنيم حائض بودن قطعي پيش از ۵۰ سالگي اين خانم را. اما از آنجا كه اين خانم حائضيت پيش از ۵۰ سالگي اش قطعي الارتفاع شده و كلام در حائضيت بعد از ۵۰ سالگي است، ما حائضيتِ بر تقدير رؤيت دم را كه قبل از ۵۰ سالگي به طور يقيني داشته است، بعد از ۵۰ سالگي هم استصحاب مي كنيم. در اينجا حكم به حائضيت براي موضوع(مطلق زنان) در پيش از ۵۰ سالگي به صورت معلق ثابت و محقق بوده ، و موضوع(زن) نيز باقي است(بر خلاف شك سببي صاحب مناهل) ما هم بعد از ۵۰ سالگي در طرو عنوان خاص(نبطيه بودن) و ارتفاع همين مقدار معلق از حكم هم شك مي كنيم، لذا حكم معلق پيشين را به همان صورت معلق در بعد از ۵۰ سالگي هم براي اين خانم مشكوك استصحاب مي كنيم. حالا جناب مدير محترم بفرمايند كه در اين موارد هم به روايات زبيب و عنب تمسك مي كنيد يا رواياتي براي تعيين معيار نبطي بودن سراغ داريد كه نقل هاي متعارض در مورد معيار نبطي بودن را ابهام زدائي كند؟

پاسخ:

طبق مشهور روايات و فتاوا، زن بيش از پنجاه سال حائض نمي‌شود و تنها زنان قريشي و نبطي از اين قاعده مستثني هستند و تا شصت سالگي خون مي‌بينند. مساله اين است كه اگر زني در قريشي و نبطي بودن خود ترديد داشته باشد، آيا ملحق به عموم زنان مي‌شود و خون‌هاي پس از پنجاه سالگي را حمل بر استحاضه نمايد يا به قريشي و نبطي ملحق مي‌شود و حائض به شمار مي‌آيد؟ ادعا شده است كه اين مساله از مصاديق فقهي استصحاب تعليقي است. يعني زن به شرط اين‌كه اقل حيض يعني سه روز خون ببيند، حائض است. اين حكم تا پنجاه سالگي روشن است. حال اگر زن پنجاه سالگي را رد كند، باز هم همان حكم جريان مي‌يابد؟ در اين فرض حائض بودن پيش از پنجاه سال را استصحاب كرده و حكم به حيض بودن وي مي‌كنيم. در تحليل اين مساله نكاتي را بيان مي‌داريم.

اصل عدم انتساب در موارد مشكوك از اصول عقلايي است و كسي در آن ترديد ندارد. هيچ كس نمي‌پذيرد كه كسي به خاطر احتمال سيادت، احكام سيادت مانند حرمت زكات و سهم خمس را درباره خود روا بداند. يا به احتمال انتساب به يك عشيره خود را از آنان بخواند. اين اصل در زمان شارع نيز بوده، مورد ابتلا هم بوده و شارع با عدم الردع آن را تقرير كرده است. برخلاف آن‌چه تصور شده كه صاحب مصباح الفقيه نه تنها ابتداء به استصحاب تعليقي استناد نمي‌كند، بلكه اصل عدم انتساب را حاكم بر تمام اصول حتي استصحاب مي‌داند و مي‌نويسد:

و لو اشتبه المصداق، فالمرجع أصالة عدم الانتساب، المعوّل عليها لدي العلماء في جميع الموارد التي يشكّ في تحقّق النسبة، بل الاعتماد عليها في مثل ما نحن فيه من الأُمور المغروسة في أذهان المتشرّعة، بل المركوز في أذهان العقلاء قاطبة، و لذا لا يعتني أحد باحتمال كونه قرشيّاً مع أنّ هذا الاحتمال بالنسبة إليٰ أغلب الأشخاص محقّق بل ربما يكون مظنوناً و مع ذلك لا يلتفتون إليه، و يرتّبون آثار خلافه، و هذا ممّا لا شبهة فيه...

و لا يعارض هذا الأصل بعد فرض اعتباره شي‌ء من الأُصول و العمومات، كأصالة عدم ارتفاع حيضها، أو عمومات بعض الأخبار، أو قاعدة الإمكان عليٰ تقدير تسليم إمكان التمسّك بعمومها في مثل الفرض؛ لحكومة الأصل المتقدّم عليٰ جميعها، كما لا يخفيٰ.[1]

بنابراين نوبت به هيچ اصل ديگري نمي‌رسد و زن مشكوك به عموم زنان ملحق مي‌گردد.

مي‌دانيم كه اصول لفظيه وارد بر اصول عمليه است و نوبت به آن نمي‌رسد. به اين روايات توجه كنيد.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الْمَرْأَةُ الَّتِي قَدْ يَئِسَتْ مِنَ الْمَحِيضِ حَدُّهَا خَمْسُونَ سَنَةً.[2]

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حَدُّ الَّتِي قَدْ يَئِسَتْ مِنَ الْمَحِيضِ خَمْسُونَ سَنَةً.[3]

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا بَلَغَتِ الْمَرْأَةُ خَمْسِينَ سَنَةً لَمْ تَرَ حُمْرَةً إِلَّا أَنْ تَكُونَ امْرَأَةً مِنْ قُرَيْشٍ.[4]

دو روايت اولي در مقام تاسيس اصل در يائسگي زنان هستند. روايت سوم همين اصل را ذكر كرده و آن را با زنان قريشي استثناء مي‌زند. بنابراين شك در مصداق قريشي به شبهه مصداقيه در مخصص باز مي‌گردد كه از جمله اصول لفظيه است. آنچه از اين روايات ظاهر است اين‌كه اقتضاي طبع اوليه زن اين است كه فراتر از پنجاه سالگي خون نمي‌بيند مگر اين‌كه دليل خاص بر اخراج داشته باشيم. بنابراين به همان ميزان كه معلوم است از آن خارج مي‌شود.

آن‌چه كه از مرحوم همداني در استصحاب تعليقي ذكر شده، صرف فرض است. يعني ايشان فرض كرده كه اگر مثلا اصل عدم انتساب را كنار بگذاريم، نوبت به استصحاب مي‌رسد. نه اين‌كه آن را قبول داشته باشد.

و كيف كان فهذا الأصل(اصاله عدم الانتساب) إجمالًا ممّا لا مجال لإنكاره و إن خفي علينا مستنده.

و علي تقدير الخدشة فيه فالمرجع أصالة عدم ارتفاع حيضها بمعني كونها حائضاً علي تقدير رؤية الدم ثلاثة أيّام، و قد أشرنا فيما سبق إلي أنّ هذا الاستصحاب التعليقي حاكم علي استصحاب الطهارة فضلًا عن استصحاب وجوب العبادات المشروطة بالطهور.[5]

نكته: اگر كسي با وجود بناي عقلايي غير قابل خدشه‌اي مانند اصل عدم انتساب و روايات باب و اصول لفظيه باز هم سراغ اصول عمليه برود، بي‌شك دچار خبط بزرگي در استنباط شده است. اين همان اشكالي است كه به مكتب شيخ انصاري(ره) داريم. ايشان خيلي زود به آخر خط مي‌رسند و باب گفتگو از اصول عمليه را پيش مي‌كشند.

[1] مصباح الفقيه؛ ج‌4، ص: 62

[2] الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج‌3، ص: 107، ح2

[3] الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج‌3، ص: 107، ح3

[4] الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج‌3، ص: 107، ح2

[5] مصباح الفقيه، ج‌4، ص: 63‌

نويسنده: محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

ضعف در منهج فقاهي و فائده سازي براي استصحاب تعليقي- بخش2

همانطور كه پيش‌تر ادعا كرده بوديم، استصحاب تعليقي مثال واقعي ندارد و امثله آن يا وجود خارجي ندارند و صرف فرض هستند و يا اين‌كه محصول ضعف در منهج تفسيري و فقاهي يا غفلت از ادله وارد بر اصول عمليه است. يعني اگر جريان استنباط درست پيش مي‌رفت، نيازي به استصحاب تعليقي نبود. در همين راستا برخي از برادران بزرگوار مثال‌هايي از كاربردهاي استصحاب تعليقي ارسال كردند كه در كانال و سايت فقاهت منتشر شد. در ادامه به بررسي اين امثله مي‌پردازيم. تا شايد از پاسخ اين موارد، بقيه موارد نيز جواب گيرد.

مثال دوم آقاي باقر آزاد بخت:

مرحوم آشتياني( بحر الفوائد ج ۳ ص ۱۰۱ ) در مورد اصالت عدم تذكيه حيواني كه نمي دانيم به طريق تذكيه مرده يا به طريق غير تذكيه(در صورت ترتب حكم شرعي بر آن بعد از مرگ) مي فرمايند، عدم تذكيه ازلي كه شامل زمان حيات هم مي شود را مي توان استصحاب كرد، با اينكه اثر شرعي تنها پس از مرگ بر عدم تذكيه مترتب مي شود و عدم تذكيه پيش از مرگ اثر شرعي ندارد تا استصحاب آن صحيح باشد. بنابراين ايشان مي فرمايند موضوعي را (عدم تذكيه) كه مشروط به وقوع مرگ ، داراي اثر شرعي خواهد بود و آثار آن مشروط به مرگ بر آن مترتب مي شوند ، اكنون نيز واجد حكم تعليقي تلقي كرده و آن را استصحاب مي كنيم. ( استصحاب موضوع الحكم المعلق)

پاسخ:

برخي نيز براي اثبات عدم تذكيه حيوان مرده‌اي كه در تذكيه‌اش ترديد شده، دست به دامن استصحاب عدم ازلي شده‌اند. يعني اين حيوان پيش‌تر يعني در زمان حياتش تذكيه نشده بود، اين عدم تذكيه در بعد از حياتش نيز استصحاب مي‌شود. مرحوم آشتياني در قيل و قال هايي كه در اطراف اين مساله شكل مي گيرد، در دفاع از اصل عدم تذكيه به استصحاب تعليقي استناد مي كند. گذشته از اينكه تطبيق ايشان بر استصحاب تعليقي در اصل عدم تذكيه درست نيست و شرايط لازم براي استصحاب تعليقي را دارا نيست. با اين حال، علي فرض صحت تصوير ايشان مي گوييم. بهترين سوال در بررسي اين مثال اين است كه از خود بپرسيم در زندگي واقعي شك در تذكيه حيوان مرده چه فرض‌هايي دارد؟ و چطور مي‌شود كه ما در تذكيه حيوان مرده شك مي‌كنيم؟! زيرا:

اگر حيوان مرده‌اي را بدون جدا شدن سرش ببينيم، روشن است كه تذكيه نشده است و جاي شك ندارد.

اگر سرش جدا شده ولي اوداج اربعه آن بريده نشده باشد، باز هم بي‌شك ذبح شرعي انجام نگرفته است.

اگر سرش جدا شده و ادواج اربعه آن نيز بريده شده است و در بلاد مسلمين است، نشان مي‌دهد كه مسلماني به رسم اسلام سر حيوان را مطابق موازين شرعي بريده است. زيرا اصل اوليه در بلاد مسلمين اين است كه ذبيحه با اصول شرعي انجام گرفته است. همين‌طور است اگر گوشتي را در ميان سفره‌اي بيابيم و ندانيم كه متعلق به مسلمان است يا كافر. در اين فرض نيز اگر در بلاد مسلمين باشد، حمل بر ذبح شرعي مي‌گردد. مانند كودك يافته شده در بلاد مسلمين كه حمل بر اسلام مي گردد. اما اگر در بلاد كفر باشد، بالطبع حمل بر ميته مي‌گردد. به اين روايات توجه نماييد.

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِي الْفِرَاءِ الْيَمَانِيِّ- وَ فِيمَا صُنِعَ فِي أَرْضِ الْإِسْلَامِ- قُلْتُ فَإِنْ كَانَ فِيهَا غَيْرُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ- قَالَ إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهَا الْمُسْلِمِينَ فَلَا بَأْسَ.

إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِيسَي قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الْجُلُودِ الْفِرَاءِ- يَشْتَرِيهَا الرَّجُلُ فِي سُوقٍ مِنَ أَسْوَاقِ الْجَبَلِ أَ يَسْأَلُ عَنْ ذَكَاتِهِ إِذَا كَانَ الْبَائِعُ مُسْلِماً غَيْرَ عَارِفٍ قَالَ عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْهُ- إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُشْرِكِينَ يَبِيعُونَ ذَلِكَ- وَ إِذَا رَأَيْتُمْ يُصَلُّونَ فِيهِ فَلَا تَسْأَلُوا عَنْهُ.

عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْخِفَافِ الَّتِي تُبَاعُ فِي السُّوقِ- فَقَالَ اشْتَرِ وَ صَلِّ فِيهَا حَتَّي تَعْلَمَ أَنَّهُ مَيِّتٌ بِعَيْنِهِ.

عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع سُئِلَ عَنْ سُفْرَةٍ وُجِدَتْ فِي الطَّرِيقِ- مَطْرُوحَةً كَثِيرٍ لَحْمُهَا وَ خُبْزُهَا- وَ جُبُنُّهَا وَ بَيْضُهَا وَ فِيهَا سِكِّينٌ- فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يُقَوَّمُ مَا فِيهَا ثُمَّ يُؤْكَلُ- لِأَنَّهُ يَفْسُدُ وَ لَيْسَ لَهُ بَقَاءٌ- فَإِذَا جَاءَ طَالِبُهَا غَرِمُوا لَهُ الثَّمَنَ قِيلَ لَهُ- يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع لَا يُدْرَي سُفْرَةُ مُسْلِمٍ أَمْ سُفْرَةُ مَجُوسِيٍّ- فَقَالَ هُمْ فِي سَعَةٍ حَتَّي يَعْلَمُوا.

گوشتي بدون هيچ ويژگي مميزه در شهري پيدا شود كه مسلمان و كافر آن پنجاه پنجاه هستند. در اين صورت نمي‌توان به روايات فوق عمل كرد و شك مستقر مي‌گردد و گويا چاره‌اي جز عمل به استصحاب مذكور نيست. اما عند التامل روشن مي‌شود كه اين نيز يك فرض ذهني است. زيرا تحت تاثير نهي‌هاي فراوان از هم‌نشيني با كفار، محلات مسلمين از كفار جداست. در اين موارد به حسب آنچه در روايت گذشت، حكم تابع محلات است.

اما اگر كسي بخواهد به هر دليلي فرض نادري را تصور كند كه در آن هيچ اماره‌اي وجود نداشته باشد مثل اين‌كه در كوچه‌اي پيدا شده كه اتفاقا مسلمان و كافر به يك اندازه در كنار هم زندگي مي‌كنند. در اين فرض گذشته از نادر بودن آن، به امارات ديگري كه در برخي روايات آمده عمل مي‌شود. مثل اين روايت.

عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ دَخَلَ قَرْيَةً فَأَصَابَ بِهَا لَحْماً لَمْ يَدْرِ أَ ذَكِيٌّ هُوَ أَمْ مَيِّتٌ قَالَ يَطْرَحُهُ عَلَي النَّارِ فَكُلُّ مَا انْقَبَضَ فَهُوَ ذَكِيٌّ وَ كُلُّ مَا انْبَسَطَ فَهُوَ مَيِّتٌ.

گاه نيز به خاطر اختلاط ميته و غير ميته مساله مشكوك مي‌شود كه در اين صورت نيز راه‌كار احتياط است.

عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ غَنَمٌ وَ بَقَرٌ وَ كَانَ يُدْرِكُ الذَّكِيَّ مِنْهَا فَيَعْزِلُهُ وَ يَعْزِلُ الْمَيْتَةَ ثُمَّ إِنَّ الْمَيْتَةَ وَ الذَّكِيَّ اخْتَلَطَا فَكَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ فَقَالَ يَبِيعُهُ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ الْمَيْتَةَ وَ يَأْكُلُ ثَمَنَهُ فَإِنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ.

عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا اخْتَلَطَ الذَّكِيُّ وَ الْمَيْتَةُ بَاعَهُ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ الْمَيْتَةَ وَ يَأْكُلُ ثَمَنَهُ.

نكته مهم اين است كه مساله ميته از مسائل مستحدثه نيست و تمام وجوه آن در گذشته نيز مورد ابتلا بوده و از حضرات معصومين(ع) سوال شده است. در هيچ فرضي امام(ع) مردم را به استصحاب ارجاع نمي‌دهد من اي قسم كان.

اما با فرض اينكه اين مساله اماره شرعي ندارد و ناگزير از رجوع به اصول عمليه هستيم، مي گوييم: اصل عدم تذكيه در اينجا به اين بيان درست است كه از نظر عقل و عقلاء، هيچ ادعايي بدون دليل پذيرفته نيست. وقتي ما گوشتي را بر سر سفره مي بينيم، كسي كه ادعا مي كند اين حيوان به روش شرعي ذبح شده، يعني رو به قبله خوابانيده شده، بسم الله گفته شده و اوداج اربعه نيز به درستي قطع گرديده، بايد اين ادعاي خود را ثابت كند، اگر نتواند، نمي تواند ذبح شرعي را ثابت كند. اين مساله را ما در نظام معرفتي فقاهت در بخش مرتبط با اصول عمليه آورده ايم.

نويسنده: محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

همانطور كه پيش‌تر ادعا كرده بوديم، استصحاب تعليقي مثال واقعي ندارد و امثله آن يا وجود خارجي ندارند و صرف فرض هستند و يا اين‌كه محصول ضعف در منهج تفسيري و فقاهي يا غفلت از ادله وارد بر اصول عمليه است. يعني اگر جريان استنباط درست پيش مي‌رفت، نيازي به استصحاب تعليقي نبود. در همين راستا برخي از برادران بزرگوار مثال‌هايي از كاربردهاي استصحاب تعليقي ارسال كردند كه در كانال و سايت فقاهت منتشر شد. در ادامه به بررسي اين امثله مي‌پردازيم. تا شايد از پاسخ اين موارد، بقيه موارد نيز جواب گيرد.

مثال سوم آقاي باقر آزاد بخت:

مرحوم خوانساري در حاشيه دوم بر مكاسب(ص ۵۴۴) نمونه ديگري از استصحاب تعليقي را نام مي برد. در اصل ثبوت ضمان ثمن بر گردن مشتري در زمان خيار خاص بايع حتي بعد از تسليم آن ثمن به بايع، شيخ اعظم قائل به استصحاب ضمان سابق مشتري نسبت به ثمن قبل الاقباض به بايع ، در فيما بعد الاقباض شده و مرحوم خوانساري پس از اثبات وحدت موضوع در دوحالت، اين استصحاب را استصحاب تعليقي گرفته و البته توضيح داده اند كه حكم به بقاء و يا قاعده كليه ضمان تعليقي نيست، بلكه ثبوت العوض در برابر ثمن معلق و مشروط است به تلف و هر چند تلف ثمن پيش از قبض، رخ نداده بود تا عوض به گردن مشتري بيايد و آنگاه اشتغال ذمه به عوض ، استصحاب گردد اما همان وجوب العوض معلق را كه اثر تعليقي مال منقول بالعقد است ، در قبل از قبض محقق مي دانيم لذا بعد از قبض نيز همان اثر تعليقي را استصحاب كرده و ضمان ثمن را تا پايان زمان خيار خاص بايع ، بر گردن مشتري مي دانيم .

پاسخ:

اگر معامله اي ميان دو نفر انجام گيرد. مشتري ثمن را بپردازد و متاع را دريافت كند. در صورتي كه بايع خيار فسخ مثلا تا دو روز داشته باشد، در اين صورت اگر ثمن آسيب ببيند، چه كسي ضامن ثمن است؟ آيا بايع كه ثمن در دست او تلف شده، ضامن است يا مشتري ضامن است و ثمن او از بين رفته و بايد متاع را نيز به بايع پس دهد؟ در اين مساله شيخ انصاري(ره) به استناد استصحاب، خود مشتري را ضامن مي داند. به اين ترتيب كه مشتري پيش از پرداخت ثمن، ضامن آن بود. حال پس از پرداخت ثمن شك داريم كه ضمانش از بين رفته يا نه؟ استصحاب مي كنيم و او را ضامن مي دانيم. البته مرحوم خوانساري اين مساله را از باب استصحاب تعليقي مي دانند و از اين طريق حل مي كنند.[1] در ادامه به بررسي اين مساله مي پردازيم.

معاملات امور اختراعي عقلايي هستند و معامله اي نداريم كه خود شارع موسس آن باشد. برخورد شارع با معاملات، برخورد نظارتي بوده است. يعني در مواردي كه مشكلي را مشاهده كرده، بيان كرده و در برابر آن ايستاده است. خواه در اصل معامله اي مانند ربا يا شروط غلطي كه در برخي معاملات وجود داشته است. بنابراين اگر شارع نسبت به اصل يا فروع يك معامله دخالت روشني نكند و با آن مخالفت صريحي ننمايد، طبعا تقرير كرده است. بنابراين معاملات از جنس عبادات نيستند كه از صفر تا صد آن را شارع تاسيس نمايد. با اين مقدمه كه بسياري از فقها آن را قبول دارند، وارد بحث مي شويم.[2]

از نظر عقلاي عالم كسي كه مال غير را در اختيار مي گيرد، تا وقتي پس نداده، ضامن آن است. براي همين نيز اگر شما در فروشگاهي چيزي را دست بگيريد تا به آن نگاه كنيد و از دستتان بيفتد، ضامن هستيد. حتي اگر آن را معامله كنيد و هنوز از فروشگاه بيرون نرفته، از دستتان بيفتد و بشكند، باز هم ضامن هستيد و نمي توانيد به حكم خيار مجلس، بايع را ضامن بدانيد. از نظر عقلايي معنا ندارد كه مثلا خودرويي ميان دو نفر خريد و فروش شود و فروشنده مثلا به مدت پنج روز براي خود حق فسخ قرار دهد. مشتري هم مبلغ را به طور كامل پرداخت كند. آنگاه شبانه دزد به خانه بايع بزند و همه مثلا صد ميليون را ببرد، آنگاه از مشتري خواسته شود كه هم بايد ماشين را پس دهي و هم اينكه صد ميليونت را دزد برده و بايع ضامن نيست! عقلا اين را قبيح مي دانند. زيرا پول به طور كامل پرداخت شده و بايع آن را در اختيار گرفته است. چه معنا دارد كه باز هم مشتري ضامن چيزي باشد كه در اختيارش نيست؟!

با عنايت به اينكه اين مساله از نظر عقلا بسيار روشن است و تخلف از آن را نوعي اضرار و قبيح مي دانند، اگر شارع بخواهد جلوي آنها را بگيرد، بايد با ادبيات صريح و موكد به مخالفت با آنها برخيزد. مانند كاري كه در مساله ديه سه انگشت و چهار انگشت كرده است. كم شدن ديه چهار انگشت از سه انگشت از نظر عقلايي بسيار بعيد است. از اين رو شارع در روايات بسياري با صراحت كامل بدون كمترين ابهامي به آن پرداخته است. حال سخن در اين است كه آيا شارع مقدس با ارتكاز و سيره عقلايي به مخالفت برخواسته است؟

هر كسي كه سيري در روايات ابواب خيار وسائل بكند، به وضوح در مي يابد كه هيچ بيان صريحي در مخالفت با اين سيره وجود ندارد. حتي يك روايت! براي همين نيز فقهاي بزگوار در استدلال به روايات باب به مشكل خورده اند. باز به همين خاطر است كه شيخ انصاري(ره) و مرحوم خوانساري در نهايت دست به دامن استصحاب شده اند. اما سخن بر سر اين است كه آيا مي توان با استصحاب جلوي يك بناي عقلايي را گرفت؟ همان طور كه مي دانيم بناهاي عقلايي عالي ترين مصاديق تقرير هستند. يعني هم شمول دارند و هم قوت دارند و در مرآي و منظر هم بوده اند. شارع هم 250 سال فرصت براي مخالفت داشته ولي چيزي نگفته است. بلكه آن را با قاعده معروف و مقبول «عَلَي الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّي تُؤَدِّيَ.»[3] تاييد نيز كرده است. اين قاعده يكي از عقلايي ترين قواعد فقهي است.

شاهد ديگر اينكه شارع با اين ارتكاز در باب خيار حيوان به وضوح ايستاده و تصريح كرده است كه اگر حيوان در سه روز اول معامله آسيب غير عمدي ببيند، بايع ضامن آن است نه مشتري. كثرت و وضوح روايات باب مويد رويه مذكور است. اما در مورد خيارهاي ديگر از اين كثرت و وضوح خبري نيست.

عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الدَّابَّةَ أَوِ الْعَبْدَ وَ يَشْتَرِطُ إِلَي‌ يَوْمٍ‌ أَوْ يَوْمَيْنِ‌ فَيَمُوتُ الْعَبْدُ أَوِ الدَّابَّةُ وَ يُحْدِثُ فِيهِ الْحَدَثَ عَلَي مَنْ ضَمَانُ ذَلِكَ فَقَالَ عَلَي الْبَائِعِ حَتَّي يَنْقَضِيَ الشَّرْطُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ يَصِيرَ الْمَبِيعُ لِلْمُشْتَرِي شَرَطَ لَهُ الْبَائِعُ أَوْ لَمْ يَشْتَرِطْ قَالَ وَ إِنْ كَانَ بَيْنَهُمَا شَرْطٌ أَيَّاماً مَعْدُودَةً فَهَلَكَ فِي يَدِ الْمُشْتَرِي قَبْلَ أَنْ يَمْضِيَ الشَّرْطُ فَهُوَ مِنْ مَالِ الْبَائِعِ.[4]

مساله ضمانت طرف مقابل به خاطر خيار فسخ، منحصر در خيار حيوان است. در بخش دوم امام(ع) مي فرمايد اگر ميان آن دو در معامله حيوان ايام معدوده اي شرط شده باشد، باز هم بايع ضامن است. يعني اگر توافق كنند كه بيش از سه روز باشد، باز هم احكام همان سه روز جاري است. بنابراين خيار شرط در اينجا مقصود مطلق شرط در مطلق امور نيست. بلكه شرط ايام معدوده در خيار حيوان است.

با اين حساب سوال اين است كه آيا جايز است ما به اصول علميه رجوع كنيم؟ از هر قسمي كه باشد!

با عنايت به اينكه بقيه موارد استصحاب تعليقي نيز گرفتار مشكلات مشابهي هستند، ضمن عرض پوزش به خاطر ضيق وقت از پرداختن به بقيه موارد خودداري مي كنيم و حلّ بقيه را به عهده خوانندگان بزرگوار مي گذاريم. البته در صورتي كه مورد خاصي به باورتان غير قابل حل با قواعد عقلايي و روايي و غيره بود و گريزي از استصحاب تعليقي نبود، با ادله كاملتان آن را ارسال كنيد تا به بررسي آن بپردازيم.

[1] حاشيه دوم مكاسب(خوانساري)، ص544

[2] امام خميني(ره): قد استدل علي اعتبار القاعدة (اصاله الصحه) بأمور من الكتاب و السنة و الإجماع و العقل مما يمكن الخدشة في جلها لو لا كلها، و الدليل عليه هو بناء العقلاء و السيرة العقلائية القطعية من‌ غير اختصاصها بطائفة خاصة كالمسلمين، و لا اختصاص جريانها بفعل المسلم و ليس للمسلمين في ذلك طريقة خاصة تكشف عن كون أصالة الصحة ثابتة من قبل شارع الإسلام بل الضرورة قائمة بأنها كانت ثابتة قبل الإسلام من لدن صيرورة الإنسان متمدنا مجتمعا علي قوانين إلهية أو عرفية و صارت أنواع المعاملات رائجة بينهم، و الإسلام بدء في زمان كانت تلك القاعدة كقاعدة اليد و كالعمل بخبر الثقة معمولا بها بين الناس منتحليهم بالديانات و غيرهم و المسلمون كانوا يعملون بها كسائر طبقات الناس من غير انتظار ورود شي‌ء من الشرع، و الآن يحمل المسلمون إعمال ساير الملل في نكاحهم و طلاقهم و عقودهم و إيقاعاتهم علي الصحة و هم يحملون إعمال المسلمين عليها من غير كون ذلك في ارتكازهم امرا دينيا، و من ذلك يعلم ان سيرة المسلمين و الإجماع القولي و العملي ليس شي‌ء منها دليلا برأسه بل كلها يرجع إلي هذا الأمر العقلائي الثابت لدي جميع العقلاء و هذا واضح جدا. (الرسائل، ج1، ص320)

[3]. عوالي اللئالي، ج1، ص389، ح22.

[4] تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج7، ص24، ح20

نويسنده: محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

نقدي در حاشيه درس استاد عليدوست

سرور عزيز، آيت الله عليدوست، در ادامه بحث از تنبيهات استصحاب متعرض استصحاب عدم نسخ شده و برخي آثار فقهي را براي آن برشمردند. از باب گفتگوي علمي نكاتي را در حاشيه درس ايشان به عرض مي رسانم.

سخن در اين است كه در صورت شك در نسخ حكمي از احكام آيا مي‌‌توان آن را استصحاب كرد يا خير. علماي شيعه اتفاق نظر دارند كه در صورت شك، اصل عدم نسخ است. از دو جهت اين اصل به عنوان اصل عملي زائد است.

اصل عدم نسخ، اماره است نه اصل عملي

اصول عمليه در فرض شك و فقدان اماره است. اما اگر اماره بر اصل عدم نسخ احكام داشته باشيم، اين اماره بر ادله اصول عمليه وارد است و موضوع آن را بر مي دارد.

يك. وقتي كسي از عقلاء قانون وضع مي كند، بر او فرض است كه لغو قانون خود را نيز به مخاطبان قانون اول ابلاغ كند. اين مساله درباره شارع جدي تر است. زيرا او هم از حكمت بيشتري برخوردار است هم از شفقت بيشتري نسبت به بندگانش. بنابراين اگر قانوني در شرع ثابت باشد، لغو آن را بايد ابلاغ كند. اگر ابلاغي صورت نگرفته باشد، طبق اصل عقلايي مذكور كه به تقرير شارع نيز رسيده است، اصل اوليه عدم نسخ خواهد بود.

اما اين عدم نسخ اماره است. يعني از نظر عقلا شبيه اصل عدم قرينه است. يعني آدم عاقل وقتي حرف مي زند، قرينه اي را كه به آن اتكا مي كند، حتما ذكر مي نمايد. بنابراين از فقدان قرينه در كلام كشف مي كند اراده معناي حقيقي را. به ويژه اينكه نسخ حكم الله در زمان رسول خدا(ص) از مسائل جزئي و فرعي نيست كه ممكن است كمتر به آن پرداخته شده يا مورد غفلت ناقلان حديث قرار گرفته باشد. نسخ مساله مهمي است كه اگر باشد، يا در نص قرآن يا توسط حضرت رسول(ص) يا اهل بيت(ع) به آن پرداخته مي شود.

دو. روايات فراواني كه نصّ در عدم نسخ احكام تشريع شده تا روز قيامت هستند. از خطبه پيامبر اعظم(ص) در حجه الوداع بگيريد تا بياناتي كه حضرات اهل بيت(ع) در مقاطع مختلف داشته اند.

مَعَاشِرَ النَّاسِ وَ كُلُّ حَلَالٍ دَلَلْتُكُمْ عَلَيْهِ أَوْ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإِنِّي لَمْ‌ أَرْجِعْ‌ عَنْ‌ ذَلِكَ‌ وَ لَمْ‌ أُبَدِّلْ أَلَا فَاذْكُرُوا ذَلِكَ وَ احْفَظُوهُ وَ تَوَاصَوْا بِهِ وَ لَا تُبَدِّلُوهُ وَ لَا تُغَيِّرُوهُ[1]

قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ص‌ أَيُّهَا النَّاسُ حَلَالِي‌ حَلَالٌ‌ إِلَي‌ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامِي حَرَامٌ إِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَا وَ قَدْ بَيَّنَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْكِتَابِ وَ بَيَّنْتُهُمَا لَكُمْ فِي سِيرَتِي وَ سُنَّتِي.[2]

ظاهرا مستند اجماع علماي شيعه بر اصل عدم نسخ احكام، روايات متضافر و بلكه متواتر در اين زمينه است. با اين حساب، چه جاي نياز به اصل عملي مانند استصحاب باقي مي ماند. برخي نيز مانند مرحوم مظفر مستند اصل عدم نسخ را، اجماع مي دانند. نه استصحاب.[3]

فقدان مصداق خارجي

استصحاب عدم نسخ، مصداق خارجي ندارد. يعني ما امروز هيچ حكمي نداريم كه تشريع آن برايمان قطعي باشد اما شك در نسخ آن داشته باشيم. به ويژه براي ملتي كه بر سر سفره پر خير و بركت اهل بيت(ع) نشسته باشد. همچنان كه آيت الله العظمي بروجردي(ره) همچو شكي را نمي پذيرد.[4]

البته جناب آقاي عليدوست مثال جالبي براي استصحاب عدم نسخ مي زنند. اينكه در زمان پيامبر اسلام(ص) و اهل بيت(ع) تشكيل حكومت اسلامي، اجراي حدود و برگزاري نماز جمعه واجب بوده است، حال شك داريم كه آيا در عصر غيبت نسخ شده است يا نه؟ پاسخ اين سوال را با استصحاب عدم نسخ مي دهيم!

به گمانم هيچ عالمي حاضر نباشد احكام عصر غيبت را از مصاديق نسخ به شمار آورد. زيرا نسخ اين است كه حكم الي يوم القيامه برداشته شود. نه اينكه وقتي امام(ع) هست، باشد و وقتي نيست برداشته شود و باز وقتي امام(ع) حاضر شدند، حكم نيز زنده شود. اين نسخ نيست بلكه شك در مشروط بودن حكم از اول ما انزل الله به قيد حضور معصوم است. يعني وقتي ما شك مي كنيم كه تشكيل حكومت، اجراي حدود و نماز جمعه در عصر غيبت واجب است يا نه؛ بدان معناست كه ما ترديد داريم كه از اولي كه اين احكام تشريع شدند، آيا مشروط به حضور معصوم و دائر مدار او بوده اند يا نه؟ بنابراين اين مسائل ربطي به نسخ ندارند. حتي مجراي استصحاب نيز نيستند، زيرا غير از اينكه از باب شك در اشتراط حضور معصومند، متيقن ثابتي وجود ندارد. متيقن سابق، وجوب نماز جمعه در حضور معصوم است در حالي كه مشكوك، وجوب نماز جمعه بدون حضور معصوم است.

والسلام عليكم و رحمه الله

محمد تقي اكبرنژاد

پاورقيها را مي توانيد در كانال «مناظره علمي» مشاهده فرماييد.

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

نقدي در حاشيه درس استاد شيخ محمد تقي شهيدي(حفظه الله)

جناب آيت الله شهيدي مدتي است كه استصحاب كلي را موضوع درس اصول خود قرار داده‌ اند و به تفصيل از آن بحث مي‌كنند. از اين‌رو بر آن شديم، تحقيقي در باب مفيد يا غير مفيد بودن اين بحث ارائه دهيم. تا در نهايت به اين پرسش برسيم كه چرا استاد بزرگواري مثل ايشان عمر شريف خود را صرف هم‌چو مسائلي مي‌كنند كه عاقبت فقط ده‌ها طلبه فاضل از پرداختن به مسائل مهم‌تر باز خواهند ماند!

تعريف و انواع استصحاب كلي

مراد از استصحاب كلي اين است كه كسي يقين به وجود يك كلي در ضمن فردي از افرادش پيدا كرده سپس در بقاي آن شك كرده است. چنين استصحابي به چند شكل قابل تصوير است:[1]

يكم: شك در بقاي كلي ناشي از شك در بقاي همان فردي باشد كه يقين به وجود آن داشت؛ مثلاً علم به وجود انسان در خانه داشت به خاطر علم به وجود زيد در آن. سپس شك در بقاي زيد در خانه مي‌‌كند كه لازمه‌‌اش شك در بقاي انسان كلي است.

دوم: شك در بقاي كلي ناشي از شك در تعيين فردي است كه سابقاً متيقن بوده است، به اين صورت كه آن فرد متيقن مردّد است ميان آنچه كه جزماً باقي است و آنچه كه قطعاً مرتفع شده است. به ديگر سخن مكلّف يقين دارد اجمالاً به وجود فردي از افراد كلي و لذا يقين به وجود كلي در ضمن آن برايش حاصل است. اما اين فرد مردّد است ميان دو فرد كه مكلف مي‌‌داند يكي از آن دو در زمان حال قطعاً برطرف شده و ديگري باقي است و از همين جا شك در بقاي كلي برايش به وجود مي‌‌آيد. به عنوان مثال فردي مي‌‌داند رطوبتي از وي خارج شده كه ميان بول يا مني مشتبه است، سپس وضو مي‌‌گيرد. او در اين حال يقين دارد به حصول حدث كلي در ضمن يك فرد مردد. اگر آن رطوبت بول باشد كه قطعاً با وضو برطرف شده است و اگر مني باشد قطعاً باقي است.

سوم: شك در بقاي كلي ناشي از وجود فردي است كه به جاي فرد معلوم الحدوث و الارتفاع ناشي شده است. به ديگر سخن مكلف يقين به وجود كلي در ضمن فردي يافته است كه الآن يقين به زوال آن فرد نيز دارد، اما شك دارد كه آيا فرد ديگري غير از آن، موجود شده است تا كلي به وجود او باقي باشد يا خير؟ خواه حدوث فرد جديد در ظرف وجود فرد اول باشد يا مقارن با زوال آن. مانند اين كه علم به ثبوت كلي سياهي در لباسي داريم به خاطر اتصاف آن به سياهي شديد، سپس علم به زوال آن پيدا و شك مي‌‌كنيم كه آيا مبدّل به مرتبه ضعيف‌‌تر شده است يا اين كه كلاً برطرف شده و رنگ ديگري مانند سفيدي جايگزين آن گشته است. نيز مانند اين كه يقين به كلي عدالت زيد به خاطر اتصاف او به مراتب بالاي عدالت داريم، سپس شك مي‌‌كنيم كه آيا عدالت او ضعيف گشته يا كلاً برطرف شده و فاسق گشته است.

در جريان استصحاب كلي در شكل اول ظاهراً مخالفي وجود ندارد چرا كه اركان استصحاب در آن كامل است. در شكل دوم و سوم اما اختلافات شديدي ميان اصوليان بزرگ رخ داده و مباحث عميق و سنگيني را سبب شده است كه از اسباب تورم به شمار مي‌‌آيد.

اين بحث هم به باور ما از مباحث زائد و بي‌‌ثمري است كه شايستگي طرح در اصول فقه را ندارد و حتي مي‌‌توان گفت طرح اين قبيل مسائل در اصول فقه ثمره اصالت دادن به استصحاب و خلق احتمال در فضاي ذهن است نه واقع؛ وگرنه ممكن نبود فقيهي كه دغدغه عالم خارج را دارد به اين دست مسائل برسد.

ثمره شكل اول

شكل اول در واقع از حيث حقيقت همان استصحاب جزئي است و صرفا به عنوان يك مساله ذهني يعني كلي موجود در جزئي نيز تصور و استصحاب مي‌شود. مثل اين‌كه پيش‌تر حيات زيد را استصحاب مي‌كرديم تا مثلا عدم امكان تصرف در اموالش را نتيجه بگيريم. اما اكنون حيات زيد را استصحاب مي‌كنيم تا بقاي كلي انسان يا عرب يا اموري از اين دست را نتيجه بگيرم. براي همين نيز براي شكل اول هيچ مثال فقهي در كتاب‌‌هاي اصوليان نيافتيم و چيزي هم به ذهن قاصر ما نرسيد.

ثمره شكل دوم

اما مثال شكل دوم كه «بلل مشتبه» است با وجود رواياتي كه تكليف مكلف را مشخص ساخته‌‌اند اصلاً شكي باقي نمي‌‌ماند تا نوبت به استصحاب برسد! رطوبت خارج شده يا مسبوق به جنابت با خروج مني است يا نيست.

اگر مسبوق نباشد، قطعا مني نيست. زيرا خروج مني علايم خاص خود را دارد. شهوت، فشار و فتور. در غير اين صورت هر چه كه باشد، مني نيست. در روايات فراواني به تمام گزينه هاي مربوط به اين مساله پرداخته شده است. حتي فرق نوع احتلام زن و مرد يا مريض و سالم. از آنجا كه اين مساله اختلافي نيست، از ذكر روايات آن اجتناب مي كنيم.[2]

اگر مسبوق به مني باشد، باز دو حالت دارد. يا پيش از بول است يا بعد از آن. اگر پيش از بول باشد، طبق نص روايات مني است و اگر پس از بول باشد، باز دو حالت دارد. اگر مسبوق به استبرا است، ودي است و اگر نباشد، بول است. اين چيزي است كه هم در روايات مذكور آمده و هم فقها به آن فتوا داده اند[3] و البته هيچ فقيهي در فتواي خود به استصحاب كلي نوع دوم استناد نكرده بلكه به نص روايات استدلال شده است.

ثمره شكل سوم

براي شكل سوم نيز مثال تبدل در عدالت را زده‌اند. با اين توضيح كه اگر تقواي زيد در حد التزام به مستحبات باشد، حال يقين كنيم كه وي اين درجه را از دست داده است، اما ترديد داريم كه اين تنزل تنها در انجام مستحبات و ترك مكروهات بوده يا بالكل تنزل كرده و از عدالت ساقط شده است.

عند التامل روشن مي گردد كه اين استصحاب در واقع به استصحاب جزئي باز مي گردد و كلي ناميدن آن گرچه غلط نيست اما ثمري هم ندارد و صرفا تكثير حالات يك شيء است بدون جهت‌گيري عقلايي. زيرا طبق قانون استصحاب ملاك اعراض از حالت سابقه علم است. «لا تنقض اليقين بالشك» در فرض مساله ما دو مرحله داريم. يك. علم به ملكه تقوا و عدالت نسبت به مستحبات و مكروهات كه علم به ارتفاع آن داريم. پس از آن دست مي‌كشيم. دو. علم به ملكه تقوا و عدالت ناظر به واجبات و محرمات. در اين مورد ما علم به رفع آن نداريم. پس طبق قاعده استصحاب بايد حالت معلوم سابق را ابقا نماييم. بدين معنا كه حالت سابق، يقين به عدالت زيد در حد مراعات مستحبات است. حال يقين داريم كه او مستحبات را مراعات نمي كند، پس از اين مرحله تقوا دست مي كشيم، حال شك داريم كه وي واجبات را هم ترك مي كند؟ روشن است كه ما پيشتر زيد را شخصي ملتزم به واجبات مي دانستيم، پس بايد آن را استصحاب كنيم.

به باور ما اين نوع تقسيمات غير عقلايي و فراعرفي مغاير با روح حاكم بر فقه و اصول است و تنها از ذهن هاي غير عقلايي و غير عرفي بر مي‌آيد.

والسلام عليكم و رحمة الله

محمد تقي اكبرنژاد،24 آذر95

پاورقيها:

[1] كفاية الأصول ( با تعليقه زارعي سبزواري ) ؛ ج‌3 ؛ ص220 و أصول الفقه ( با تعليقه زارعي ) ؛ ص648 . مشهور اصوليان، سه شكل استصحاب كلي تصوير كرده‌‌اند. مرحوم محقق خوئي شكل چهارمي را نيز به تصوير كشيده است. نك: مصباح الاصول؛ ج2؛ ص124

[2] وسائل الشيعة؛ ج‌2، ص: 194؛ 8 باب اعتبار المني بالدفق و فتور الجسد عند الاشتباه فإن كان كذلك وجب الغسل و إلا فلا إلا أن يكون مريضا فتكفي الشهوة من غير دفق

[3] العروة الوثقي (للسيد اليزدي)؛ ج‌1، ص: 278

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

«اما و اگر‌هاي نشست دوره‌اي اساتيد معزّز»

به مناسبت برگزاري نشست عمومي اساتيد سطح عالي حوزه علميه قم، در اول ديماه سال جاري

انتخاب عنوان «جايگاه تراث در تحول» براي اين دوره از نشست اساتيد، مايه اميد و مسرت است. مطمئن نيستم اما شايد اين اولين نشستي باشد كه با يك عنوان تحولي برگزار مي‌شود. بنابراين آن را بايد به فال نيك گرفت، اگر...

اگر اين عنوان، مفهوم مخالف نداشته باشد و در صدد متهم ساختن تحول‌خواهان نباشد و تراث را بر ضد آنان نشوراند و ايشان را مخالف تراث نشان ندهد! زيرا تحول خواهان نه تنها مخالف تراث نيستند كه خود را مديون آن مي‌دانند. بر اين باورند كه هر نسلي بايد پا بر دوش تراث بگذارد تا بتواند چيزهايي را ببيند كه تراث نديده اند. بله آنان تنها توقف در تراث و اسير شدن در آن و تعصب و تحجر نسبت به آن را نمي‌پسندند.

اگر مقصود از آن اصرار بر كتاب‌هاي رايج مثل رسائل و مكاسب و كفايه نباشد. زيرا اين كتاب‌ها نه ضوابط يك كتاب آموزشي را دارند و نه متناسب با نيازهاي زمان حاضر نوشته شده‌اند و نه از بسياري از زوائد خسته كننده پيراسته‌اند.

اگر مقصود از اين عنوان مصادره تحول نباشد. ترس من از اين است كه تحول از معناي اوج‌مند آن (يعني تحول حوزه در نظام مديريت، آموزش، محتوا، تربيت و پژوهش و هر چيز ديگري كه نتيجه آن توليد نقشه راه براي تمدن اسلامي و نيروي لازم براي نظام اسلامي باشد) به ناگاه سقوط آزاد كند و فقط در حدّ آشنايي با مسائل سياسي و اجتماعي زمان و تشكيل چند درس از مسائل تكراري و حل و فصل شده مانند ولايت فقيه تحريف گردد.

اگر غرض از اين عنوان، ايجاد جوّ عليه جريان تحول‌خواه نباشد.

اگر مقصود از آن بيانيه شفاهي در تقويت تعصب نسبت به حرفها و نظريات قديمي نباشد.

اگر خود اين نشست هم به فضاي بسته عليه تحول‌خواهي بدل نگردد و اساتيد معظم بتوانند نظرات خود را آزادانه بيان كنند و از اتهام بي‌سوادي و اهانت به بزرگان در امان بمانند! زيرا بنده در گفتگوهايي كه با ده‌ها استاد داشته‌ام، اغلب آنان را معترض به فضاي آموزشي و كتاب‌هاي رايج يافتم. ولي اغلب از بدنام شدن برحذر بودند. به عنوان برادري كوچك از همه سروران انقلابي خواهشمندم نظرات عالمانه خود را بدون ملاحظه بيان كنند. زيرا فرض اين است كه جلسه، جلسه هئيت نيست تا سخن علمي را برنتابد و بر احساس تكيه نمايد. بلكه جلسه، جلسه علم و حاضران، اساتيد ارجمند و فاضلي هستند كه سال‌ها با كار علمي و بيان استدلالي انس گرفته‌اند.

در پايان وظيفه خود مي‌دانم كه از برگزار كنندگان محترم و معزز اين نشست كمال سپاسگزاري را ابراز دارم.

سلام و درود خدا بر تمام عالمان و شهيداني كه دينداري امروز خود را مديون آنان هستيم.

محمد تقي اكبرنژاد، 28 آذر95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

در حاشيه نشست دوره اي اساتيد با موضوع«جايگاه تراث در تحول»

يادداشت علمي استاد محمد تقي اكبرنژاد در تحليل جايگاه تراث شيعه در سيستم فهم دين

شايد اين مشكل شما نباشد، ولي بنده از زماني كه عنوان نشست دوره‌اي اساتيد را شنيده‌ام، هنوز پس از چند روز نتوانسته‌ام به خوبي با آن ارتباط بگيرم! به گمانم از اين است كه تحول درست معنا نشده است. مقصود از تحول، تحول كل حوزه است؟ آن هم از پاي بست آن تا نقش ايوانش؟ يا نه مقصود تنها در نظام آموزشي است يا محتواي علمي يا روش و منطق اجتهاد؟ فرض مي‌گيريم كه مقصود دومي بوده است:

«جايگاه تراث در تحول علمي حوزه»

تحول‌خواهي، اذعان به نقائص و ضعف‌هاست. «ارجي الناس صلاحا من اذا وقف علي مَساويه، سارع الي التحول عنها» البته اين لزوما به معناي مؤاخذه بزرگان و سلف صالح نيست. بلكه پذيرش تغييرات شتابان عصر مدرنيته است.

تكنولوژي با توليد ابزار جديد در تمام عرصه‌هاي زندگي از فردي تا اجتماعي، از نظامي تا رسانه‌اي، هم نگرش ما را به زندگي عوض مي‌كند و هم چهره آن را دگرگون مي‌سازد و نيز نوع تعاملات انسان با همه چيز را باز تعريف مي‌كند. دنياي جديد قطار قطار براي ما مسأله مي‌سازد و ما را به دنبال خود مي‌كشد. در واقع اوست كه ما را مديريت مي‌كند. در حالي كه بزرگان ما، بزرگِ دوره‌اي متفاوت بودند. پس صرف نقيصه، عيب نيست. عيب اين است كه با اصرار بر داشته‌ها از پا نهادن در مسير نداشته‌ها شانه خالي كنيم!

تمام افكار و رفتارهاي انساني از قاعده تدريج پيروي مي‌كنند. انسان به يك‌باره پا بر روي كره ماه ننهاد. بلكه تجربه صدها سال كار و تلاش علمي را پشتوانه خود ساخت. هر نسلي كه مي‌آيد پا بر دوش نسل پيشين مي‌گذارد. با تكيه بر آن‌ها قد مي‌كشد و البته مي‌تواند چيزهايي را ببيند كه گذشتگان قادر به ديدن آن نبودند. فقه و اصول نيز از اين قاعده مستثنا نيست. اين تاثير گذاري در سه ساحت قابل تصور است:

آماده‌سازي منابع و تسهيل بهره‌گيري از آنها: به تعبير امام صادق(ع) «لولا زراره و نظرائه لاندرست أحاديث أبي». هر نسل از بزرگان شيعه تلاش‌هاي بسياري را بذل كردند تا راه را براي نسل‌هاي بعدي هموار سازند. نگارش «اصول أربعمائه» در طبقه محدثين بلاواسطه از ائمه(ع)، تدوين مجامع روايي در موضوعات متنوع از «توحيد»، «خصال»، «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» و «من لايحضر صدوق(ره)» گرفته، تا «كامل الزيارات» ابن قولويه قمي(ره)، «كافي» كليني(ره) و «تهذيب» و «استبصار» شيخ الطائفه(ره) همگي قدم‌هاي بزرگي بود، تا آيندگان پيش بروند و وقت خود را صرف آماده‌سازي روايات نكنند. اين جريان ادامه يافت تا «بحار»، «وسائل»، «وافي» و «مستدرك» به رشته تحرير در آمد و در دوره معاصر «جامع احاديث الشيعه» به بار نشست.

اين رويه را در اصول نيز مي‌توان ديد. سيد و شيخ(ره) در اصول پيشگام شدند و در آشفته‌بازار اصول اهل سنت، اصول فقه شيعه را تنظيم كردند. كيست كه متوجه نباشد، «سرائر» تا چه اندازه قوت استدلال فقهي «مبسوط» را رشد داد. كيست كه منكر شود علامه وحيد(ره) و شاگردانش تا چه اندازه فقه و اصول را متقن ساختند و پيش‌ بردند. امروز ما بر خوان كرم بزرگان خود نشسته‌ايم و نبايد از ياد ببريم كه اگر طفل بيشتر از پدر مي‌بيند، از فضل پدر است كه او را روي شانه‌هاي خود نشانده است.

حل و فصل مسائل پيشين: تا نتوانيم مسائل پيشين را پاسخ دهيم، نوبت به مسائل فعلي و نوپيدا و آينده نمي‌رسد. پاسخ از عبادات كه بخش قابل توجهي از فقه شيعه است و همين‌طور پاسخ از مسائل پيشيني هر باب فقهي؛ به اين معنا كه مثلا وقتي وارد مقوله أطعمه و أشربه مي‌شويم، ابتدا بايد تكليف آن دسته از مأكولات متداولي كه تاكنون بوده اند و از اين به بعد هم خواهند بود روشن كنيم تا نوبت به اين برسد كه آيا تراريخته مجاز است يا نه؟ انواع فست فودها و غداهاي متنوع عصر حاضر چطور؟ در معاملات نيز معاملات معمول در طول تاريخ بايد روشن باشد تا بتوانيم به معاملات نوپيدا بپردازيم. تاريخ فقه ما اين كار بزرگ را براي ما انجام داده است. آن‌ها فتوا دادن در اين امور را براي ما تسهيل كرده‌اند؛ زيرا تحقيقات بسياري را به انجام رسانده‌اند.

تبيين اصول كلي روش اجتهاد(منطق فهم دين): بزرگان ما اساس كار اجتهاد را بنيان نهادند و اصول اصلي آن را روشن ساختند. اموري مانند:

1. ضرورت حركت بر مبناي يقين و اجتناب از ادله ظني مانند عقل ظني، قياس و استحسان و اموري از اين دست.

2. مواجهه عقلايي با متون و اجتناب از تأويل‌هاي ناروا بر اساس احتمالات خارج از عرف عقلايي.

3. اصالت دادن به دين در مواجهه با انديشه‌هاي ديگر و باور به غلبه تفكر ديني ناب بر تمام انديشه‌ها. خواه انديشه غربي باشد يا متعلق به مذاهب ديگر. يعني فقيه مرعوب دنياي مدرن و فلاسفه آن نمي‌شود. بلكه با حريت دين را مي‌فهمد. خواه دنياي پيراموني بپسندد يا نپسندد.

اجتهادي كه واجد سه ويژگي فوق باشد، همان چيزي است كه در كلام بزرگان از آن به فقه سنتي يا جواهري ياد شده است. آن هم با تفاوت فاحشي كه در روش اجتهاد از زمان شيخ الطائفه تا شيخ أعظم وجود دارد. آري تمامي اين‌ها، هم سنتي هستند هم جواهري. زيرا در حدود شاخص‌هاي مذكور رشد يافته‌اند. اما آيا امروز نيز اين رشد نمي‌تواند اتفاق بيفتد؟

با اين توضيح به اين پرسش مهم مي‌رسيم كه آيا سه كاركرد مهم مذكور براي ارج نهادن به تراث كفايت نمي‌كند؟ آيا درست است كه به نام دفاع از تراث، طوري سخن برانيم كه گويا پاسخ همه سؤالات نوپيدا و آدرس تمام راه‌هاي نرفته در مكتوبات علماي هزار سال پيش وجود دارد؟! نكند ما مصداق حديث شريف باشيم كه فرمود: «لا يري الجاهل الا مفرطا او مفرطا». عده اي تراث را به كناري نهادند و بي‌اعتنا رد شدند و عده اي هم تراث را شانه به شانه قرآن ديدند و الي يوم القيامه بدان پرداختند.

آيا ما انتظار داريم كه تراث ما پاسخ سؤالاتي را در خود بگنجاند كه نويسندگان معظم و مكرمش با آن‌ها مواجه نشده بوده و حتي كم‌ترين تأملي در اطراف آن نكرده‌ بودند؟ كدام يك از علوم انساني امروزي اعم از سياست، اقتصاد، جامعه‌شناسي، روان‌شناسي، شهر‌سازي، معماري و ده‌ها رشته علمي ديگر در زمان شيخ طوسي(ره) يا علامه حلي(ره) يا استاد الاساتيد وحيد بهبهاني(ره) و حتي شيخ اعظم(ره) وجود خارجي داشته‌اند تا ما انتظار پاسخ از ايشان داشته باشيم؟! اين‌ها راه نرفته‌اي است كه نسل ما بايد در آن بتازد و اسلام عزيز را از اتهام ناكارآمدي برهاند.

آيا ما انتظار داريم بزرگاني كه تجربه حكومت اسلامي را نداشته‌اند و توسط حكام جور به گوشه حجره ها رانده شدند، بتوانند روش حل مسائل حكومتي را به ما بياموزند؟ مگر نه اين است كه روش‌ها به تبع واقعيت مسأله‌ها توليد مي‌شوند. اين مسأله ها و سؤالات هستند كه فكر را به جريان مي‌اندازند و به آن جهت مي‌دهند. بزرگاني كه عمدتا در مسائل فردي مورد پرسش بودند، جهت‌گيري انديشه‌شان نيز در همين راستا است. بنابراين اصولي كه نوشته‌اند و منهج و مكتب اجتهادي كه بدان دست يافته‌اند، بي‌شك هماهنگ با فضاي پرسش‌هاست.

جنس سؤالات حكومتي آن هم در دنياي مدرنيته با پرسش‌هاي صد يا دويست يا هزار سال پيش فرق مي‌كند. بزرگي علماي ما منوط به اين نيست كه از چند صد سال پيش به مسائل دنياي امروز پاسخ گفته باشند! بزرگي ايشان به اين است كه با زهد و تقواي مثال زدني از حريم دين در زمان خودشان به خوبي دفاع كردند. بنابراين اگر كسي بگويد: روش فقاهت نيازمند تحول است و اصول موجود كفاف مسائل امروز را نمي‌دهد، تنقيص علماي شيعه را در پي ندارد، بلكه تنها تكليف علماي عصر خودش را در دفتر تكاليفش نوشته است. همين و بس.

اگر كسي بگويد: مكاسب كتاب زمان ما نيست، آيا به نويسنده آن جسارت كرده يا مرتكب استخفاف به حكم الله شده است؟! مكاسب كتاب مفيدي است اما نه به عنوان كتاب آموزشي. مگر استفاده از تراث فقط در قالب كتاب آموزشي متصور است؟ مكاسب كتاب زمان شيخ(ره) است نه زمان ما. مكاسب زمان ما وجه اشتراك زيادي با مكاسب دوره شيخ(ره) ندارد. كتاب آموزشي امروز، كتابي است كه همه طلبه‌ها در برابر عمري كه به پاي آن مي‌گذارند بايد مطالبي متناسب با اقتصاد زمان خويش بياموزند تا همين امروز در بيرون از حوزه به كارشان آيد. نه اين‌كه ما صدها مدرس مكاسب داشته باشيم اما از اين حوزه عريض و طويل، يك نظريه جامع اقتصادي براي برون رفت از معضلات اقتصادي جامعه بيرون نيايد!!!

اگر كسي بگويد: مي‌توان روش اجتهاد در معاملات را در معاملات جديد هم نشان داد، از عظمت مكاسب كاسته است؟! بايد بپذيريم كه اگر بهترين روش‌ها هم در محتواهاي غير جذاب ارائه شوند، خواننده را جذب نمي‌كنند. طلبه بايد هم روش بياموزد هم از مطالب و محتوا لذت ببرد و حقيقتا رشد علمي را احساس كند. آيا نبايد از بي‌رغبتي‌هاي افسارگسيخته كه قلب شاگرد و استاد را به درد مي‌آورد، درس بگيريم و تغييري در احوال خود ايجاد كنيم؟!

به خداي محمد(صلوات الله عليه و آله) قسم كه اصرار غير منطقي و غير مستدل بر تراث به گونه‌اي كه ما را از پرداختن به ضرورت‌ها باز دارد، نه تنها كمكي به اعتلاي فقه نمي‌كند؛ كه دير يا زود كمر آن را بر زمين مي‌كوبد. طلبه‌ها و اساتيد را به مرور پژمرده مي‌سازد و اميد به آينده روشن را از آنان مي‌ستاند. پس بياييد تراث را به عنوان يك گنجينه ارزشمند در عقبه خود داشته باشيم ولي رو به جلو حركت كنيم.

سلام و درود خدا بر شما.

محمد تقي اكبرنژاد، اول ديماه95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

آنگاه هدايت شدم!!

شما را نمي‌دانم، ولي من پس از برگزاري نشست دوره‌اي اساتيد، حس خوش سبكي، آرامش و شادكامي را با همه وجود احساس مي‌كنم. حقيقتا سپاس‌گزار برگزار كنندگان اين نشست صميمانه هستم. زيرا مرا از يك عمر دل‌نگراني نسبت به حوزه و انقلاب و مردم درآوردند. چرا كه:

هميشه احساس مي‌كردم حوزه ما از مردمي كه با آن‌ها زندگي مي‌كند، غافل است. ولي تازه فهميدم كه حوزه ما نه تنها براي مردم كشور خود، كه حتي به فكر شيعيان آمريكا و اروپا هم بوده و اقدامات تاريخ‌سازي انجام داده است!

من خيال مي‌كردم اگر پايم را از حوزه بيرون بگذارم و نه دورتر، كه از همين مردم قم، درباره عملكرد حوزه بپرسم، اغلب ناراضي هستند. تهران و شهرستان‌ها كه حسابش روشن است. البته خيال باطل بنده اين بود كه آن‌ها هزار و يك شاهد بر عملكرد ضعيف حوزه رديف خواهند كرد.

اما تازه فهميدم كه ما چه حوزه موفقي داريم! اصلا اين حوزه مگر گردي به دامنش نشسته است. همه چيز سر جاي خودش هست و مردم هم قطعا راضي هستند. هم‌چنان‌كه برهان گاه انّي است و گاه لمّي، هميشه لازم نيست از مردم بپرسيم. گاه از خودمان در همين نشست‌ها مي‌توانيم سوال كنيم!!

خيال مي‌كردم در حوزه‌اي كه كتاب‌هاي درسي آن از 650 سال پيش تا 110 سال عمر مي‌كنند، آزادانديش نيست و جسارت بر توليد فكر ندارد. شخصيت‌ها جاي انديشه‌ها را حسابي گرفته‌اند و رابطه علمي، تابعي از رابطه مريد و مرادي است. به باطل چنين مي‌انديشيدم كه كفايه و رسائل و مكاسب كتاب زمان ما نيستند. ويژگي‌هاي كتاب آموزشي را ندارند و از نظر محتوايي با نيازهاي اين مردم و اين نظام، فرسنگ‌ها فاصله دارند.

اما خدا خيرشان دهد (برگزار كنندگان نشست دوره‌اي اساتيد را مي‌گويم) مرا از اين توهمات نجات بخشيدند و ملتفت ساختند كه نخير! كفايه الهام بخش آزادانديشي است! مكاسب هفت بطن دارد و كسي كه هفت بار آن را درس دهد، به بطن هفتم آن دست مي‌يابد! بله مكاسب مصداق بحر لا ينزف است!!

بنده خيال مي‌كردم، حوزه ما كم كار است و از كارهاي نو كمتر استقبال مي‌كند. اما پس از اين نشست ذي قيمت، تازه روشن شدم كه مؤسسه امام خميني(ره) كه با خون‌دل‌هاي علامه مصباح شكل گرفت يا مؤسسه تحقيقاتي نور كه بنا به توصيه رهبر معظم انقلاب شروع به كار كرد يا مؤسساتي كه در حلبي‌آبادهاي قم به دست افراد دغدغه‌مند پديد آمده، همگي از آثار و بركات حوزه بوده است.

زيرا من خيال باطلم بر اين بود كه اين افراد چون نتوانستند ضرورت‌هايي را كه با همه وجود لمس مي‌كردند، به حوزه تفهيم كنند، ناگزير آن را در قالب مؤسسات جانبي پيگري كردند. ولي بحمدالله فهميدم كه اين‌طور نيست. بلكه اصلا خود حوزه باني اين مؤسسات بوده است!

من فكر مي‌كردم حوزه ما، به ويژه در دويست سال اخير، تحت تاثير تلاش‌هاي انگليس ملعون، تا مي‌شد درون‌گرا شد. از جامعه فاصله گرفت و تفكر سكولاريزم بر آن حاكم شد. و بالكل رشته امور جامعه از دستش خارج گرديد و دشمن بدون دل‌نگراني به تارومار دين و دنياي مردم پرداخت. زهي خيال باطل! تازه فهميدم كه نخير!! قضيه از قرار ديگري بوده است!

اين حوزه هميشه بر خط تحول حركت كرده، همواره هوشيار بوده است. تمام تصميمات بزرگانش، همگي با يك دنيا تدبير و تأمل و توفيق من الله انجام گرفته است. خواه در حمايت از فتحعلي‌شاه قاجار باشد يا افتضاح مشروطيت يا دعا براي استدامه ظل رضاشاه پهلوي يا از دست دادن فرصت طلايي دوران جواني محمدرضاشاه كه كشور به حال خود رها شده بود و به راحتي مي‌شد، افسار اين اسب لجام گسيخته را در اختيار گرفت! يا للعجب به اين همه زمان‌شناسي و تحليل‌هايي كه سياسيون عالم در آن فرو مانده‌اند!!

خلاصه اين‌كه من فكر مي‌كردم حوزه ما صد سال از زمانه خويش عقب مانده و حالا حالاها كار دارد ولي تازه فهميدم كه نخير؛ حوزه ما پيشتار تمام جريان هاي علمي و اجتماعي است و همچنان هم مي تازد!!

محمد تقي اكبرنژاد،2دي95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

نامه سرگشاده استاد محمد تقي اكبرنژاد به آيت الله اراكي

لطفا با سعه صدر بيشتري با نظريات مخالف برخورد كنيد.

بنده نه نفوذي هستم و نه در صدد تضعيف حوزه و نه توهين كننده به تراث! بد هم نمي فهمم!!

لطفا سه تن از اساتيدي را كه از هر نظر مورد تأييدتان هستند، براي شركت در مناظره معرفي كنيد!

اگر كسي بگويد فلان بحث زائد است، به خاطر نفهميدن نيست، بلكه گاه به خاطر خوب فهميدن است!

### متن كامل نامه

دبيركل مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي؛ جناب آيت الله محسن اراكي

سلام عليكم

بناي بنده در مرحله اول، نگارش نامه مكتوب و محرمانه بود، براي همين نيز چند روز پس از سخنان حضرت عالي در درس خارج در تاريخ 18/8/95 كه در آن اتهاماتي را نثار حقير كرديد، بنده نامه اي را خدمتتان ارسال كردم.

اما اتهامات: بيسواد، كسي كه تعريف علم اصول را هم نمي داند، خودش را مجتهد جا مي زند، بچه طلبه نفهمي كه نه فقه خوانده نه اصول و نه مباني مي فهمد، مي گويد اصول به درد نمي خورد، سرباز جوياي نام براي جريان هاي خطرناكي كه از بيرون به علوم حوزوي تهاجم كرده اند، عقده اي، زحمت نكشيده اي كه مي خواهد آيت الله بشود، چون نفهميده مي گويد به درد نمي خورد، توهين كننده به مقدسات و ذخاير علمي حوزوي!

روي اين اساس، نامه مكتوبي به تاريخ 3/9/95 خدمتتان نوشتم و متذكر شدم كه رويه اي كه در پيش گرفته ايد، غير از رمي و تكفير نيست و اين خلاف آن چيزي است كه عقل و قرآن حكم مي كند و مقام معظم رهبري«حفظه الله» از ما مي خواهند! اما نه تنها جوابي دريافت نشد، بلكه چند روز پيش به تاريخ 4/10/95 مجددا شما در مصاحبه اي با خبرگزاري رسا، سخنان مشابهي را تكرار كرديد و براي اولين بار تعبير «جنايت علمي» را به كار برديد. به اين جهت ناگزير از نامه سرگشاده شدم تا زمينه هاي سوء تفاهم را از ميان بردارم.

برادر بزرگوار بنده نه نفوذي هستم و نه در صدد تضعيف حوزه و نه توهين كننده به تراث! بد هم نمي فهمم. بلكه تنها مشكل يكي مثل بنده اين است كه زودتر از برخي متوجه خطاي در مباني، روش ها و اهداف فقه و اصول شدم و همين امر باعث شد تا امروز به نقد مكتب شيخ اعظم(ره) بپردازم يا از زوائد اصول داد سخن سر دهم. حال كه خيال تان آسوده شد كه بنده نيت بدي ندارم، نكاتي را به عرض مي رسانم.

برادر بزرگوار، هر كاري راه و روش عقلايي خود را دارد. اگر بناست باب رمي و تكفير را باز كنيم و انديشه هم سنگران خود را در خود حوزه از زبان فرزندان حوزه برنتابيم، از خودتان مي پرسم: چه آينده اي را براي حوزه علميه قم مي توانيد تصور كنيد؟ آيا اين حوزه مي تواند نظام سازي كند؟ مي تواند حرف جديدي توليد كند؟ شما خود چه تضميني داريد كه فردا به نظرياتي در باب مسائل اجتماعي و سياسي نخواهيد رسيد كه خلاف فهم ديگران باشد؟

استاد معزز آيت الله ابوالقاسم عليدوست، كتاب فقه و مصلحت را نوشتند و برخي از هم قطاران خودشان ايشان را متهم به سكولاريزه كردن دين كردند. آيا اين وصله ها به يكي مثل آقاي عليدوست مي چسبد؟ در حضور مقام معظم رهبري عده اي با ادبيات جسارت آلود ايشان را به خاطر همين كتاب زير سوال بردند. حال رويه شما را بپذيريم يا آنچه رهبر معظم انقلاب مطالبه مي كنند؟!

اين سخن رهبر معظم انقلاب است در ديدار جمعي از استادان، فضلا و طلاب حوزه هاي علميه:

«يك نفري نظر فقهي مي دهد كه نظر شاذي است، خيلي خوب قبول نداريد، كرسي نظريه پردازي تشكيل بشود و مباحثه بشود؛ پنج نفر، ده نفر فاضل بيايند اين نظر فقهي را رد كنند با استدلال؛ اشكال ندارد. نظر فلسفي داده مي شود همين جور، نظر معارفي و كلامي داده مي شود همين جور، مسأله تكفير و رمي و اين حرف ها را بايستي از حوزه ورانداخت؛ آن هم در داخل حوزه نسبت به علماي برجسته و بزرگ؛ يك گوشه اي از حرف شان با نظر بنده حقير مخالف است، بنده دهن باز كنم رمي كنم؛ نمي شود اين جوري، اين را بايد از خود داخل طلبه ها شروع كنيد، اين يك چيزي است كه جز از طريق خود طلبه ها و تشكيل كرسي هاي مباحثه و مناظره و همان نهضت آزاد فكري و آزادانديشي كه عرض كرديم، ممكن نيست. اين را عرف كنيد در حوزه علميه؛ در مجلات و در نوشته ها گفته شود»(۸/۶/۸۶)

بويژه كه حضرت عالي دبير كل مجمع جهاني تقريب هستيد و انتظار مي رود با سعه صدر بيشتري با نظريات مخالف برخورد كنيد.

برادر بزرگوار، بنده را متهم به توهين و تمسخر مكاسب كرديد، از شما مي پرسم آيا اگر كسي بگويد مكاسب كتاب تحقيق و پژوهش است نه آموزش، به مكاسب توهين كرده است؟ اگر بگويد مكاسب ناظر به اقتصاد زمان خودش هست و ما نياز به مكاسبي ناظر به زمان خود هستيم، آن را به سخره گرفته است؟ نه حقير، كه برخي از مراجع در جلسات خصوصي از آموزشي بودن اين كتاب ها انتقاد كرده اند، رهبر معظم انقلاب صريحا فرمودند: «الآن شما اگر بخواهيد مثلا درباره‌ ي كتاب «مكاسب» كه كتاب درسي محترمي است توي حوزه يك بيانيه بدهيد، مگر مي شود مورد اعتراض فلان مدرّس و فلان مرجع قرار نگيرد؟ بنابراين كار خيلي سختي است‌.»(6/8/89)

شما از كتاب روح القوانين منتسكيو و فيثاغورت گفتيد و البته گفتيد كه اينها هنوز هم به عنوان كتاب مرجع و تحقيق شناخته مي شوند، بله ما هم اين را قبول داريم، مگر ما گفتيم مكاسب و رسائل بايد از دايره علم حذف شوند؟ عرض ما هم اين بود كه اين كتاب ها آموزشي نيستند و بايد جزو كتاب هاي مرجع در پژوهش باشند.

برادر بزرگوار، براي كاربرد داشتن مثلا مشتق، مثال ماء مسخن بالشمس را زديد، در حالي كه توجه نداشتيد بنده اگر مي خواستم زوائد را به عنوان يك شعار مطرح سازم، نياز به برگزاري شش نشست علمي نبود! بلكه بنده اين كار را كردم تا به دقت همين مثال ها را بررسي نمايم و نشان دهم كه مشتق نه تنها كمكي در حل اين مسائل ندارد كه غلط انداز هم هست و راه حل چيز ديگري است. اي كاش پيش از اظهار نظر با تكيه بر اخبار واصله، عرايض بنده را مي شنيديد و اگر فرصت نداشتيد، دست كم با احتياط بيشتر حرف مي زديد.

برادر بزرگوار، لطفا در حرف زدن دقت بيشتري بكنيد؛ اگر كسي بگويد فلان بحث زائد است، به خاطر نفهميدن نيست، بلكه گاه به خاطر خوب فهميدن است؛ توجه داشته باشيد كه بسيارند بزرگاني كه به زائد بودن مباحث زيادي از اصول فقه تصريح كرده اند.

بعيد به نظر مي رسد جمله مرحوم حضرت آيت الله العظمي بروجردي(ره) را نشنيده باشيد كه «اصول آماس «تورم» كرده است» يا بيان امام راحل را در كتاب رسائل نديده باشيد كه فرمودند: «علماي اصول، زياده روي در اصول كرده اند و نبايد تا اين اندازه به مباحث بي ثمر مي پرداختند»، توصيه مي كنم مقدمه كتاب قواعد فقهيه حضرت آيت الله مكارم شيرازي را بخوانيد و پاي درد و دل ايشان در باب زوائد اصول بنشينيد؛ بنابراين بنده يا از روي اجتهاد مي فهمم كه اصول زوائد بسياري دارد كه در اين صورت مؤيد به نظرات بزرگان است و يا از روي تقليد مي گويم كه مخبر كلام ايشان هستم.

در پايان شأن خود را اين نمي بينم كه از حضرت عالي براي مناظره علمي دعوت به عمل آورم تا وزن حرفها نه در خبرگزاري ها كه دور ميز نقد و نظر سنجيده شود، ولي مي توانم از شما درخواست كنم كه سه تن از اساتيدي را كه از هر نظر مورد تأييدتان هستند، براي شركت در اين جلسه معرفي كنيد.

بي صبرانه منتظرم.

با سپاس، محمد تقي اكبرنژاد. 14دي95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

ثمرات فقهي مشتق، در بوته نقد! (بخش 1)

جناب استاد محمدرضا نائيني در بحث مشتق، مثالهايي را به عنوان ثمره فقهي اين بحث ذكر كردند كه به توفيق الهي در سه بخش به بررسي و پاسخ آنها مي پردازيم.

اما اولين مثال:

ايشان در توضيح يكي از ثمرات بحث مشتق اين طور استدلال كردند كه: خداي متعال در آيه «ولاينال عهدي الظالمين» مي‌فرمايد كه عهد امامت به ظالمين نمي‌رسد. اگر ظالم تنها در متلبس حقيقت باشد، بدان معناست كه ظلم فعلي مانع عهد امامت و خلافت است وگرنه اينكه كسي در گذشته مشرك هم باشد كه ظلم عظيم است، مخلّ نخواهد بود. اما اگر در ماانقضي عنه المبدا حقيقت بدانيم، شرك گذشته خلفاي ثلاثه مانع از عهد امامت و خلافت خواهد شد. بر اين اساس، يك مبحث مهم اعتقادي به مساله مشتق بستگي دارد.

پاسخ:

اينكه گفته شده، استفاده حقانيت تشيع از اين آيه، به مساله مشتق بستگي دارد، جاي شگفتي است! زيرا:

از نظر منطق علمي و محاجّه با خصم درست نيست ما به ادله‌اي استناد كنيم كه در ميان خود شيعه نيز اختلافي است. زيرا مشهور بين علماي اصولي شيعه اين است كه مشتق در ماانقضي عنه المبدا مجاز است و تنها در متلبس به مبدأ حقيقت دارد. طبق نظر مشهور، آيه در خدمت اهل سنت خواهد بود!! زيرا بر اين اساس، تنها ظلم و شرك فعلي مخلّ به عهد امامت است، نه آنچه كه در گذشته بوده است.

ما با وجود ادله قرآني بسيار روشن مانند آيه اكمال دين و انفاق در حال ركوع و امثال آنها از يك‌سو و روايات فراوان و محكم مانند حديث غدير خم، براي اثبات حقانيت تشيع چه نيازي به امثال اين آيه داريم؟ اساسا درست نيست ما عقايد خود را\_ چه در ميان خود و چه در مقام محاجه با خصم\_ به مسائل متزلزل و اختلافي مانند مشتق بند كنيم.

مگر اهل سنت مدعي هستند كه خلافت خلفاء مصداق امامت حضرت ابراهيم(ع) است كه پس از ابتلائات فراوان و در كبر سن به آن دست يافتند؟ آن آيه مي‌‌تواند ناظر به نحوه خاصي از امامت باشد كه برخي از انبياء(ع) در مراحل تكميل درجاتشان به آن مي‌رسيدند. اما خلافت كه غرض از آن طبق نظر خصم، تنظيم امور دنياست، چيز ديگري است كه اصلا عصمت در آن مدخليت ندارد!

باز تاكيد مي‌كنم ما از ورود به تفسير اين آيه آن هم بر اساس مسائلي كه در شيعه اختلافي است و حتي طبق نظر مشهور شيعه، آيه دلالت بر ضرورت عصمت امام(ع) نمي‌كند، دنبال چه هستيم و چه ضرورتي و چه كمبودي ما را به اين عرصه مي‌كشاند؟! به جدّ بر اين باورم كه استناداتي از اين قبيل نه تنها به نفع ما نيست كه ما را آسيب‌پذيرتر نيز خواهد كرد.

با سپاس، محمد تقي اكبرنژاد

منتظر بررسي مثالهاي بعدي استاد نائيني در يادداشت هاي آتي استاد اكبرنژاد باشيد.

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

ثمرات فقهي مشتق، در بوته نقد! (بخش 2)

جناب استاد محمدرضا نائيني در بحث مشتق، مثالهايي را به عنوان ثمره فقهي اين بحث ذكر كردند كه به توفيق الهي در سه بخش به بررسي و پاسخ آنها مي پردازيم.

اما دومين مثال:

مردي كه سه زن دارد. دو تا كبيره و يكي صغيره رضيعه. اگر يكي از آن دو به صغيره شير دهد، علي الفرض نكاح هر دو باطل مي‌گردد. حال اگر زن كبيره دوم هم بعد از شيردهي زن كبيره اول، به صغيره مرضعه شير دهد، آيا نكاح او هم باطل مي‌شود يا نه؟ برخي گفته‌اند، اين هم به بحث مشتق بستگي دارد. يعني اگر به اين مرضعه(كه زماني زوجه بوده و الان قطعا دختر است)، حقيقتا زوجه صدق كند، كبيره دوم هم به زوجه شيره داده و ام الزوجه شده است. اما اگر مشتق حقيقت در ما انقضي عنه المبدا نباشد، ام الزوجه صدق نمي‌كند. بلكه او به دختر شوهرش شير داده است.

پاسخ:

مرحوم علامه حلي و ابن ادريس(رحمهما الله) نظرشان بر اين است كه مرضعه دوم نيز بر مرد حرام مي شود، چرا كه او نيز به واسطه شير دادن در حكم مادر زن آن مرد به شمار مي آيد، زيرا در صدق مشتق بقاي معناي مشتق شرط نيست و به اصطلاح در ما انقضي عنه التلبس نيز صادق است و لذا مرضعه دوم نيز تحت عموم آيه شريفه «و امهات نسائكم» قرار مي گيرد. اما كساني كه مشتق را صرفاً در متبلس به مبدا حقيقت مي دانند طبيعتاً چنين نظري ندارند، زيرا زوجه صغيره پس از شير خوردن از مرضعه نخست، از صدق زوجه بودن خارج مي گردد و لذا كسي كه به او شير بدهد ام الزوجه مرد نخواهد شد.[1] در پاسخ از اين ثمره ادعايي نيز بايد بگوييم:

و ذكر اين مساله به عنوان ثمره بحث مشتق در حالي است كه حل آن و يافتن پاسخش هيچ نيازي به بحث مشتق و اتخاذ مبنا در اين مساله ندارد؛ چرا كه هم طبق قواعد روشن فقهي در باب رضاع مي توان به پاسخ رسيد، هم روايت صريحي از اهل بيت (ع) در اين زمينه وارد شده و تكليف آن را روشن ساخته است.

اما طبق قواعد (يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب) بايد گفت وقتي زوجه كبيره اول به زوجه صغيره شير مي دهد، با اين شير دادن (البته با مقدار معين در شرع مقدس) هر دو بر مرد حرام مي شوند، چرا كه كبيره در حكم ام الزوجه و صغيره در حكم دختر او خواهد بود. در هر صورت وقتي كبيره دوم نيز به اين صغيره شير بدهد، در حقيقت به دختر او شير داده است و طبق قاعده، شير دادن به دختر سبب بطلان نكاح نمي گردد. درست مانند اين كه مردي از زن سابقش دختري داشته باشد و اكنون همسر جديدي بگيرد كه آن همسر به همين دختر شير بدهد. هيچ دليلي بر بطلان نكاح همسر جديد وجود ندارد. اما حتي اگر از بحث فقهي هم صرف نظر كنيم، همين مساله با همه جزئياتش در روايتي از امام باقر(ع) سوال شده و حضرت به روشني طبق همين قاعده به آن پاسخ داده اند.

عنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ رَوَاهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)‌ قَالَ: قِيلَ لَهُ إِنَّ رَجُلًا تَزَوَّجَ بِجَارِيَةٍ صَغِيرَةٍ فَأَرْضَعَتْهَا امْرَأَتُهُ ثُمَّ أَرْضَعَتْهَا امْرَأَةٌ لَهُ أُخْرَي فَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ حَرُمَتْ عَلَيْهِ الْجَارِيَةُ وَ امْرَأَتَاهُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَخْطَأَ ابْنُ‌ شُبْرُمَةَ حَرُمَتْ عَلَيْهِ الْجَارِيَةُ وَ امْرَأَتُهُ الَّتِي أَرْضَعَتْهَا أَوَّلًا فَأَمَّا الْأَخِيرَةُ فَلَمْ تَحْرُمْ عَلَيْهِ كَأَنَّهَا أَرْضَعَتِ ابْنَتَهَا.[2]

يعني امام(ع) نيز دست روي اين نكته مي گذارد كه وقتي زن اول شير داد، مرضعه دختر آن مرد شد و تمام آثار دختر بودن را يافت. ديگر چه معنا دارد كه شير دادن به او، زوجيت كبيره دوم را فاسد كند!

در اينجا لازم است نكته مهمي را بيان كنيم. اين مثال نه تنها كمكي به مساله مشتق نكرد، بلكه درست در نقطه مقابل، نشان داد كه قاعده سازي هاي كاذب و ذهني تا چه اندازه مي تواند سلامت ذهن فقيه را به مخاطره بيندازد! زيرا اگر كسي با ذهن سالم عرفي عقلايي كه ملاك تفسير متن و فهم كلام شارع است، به مساله نظر بيندازد، برايش روشن است كه زوجه مرضعه با شير خوردن از زوجه كبيره اولي، واقعا از زوجه بودن خارج و واقعا دختر مرد شد.

اين تبدل زوجه به صبيه نه ذهني است و نه يك تغيير در تسميه. بلكه واقعا اين تغيير رخ داد و تمام احكام شرعي نيز عوض شد. يعني اين مرد ديگر حق ندارد حتي نگاه شهوي به زوجه سابق داشته باشد. زيرا الان واقعا دختر اوست. با اين فرض، چه معنا دارد كه ما حتي احتمال اين را بدهيم كه شير دادن به او، زوجه كبيره دوم را هم ام الزوجه كند!! آيا اين چيزي جز ظاهري گري است؟ يعني در روز روشن از كنار يك حقيقت واضح و تبدل واقعي بگذريم و به يك تسميه صرف تن دهيم؟! اگر اين است اصولي گري، اخباري گري صدبار شرف دارد بر آن!!

البته اين مشكل طراحان اين مثال نيست. بلكه جناب شيخ انصاري(ره) به كرات و مرات گرفتار همين مشكل مي شود و قواعد خشك او را از پرداختن به قرائن واضح غافل مي سازد.

مثلا ايشان در تفسير آيه نباء كمترين توجهي به عقلايي بودن مساله نمي كند و به صرف اينكه در اصول گفته شده، وصف مفهوم ندارد، يا شرط محقق موضوع، مفهوم ندارد، از كنار عقلايي بودن مساله مي گذرد. در حالي كه عقلايي بودن آن يك قرينه بسيار مهم است كه تفسير آيه را دگرگون مي سازد و ما در كتاب "منطق تفسير متن" به تفصيل به آن پرداخته و اختلاف روشي علامه وحيد بهبهاني(ره) را با شيخ انصاري(ره) توضيح داده ايم.

[1] إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد؛ ج‌3، ص: 52 و إرشاد العقول الي مباحث الأصول ؛ ج‌1 ؛ ص205 و أجود التقريرات ؛ ج‌1 ؛ ص54

[2] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‌5 ؛ ص446، ح13.

با تشكر، محمد تقي اكبرنژاد

منتظر بررسي مثال بعدي استاد نائيني در يادداشت آتي استاد اكبرنژاد باشيد.

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

ثمرات فقهي مشتق، در بوته نقد! (بخش 3)

جناب استاد محمدرضا نائيني در بحث مشتق، مثالهايي را به عنوان ثمره فقهي اين بحث ذكر كردند كه به توفيق الهي در سه بخش به بررسي و پاسخ آنها مي پردازيم.

اما آخرين مثال:

مردي كه دو زن دارد. يكي كبيره و ديگري مرضعه است. اگر كبيره به صغيره شير دهد، صغيره دختر مرد شده و قطعا نكاح او باطل است. اما فساد نكاح كبيره منوط به اين است كه مادر زن بودن به او صدق كند و صدق ام الزوجه منوط به اين است كه صغيره‌اي كه اكنون دختر است و از مبدا زوجيت منخلع شده، آيا زوجيت باز هم به او حقيقتا صدق مي‌كند يا نه؟ اگر صدق كند، زوجه كبيره، ام الزوجه است و نكاحش حرام. اما اگر صدق نكند، او نيز ام الزوجه نيست و نكاحش فاسد نشده است.

پاسخ:

اين مثال قدري دقت نظر بيشتري را مي طلبد. بحث بر سر اين است كه با شير دادن زوجه كبيره به زوجه مرضعه، هر دو بر مرد حرام مي شوند يا فقط مرضعه حرام مي شود؟

فساد نكاح مرضعه روشن است و كسي در آن اختلاف ندارد و منشاء اين اتفاق نظر، روايات فراوان در اين باب است كه به خاطر عدم اختلاف، از نقل آن‌ها خودداري مي‌كنيم. مرضعه با شير خوردن به اندازه‌اي كه شارع مشخص ساخته، دختر زن و مرد مي‌شود و در نتيجه زوجه او نخواهد بود. اما آيا زوجه كبيره با اين شير دادن، ام الزوجه مرد مي‌شود و نكاح او نيز باطل مي‌گردد؟

مشكل اينجاست كه مادامي كه زن به اندازه شرعي شير نداده، هر دو زوجه مرد هستند. وقتي به اندازه شرعي شير مي‌دهد، در آن واحد، يكي دختر و ديگري مادر مي‌شود. زيرا رابطه مادر و دختري از نوع تضايف است. با هم پيدا مي‌شوند و با هم از بين مي‌روند. بنابراين زن كبيره، در زمان زوجيت مرضعه، مادر او نبوده تا ام الزوجه باشد. بلكه وقتي مادرش شده، كه مرضعه ديگر زوجه نبوده است. بلكه دختر مرد شده است. در اين صورت نيز آن زن ام الزوجه نيست. بلكه مادر دختر مرد است. پس علي القاعده با اين تفصيل نبايد بر مرد حرام شود.

مگر اين‌كه كسي بگويد: گرچه زوجيت با تكميل شير خوردن زائل شده است ولي باز هم حقيقتا به او زوجه گفته مي‌شود. در اين صورت زوجه كبيره، مادر كسي است كه حقيقتا زوجه بودن به او صدق مي‌كند. پس ام الزوجه است! اما اگر مشتق را در ما انقضي عنه المبدا حقيقت ندانيم، زوجه كبيره، ام الزوجه نخواهد بود. بلكه مادر دختر مرد است نه مادر همسر او. اين مثال نيز با ابهامات فراواني مواجه است. زيرا:

همان‌طور كه گفته شد، زوجه كبيره، وقتي مادر مرضعه است كه او ديگر از زوجه بودن به دختر بودن منتقل شده است. اين انتقال واقعي است. يعني از لحظه انتقال هر نوع نگاه و رفتار همسرانه ميان مرضعه و مرد حرام است. يعني زوجه كبيره مادر كسي است كه تمام احكام زوجيت باطل و تمام احكام صبيه بودن پديد آمده است. پس معنا ندارد كه او ام الزوجه باشد.

در مثال قبلي توضيح داديم كه مناقشه در اين مساله و بي‌اعتنايي به اين حقيقت روشن به خاطر بحث لفظي چيزي جز ظاهري‌گري افراطي نيست. يعني معنا ندارد كه ما به كسي كه واقعا دختر است، بگوييم چون عنوان زوجه را عرف بر او روا مي‌دارد، پس احكام زوجيت هنوز وجود دارد! جايي كه شارع خود ورود كرده و مساله را فيصله داده، جاي رجوع به عرف نيست.

مثل اينكه اگر شارع ملاك فسق را بيان كند، جاي رجوع به عرف باقي نمي‌ماند. اگر گفته باشد ملاك مثلا ارتكاب كبيره است. حال اگر كسي ديروز عادل بوده و امروز مرتكب كبيره شده است، نمي‌شود به استناد مشتق بگوييم: چون هنوز به او عادل مي‌گويند پس احكام عدالت جريان دارد! اين را نمي‌شود گفت زيرا شارع خود ملاك فسق را معين كرده است و با اين ملاك اين شخص الآن فاسق است و اطلاقات عرفي علي فرض ثبوته سودي ندارد.

روايات باب نه تنها مخالفتي با تحليل مذكور ندارند، بلكه با آن موافقند. در چند روايت نقل شده كه درباره همين مساله از امام(ع) سوال مي‌شود. ايشان تنها درباره مرضعه حكم به فساد زوجيت مي‌كنند. مثل اين روايت.

وَ رَوَي الْعَلَاءُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا تَزَوَّجَ جَارِيَةً رَضِيعَةً فَأَرْضَعَتْهَا امْرَأَتُهُ فَسَدَ النِّكَاحُ

در اين روايت از تزويج صغيره رضيعه سوال شده و طبعا پاسخ ناظر به آن است. امام(ره) وقتي مي‌فرمايد: نكاح فاسد شد. به مورد سوال مي‌خورد. يعني نكاح صغيره رضيعه باطل شد. از اين قسم روايات چند مورد ديگر هم داريم. در مقابل تنها يك روايت داريم كه در مثال قبلي گذشت. جايي كه مردي دو همسر كبيره و يك رضيعه دارد. از اين روايت استفاده مي‌شود كه علاوه بر رضيعه، همسري كه شير داده نيز نكاحش باطل است. در صورت تعارض ميان روايات، چه بايد كرد؟

به نظر نويسنده، اگر ما باشيم و اين روايات، بايد روايات قسم اول را مقدم كنيم. زيرا اين روايات هم از نظر تعداد بيشترند و نيز موافق با اصل اوليه عقلايي هستند. يعني زوجه كبيره، واقعا ام الزوج نشده است. بلكه وقتي عنوان مادر بر او صدق كرده كه زوجه صغيره از زوجه بودن خارج شده است. بنابراين مشمول آيه شريفه قرآن «امهات ازواجكم» نمي‌گردد. البته فعلا در صدد نظر نهايي فقهي نيستيم. بلكه غرض نگارنده اين بود كه نشان دهد كه استفاده از مشتق در اين موارد نه تنها فضل نيست و نشان از كابرد مشتق ندارد، كه گمراه كننده نيز هست!

با سپاس، محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

آقاي اعرافي! مراقب باشيد تحول، شير بي يال و دم نشود!!

آيت الله عليرضااعرافي، مدير محترم حوزه هاي علميه، جناب حجت الاسلام و المسلمين ملكي را در معاونت تهذيب منصوب و حجت الاسلام و المسلمين نبوي را در معاونت تبليغ ابقا كردند. بحمد الله هر دو بزرگوار از چهره هاي موجه و شناخته شده حوزه قم هستند. با اين حال به عنوان طلبه اي كه حوزه و تحولات آن برايش مهم است، سوالاتي پيرامون اين انتصاب ها برايم پديد آمده است كه از اين قرارند:

جناب آقاي ملكي از جمله افرادي است كه مي توان ايشان را كثير المشغله ناميد. مديريت مركز تفسير، مديريت حوزه علميه معصوميه و حوزه علميه امام كاظم(ع)، كارشناس پاي ثابت شبكه قرآن و راديو معارف و اموري از اين دست. البته نمي دانم كه ايشان تدريس هم دارند يا نه؟ زيرا اغلب مديران حوزه مقيدند درسي از سطوح عالي داشته باشند. بنابراين جاي اين سوال است كه آيا قحط الرجال است كه از ايشان با اين همه مشغله در يكي از معاونت هاي كليدي كه بناست مسأله ي مهم تهذيب و تزكيه طلبه ها را به عهده بگيرد، استفاده شود؟

جناب آقاي ملكي كدام مديريت درخشان را در پرونده مديريتي خود ثبت كرده اند كه بايد به اين جايگاه نصب شوند؟!! تمام شاهدان معترفند از زماني كه ايشان مديريت مدرسه معصوميه را به عهده گرفتند، اين مدرسه كمّا و كيفا سير نزولي را تجربه كرده و مي كند. جناب آقاي ملكي نگاه بسيار بسته مديريتي دارند و احد الناسي كه با سياست هاي ايشان سازگار نباشد، بر نمي تابند. بسيج مدرسه معصوميه زماني جزو مراكز تاثير گذار در حوزه علميه بود. اما امروز حتي سين برنامه هايش را هم با مديريت محترم تنظيم مي كند و نه شوري دارد و نه خروشي.

يك ساختمان از اين مدرسه و نيز برخي از طبقات ساختمان هاي ديگر كاملا خالي هستند. در برخي از حجرات نيز تنها يك طلبه ساكن است. مدرسه اي كه زماني بيش از 1200طلبه داشت، امروز كمتر از800 طلبه دارد! اگر پاي صحبت فارغ التحصيلان اين مدرسه نشسته باشيد، كمتر شاهد ثناي مديريت محترم خواهيد بود و قس علي هذا.

اما جناب آقاي نبوي با اينكه انسان خوش ذوق و خوش فكري هستند، اما در طول سالياني كه از مديريت ايشان در حوزه تبليغ مي گذرد، چه كار متمايز و فاخري را به نام خود ثبت كرده اند؟ بنده وقتي از مديران مؤسسات تبليغي موفق درباره ايشان سؤال مي كردم، از مديريت ايشان راضي نبودند و با صراحت اذعان مي كردند كه ايشان را براي اين كار مناسب نمي دانند. همه اينها را با اين مهم بسنجيد كه تبليغ يكي از اركان بسيار حياتي حوزه قم و رسالت هاي اصلي آن است و اغلب طلاب با اين مسأله درگيرند و از سوي ديگر ضعف در اين ناحيه، تا چه اندازه مي تواند به جامعه هدف آسيب برساند.

با اين سه نكته جا دارد از مديريت محترم حوزه هاي علميه بپرسم، اگر در اين حوزه ي بزرگ افراد شايسته تري نبودند، اولا تأسف بر حوزه و ثانيا عذر شما پذيرفته بود. اما به باور بنده مسأله اين نيست. قطعا افراد آماده به كارتري بودند. با اين حال چرا از آنها استفاده نشد؟

به احتمال زياد عذر حضرت آيت الله اعرافي، فشارهاي فراواني است كه از راست و چپ وارد مي شود. در اين صورت بايد به عرض برسانم:

سرور عزيزم مراقب باشيد، مدارا با جريان هاي متنفّذ به حدي نرسد كه حكايت تحول، حكايت شير بي يال و دم گردد و پس از پايان دوره مديريتي حضرتعالي، تفاوت چنداني با دوره مديران گذشته احساس نشود!

با سپاس فراوان

محمد تقي اكبرنژاد، 24دي95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

متن كامل بيانيه استاد محمد تقي اكبرنژاد

در اعتراض به فضاي ركود و تحجر حوزه

بسم الله الرحمن الرحيم

ما مفتخر به حوزه‌اي هستيم كه بنيان آن، آيه «نفر» است و با كوشش‌هاي بي‌وقفه و ثمربخش اهل بيت(ع)، به‌ويژه صادق آل محمد(ص) نشو و نما كرد و در عصر غيبت نيز در دامان اجتهاد عالمان باليد و همچنان زنده و پويا به حيات خود ادامه مي‌دهد. اگر نبود مجاهدت‌هاي خالصانه علماي شيعه، امروز نه از تاك، نشان بود و نه از تاك‌نشان!

اما آيا اخلاص، طهارت نفس و مجاهدت‌هاي بي‌دريغ علماي شيعه، بدان معناست كه هيچ عيب و نقصي در ميراث تاريخي حوزه وجود ندارد؟ اگر چنين است عصر حضور معصوم(ع) با عصر غيبت او چه تفاوتي دارد؟ وقتي امام(ع) در ميان ما نيست، ما را نيز از لغزش و خطا گريزي نيست و اين لغزش‌ها و كاستي‌ها جز از رهگذر رسالت‌مداري و كاستن از تعارف و تملق، و افزودن بر نقد منصفانه و مشفقانه يكديگر، كم‌ و كسر نمي‌شود؛ بلكه روزافزون است.

اگر حرمت‌گزاري به شخصيت متقي و پاك علماي پيشين، چراغ نقد را در حوزه‌ها خاموش كند و شهامت آزادانديشي را از حوزويان بستاند، لغزش‌هاي عصر غيبت را چگونه معالجه كنيم؟ آيا خودداري از نقد پيشينيان، مصداق ادب‌ورزي و پرهيزگاري است يا هم‌پايه تاريخ‌زدگي و هم‌مايه گذشته‌پرستي؟

همين روحيه نامبارك، موجب گشت كه وقتي شيخ طوسي(ره) نهاية الاصول را مي‌نوشت، از بيم هجو شدن و برخاستن فريادهاي ناموزون، به تكرار عبارات گذشتگان بسنده كند و عطاي نو‌آوري را به لقاي آن ببخشد! شيخ طوسي آن فقيه نوآور و بنيان‌گذار، تا راه را بگشايد و مباني نو آورد، خون دل‌ها خورد. اما تا يك قرن پس از او، همو خاكريز متحجراني شد كه تا ديروز به او و مانند او اجازه انديشيدن و پيش رفتن نمي‌دادند و نسل‌هاي پسين را به تقليد از ايشان فرامي‌خواندند!

در همان سده، بيشترين مشهورات شيعه شكل گرفت و سايه سنگين آن تا زمان ما بر فضاي علمي حوزه‌ها گسترده است؛ تا آنكه ابن ادريس(ره) از راه رسيد و با صد سال تقليد و جمود در اجتهاد، به مقابله برخاست و از بدنامي و تهمت نهراسيد.

وقتي افراط‌ها و احتياط‌هاي شهيد ثاني(ره) در اعتبارسنجي اسناد روايت و ناديدن قرائن معتبر در نزد فقهاي شيعه، اوج گرفت، و نيز فرزندش صاحب معالم و ديگراني همچون صاحب مدارك و محقق اردبيلي بر آن افراط‌ها و احتياط‌ها افزودند، كار به جايي رسيد كه حديثي پذيرفته نمي‌شد مگر آنكه همه رجال آن شيعه عادل باشند! اين شيوه و ممشاي، بيشترِ روايات شيعه را از دم تيغ گذراند.

در واكنش به اين زياده‌روي، گروهي ديگر سر برآوردند كه كمترين سخت‌گيري را در پذيرفتن روايات برنمي‌تافتند و نزديك به دو قرن، حوزه‌هاي علميه را مقهور اخباري‌گري كردند. سپس نوبت به بزرگاني همچون وحيد بهبهاني(ره) رسيد كه مبناي خود را بگسترند و پس از آن شيخ انصاري(ره) برآمد كه تا امروز بر حوزه‌هاي علميه فرمان مي‌راند و اكنون نقد آن مبنا و ممشا، جرم تلقي مي‌گردد!

اگر روح نشاط و خلاقيت و آزادانديشي در حوزه ما زنده بود، نه شيخ طوسي(ره) مجبور به تقيه و توريه مي‌شد و نه پس از او مدار حوزه‌ها بر تقليد از ايشان مستقر مي‌گشت. اگر حوزه‌هاي ما جسارت علمي داشت، تا يك قرن پشت شيخ سنگر نمي‌گرفت و در ديدگاه‌هاي او ذوب نمي‌شد. اگر خون اجتهاد در رگ‌هاي حوزه گرم و تازه بود، اجازه نمي‌داد جريان افراطي در توثيق رجال حديث تا آنجا سخت‌گيري كند كه در واكنش به آن، اخباري‌گري نزديك به دو قرن، سكه رايج در حوزه‌ها شود.

اگر حوزه ما نعمت آزادانديشي را پاس مي‌داشت، دويست سال، در ايستگاه مكتب فقهي - اصولي شيخ مرتضي انصاري(ره) درنگ نمي‌‌كرد و منتقدان آن را بدعت‌گذار و نفوذي نمي‌خواند. در اين سال‌هاي طولاني، حوزه‌هاي علميه خالي از نابغه‌ها و استعدادهاي درخشان نبود؛ اما آنچه فرمان ايست مي‌داد، غيبت انسان‌هاي خلاق بود. اگر حوزه ما حريت لازم را مي‌داشت و در دام معصوم‌پنداري عالمان پيشين نمي‌افتاد و در گذشته نمي‌ماند، هر تهديدي را به فرصتي تبديل مي‌كرد؛ نه اينكه فرصت‌ها را نيز بسوزاند.

چرا حوزه نجف پس از هزار سال سابقه حضور در عراق، نتوانست مديريت جامعه عراق را به دست گيرد و آن را از سقوط در دامن صدام و آمريكا رهايي بخشد؛ بلكه خود از او آسيب‌ها ببيند؟ چرا حوزه قم، پس از حدود چهار دهه كه از عمر انقلاب شكوهمند اسلامي مي‌گذرد، هنوز در تغيير كتاب‌هاي قديم و محتواي كهنه و روش‌هاي منسوخ آموزشي و منطق فهم فردي و... ترديد دارد و در برابر هر گونه تغييري مقاومت مي‌كند؟

آيا درمان دردها و گشايش گره‌ها، در نامهرباني با نوآوري و افق‌گشايي است؟ امروز نيز همگان كاستي‌هاي حوزه را مي‌دانند و مي‌بينند؛ اما از بيم تكفير و تفسيق و تجهيل بر خود مي‌لرزند و ناگزير زبان به تملق وضعيت مستقر مي‌گشايند. به‌حق، حوزه‌اي كه از تدوين برنامه‌اي جامع و پاسخگو براي اقتصاد، فرهنگ و سياست ناتوان است، بي‌درنگ بايد به بازنگري در شيوه‌ها و سرمايه‌هاي خود بينديشد؛ نه اينكه هر صدايي را كه نمي‌شناسد، غريبه و بيگانه بخواند.

چنين حوزه‌اي، گره از كدام معضل ملي مي‌گشايد و كدام راهبرد را براي شكل‌گيري تمدن اسلامي پيش مي‌نهد؟ حوزه‌اي كه براي فرهنگ و تربيت جامعه خود برنامه‌ نمي‌دهد، چه توجيهي براي بودن و ماندن و صرف هزينه دارد؟ حوزه‌اي كه هميشه انگشت اتهام را به سوي ديگران نشانه مي‌گيرد، چه سودي براي دينداران دارد؟ حوزه‌اي كه بهترين جوانان كشور را با نظام آموزش قجري و محتواي كهنه و روش‌هاي منسوخ، آموزش مي‌دهد و نشاط علمي و تب و تاب خدمت را از آنان مي‌گيرد، چه آينده‌اي خواهد داشت؟ به خود آييم و لختي بينديشيم كه روي به كدامين سوي داريم و آب به كدامين جوي مي‌ريزيم. آيا رسالت ما اين بود كه از عهده تحصيل و تدريس رسائل و مكاسب برآييم و ديگر هيچ؟

بر حوزه‌هاي علميه است كه درهاي خود را به سوي خلاقيت‌ها و دل‌سوزي‌هاي عالمانه بگشايد؛ نه اينكه كسي مانند نگارنده را تنها به اين جرم كه گفته است بخشي مهم از مباحث اصولي ما زائد است، جنايتكار علمي بخواند!! مگر سخن آيت الله العظمي بروجردي(ره) و امام راحل(ره) و بسياري از بزرگان معاصر جز اين بود؟ مگر ايشان نگفته‌اند كه بسياري از مباحث اصول، كاركرد فقاهي ندارند؟ كجاست بندگي ما در برابر دليل؟ كجاست شجاعت و جسارتي كه چون آتش بر جان اين همه زوائد بيفتد و ذهن و عمر طلاب را از بيهودگي برهاند؟

اگر اندكي ديرتر بجنبيم، باز هم گرفتار رضاخان‌ها مي‌شويم. اگر چراغ‌هاي فروزان‌تر در دست نگيريم، زودا كه مشروطه‌اي ديگر از راه برسد و اين بار درخت فقاهت را از بيخ و بن بركند. آيا رضاخان، آن بخت النصر بي‌رحم كه عمامه از سر علما برداشت و چادر از سر زنها بركشيد، براي اثبات بي‌راهه رفتن حوزه‌ها كفايت نكرد؟

آيا جنايت‌هاي محمدرضاي ملعون و هتك حرمت فيضيه و امثال آن كافي نيست كه به خود آييم و از آينده‌‌اي هولناك بهراسيم؟ آيا براي مقابله با فتنه‌هاي 78 و 88 و... راهي جز اين داريم كه فقه را روزآمد كنيم و فقاهت را به متن جامعه بياوريم و كارامدي دين را در همه عرصه‌ها به منصه ظهور درآوريم؟ چرا از اين همه حادثه دردناك درس نمي‌گيريم و چاره‌اي براي بازسازي جامعه ديني و قوام‌بخشي به اجتهاد مشكل‌گشا نمي‌انديشيم؟

مصرانه از مراجع عظام و مديران كرام و اساتيد گرام خواستارم تا كرسي‌هاي آزادانديشي را به عنوان شاه كليد نجات حوزه از ركود و رخوت جدي بگيرند و اجتهاد را جاني دوباره بخشند. اگر مدعي انفتاح باب اجتهاد هستند، بگذارند انديشه‌ورزان بينديشند و از گفت‌وگو در چارچوب‌هاي معقول علمي نهراسند.

اين‌جانب به‌جدّ از مديريت محترم حوزه‌هاي علميه درخواست مي‌كنم كه در گام نخست، كتاب‌هاي بنده را در اين قلمرو به نقد بگذارند تا غث و سمين آن آشكار گردد. كتاب‌هايي همچون: كلام فقاهي؛ نظام معرفتي فقاهت؛ منطق تفسير متن؛ ادبيات دين؛ زوائد علم اصول.

همچنين از استادان معزز خارج مي‌خواهم كه در جلسات نقد اين آثار حضور رسانند و دعاوي مندرج در آنها را نقد كنند تا طلاب دريابند كه آيا اصول فقه، ورم كرده يا توسعه يافته؟!!

از حضرت ولي‌عصر(عج) نيز عاجزانه مسئلت مي‌كنم كه ما را از اين خواب گران بيدار كند و سايه عنايات خويش را بيش از پيش بر سر حوزه‌هاي علميه بگستراند.

والسلام علي من اتبع الهدي

محمد تقي اكبرنژاد25ديماه95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

نه حوزه آن روز كه حوزه امروز هم حوزه نواب(ره) نيست.

نواب اسلام ايستاده بود ولي اسلام در حوزه آن روز كه حتي امروز افتاده است، براي همين است كه نواب ديده مي شود و تا امروز و آينده ها زنده است.

مشكل اصلي نواب اين بود كه او اصل اوليه را در اسلام بر جهاد و مبارزه با استكبار و صراحت در گويش و فرياد در برابر ظلم مي دانست، مگر اينكه دست و زبانت را ببندند و ديگر نتواني كاري كني؛ اما اصل اوليه در حوزه ما تقيه بوده و هست.

بچه كه بوديم، بهترين بازيمان دعوا كردن بود، كساني كه اهل دعوا بودند، حمله مي كردند و كساني كه اهل آن نبودند، در گوشه اي مچاله مي شدند و دست ها را بالاي سر مي گرفتند تا ضربه به سرشان نخورد؛ حوزه ما حوزه كتك خور است، حوزه اي كه هميشه در گوشه اي مچاله شده و دست ها را به قصد محافظت، بالاي سرش گرفته تا دست كم، سرش ضربه نخورد.

در اين حوزه، رضاخان هم مي تواند با چكمه وارد اتاق مرجع تقليد شود، در اين حوزه مي شود عمامه ها را از سر برداشت و مساجد را تعطيل كرد، در اين حوزه مي توان محل درس و بحث را از مسجد اعظم و فيضيه به باغ هاي اطراف قم منتقل كرد، در اين حوزه مي توان فرصت طلايي بعد از رضاخان قلدر را از دست داد؛ فرصتي كه جانشين جوان و دائم الخمرش محمد رضا با ناپختگي هايش فراهم آورد، اين حوزه مي تواند هر نوع خفّتي را تحمل كند و دم بر نياورد، از ترس اينكه مبادا اسلام به خطر بيفتد؛ اما من هيچگاه نفهميدم، اسلامي كه زير دست و پاي مشتي رجاله به خود مي پيچد و ذليلانه مي نالد، چگونه به خطر مي افتد؟!

امروز هم حكايت ما حكايت زمان نواب است و فرقي نكرده است، اگر حمل بر مبالغه و متهم به سياه نمايي ام نكنيد، مي گويم بدتر هم شده است؛ شما حركت زمان را ببينيد، حوزه امروز قطعا پيش رفته است، اما در مقايسه با دشمن خيلي عقب مانده است، چراكه شتاب او از شتاب ما بيشتر بوده است؛ او در مدت زماني كمتر از ۵۰ سال سيرت و صورت زندگي را در سطح جهاني تغيير داد، اما ما چه كرديم؟

حوزه امروز هم فرصت انقلاب اسلامي را هدر مي دهد؛ براي بزرگان ما بحث از مقدمه الواجب براي روشن ساختن اينكه مقدمات هم ثواب دارند يا ندارند، از پرداختن به معضلات اساسي جامعه اسلامي مهم تر است و براي اين حوزه، بحث از بلل مشتبهه از ربوي شدن نظام بانكداري اولويت بيشتري دارد.

اي كاش نواب مي بود و مي ديد كه چگونه حوزه علميه قم انقلاب اسلامي را در ميان گرگ ها تنها رها كرده است، اي كاش نواب مي بود و مي ديد كه حوزه قم خود را مسؤول كاري نمي داند و به موعظه كردن نهادها بسنده مي كند؛ اي كاش نواب مي بود و مي ديد كه نسل هاي پس از انقلاب چطور با خيال خميني(ره) و بهشتي(ره) و مطهري(ره) وارد حوزه شدند اما به ديوار محكم تحجّر خوردند و خرد شدند.

و در پايان اي كاش نواب مي بود و مي ديد كه حوزه قم با سيلي خدا هم بيدار نمي شود؛ نه از زلزله ۷۸ عبرت مي گيرد و نه از طوفان ۸۸ پند مي آموزد، نه از بي اعتبار شدن قول و فعلش به خود مي آيد و نه از آينده تاريكي كه انتظارش را مي كشد، مي هراسد.

محمدتقي اكبرنژاد.۲۷ دي ماه ۹۵

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

برادران من؛ مطالبه گر باشيد نه زينة المجالس!!

بسم الله الرحمن الرحيم

حوزه انقلابي، ميدان شعارهاي انقلابي و عرصه بيانيه‌هاي سياسي نيست.

حوزه انقلابي، فراتر از اينهاست و بس گران‌بارتر و مسئول‌تر. حوزه اي است، خاستگاه انقلاب اسلامي و اسلام انقلابي.

حوزه اي است كه انديشمندان آن، علم اداره جامعه را توليد و تمدني را به عالم عرضه مي كنند كه بتواند مدنيت هاي مدرن غربي را شرمسار كند و به اعتراف وادار.

حوزه اي است كه دانش آموختگانش را در مكاسب شيخ انصاري(ره) و اقتصاد دِرهم و دنياري150 سال پيش، متوقف نمي كند؛ تا ده ها هزار طلبه، مكاسبي را بياموزند كه ربط آن را با اقتصاد جامعه خود درك نمي كنند!

حوزه اي است كه چند صد سال در ايستگاه شرح لمعه، رسائل و كفايه بيتوته نمي كند تا طلبه اش مجبور باشد روزش را با گشودن گره ها از عبارات كور به شب رساند.

حوزه اي است كه عمر طالبان فقاهت را در زوائد اصول تباه نمي كند و ذهن نقادشان را در مسائل پيش پا افتاده و بي ثمر درگير نمي كند. مسائلي چون وضع و اقسام آن، معناي حرفيه، حقيقت شرعيه، صحيح و اعم و مشتق، امر به امر، مقدمه الواجب، مساله ضد و استصحاب كلي و...

آري! حوزه اي است كه به جاي اين دست زورآزمايي هاي علمي نافرجام و بي ثمر؛ ضرورت هاي جامعه اسلامي و نظام ولايي را سرلوحه برنامه هاي خود قرار مي دهد و در التهاب آنها خواب شب را بر خود حرام مي سازد.

حوزه اي است كه ساختار آموزشي آن چنان فرسايشي و دير بازده نيست، تا طلبه پس ده يا بيست سال، گرفتار بحران هويت شود و نداند كه در كجاي جامعه و در چه موقعيتي بايد قرار گيرد!

حوزه اي است كه به جاي گذشته پرستي و تحجر و جمود بر داشته هايش، درهاي خود را به روي افكار نو بگشايد و از نوآوران و انديشمندان خلاق با آغوشي باز استقبال نمايد. نه آنكه آنان را به چوب ناداني و بدعت و سوء نيت براند و ميدان را از سوخته‌دلان و دورانديشان خالي كند.

برادران من؛ حوزه ي ما كي مي خواهد بيدار شود و براي ياري انقلاب غريب كمر همت ببندد؟ آيا تا وقتي كه من و شما زينه المجالس آقايان هستيم و حضرات، كم كاريهاي خود را با سخنراني هاي غرّاء در همايش ها سرپوش مي گذارند، آب از آب تكان خواهد خورد؟! آيا تا زماني كه ما خاكريزي براي پنهان شدن مسئولان حوزه هستيم، كاري از پيش خواهد رفت؟! آيا وقت آن نرسيده كه از مسئولان محترم و بزرگان حوزه، در كمال ادب، نزاكت و با حفظ تمام اصول اخلاقي و طلبگي و در عين حال مطالبه گرانه، بپرسيد كه: راستي شما كه سالها زمام امور حوزه را در اختيار داشتيد، براي انقلابي شدن حوزه به معناي واقعي آن، چه قدم هايي را برداشتيد؟!

بر روي كره خاكي، از پنج قاره بزرگ، ايران و از ايران عزيز، شهر قم و از قم هم، حوزه علميه نصيب ما حوزويان شده است. آيا غير علماي بزرگوار، عناصر ديگري در برنامه‌ريزي حوزه دخالت دارند كه سؤال خود را نزد آنان ببريم؟ اگر حوزه در اختيار علماي بزرگوار بوده، براي اين حوزه چه كرده اند تا الگوي ساير جوامع باشد و براي آنها وسوسه انگيز و دلربا! آيا مديريت حوزه، چنان راهگشا و توفيق‌آميز بوده است كه بتوانيم از مسئولين كشور و بلكه از جهانيان دعوت كنيم تا از ما الگو بگيرند و راه و رسم مديريت را از مديران ما بياموزند؟ آيا نظام آموزشي ما آن‌چنان نخبه‌پرور و پاسخگو هست كه همه نهادهاي آموزشي كشور، چشم از ما برندارند و پا در جاي پاي ما گذارند و تجربه‌هاي ما را ارج نهند؟ آيا سيستم اداري و بروكراسي حوزه، كمتر از كاغذبازي‌هاي سازمان‌ها و نهادهاي ديگر است كه اسوه آنها شود؟

آيا وقت آن نرسيده است كه همه يك صدا از بزرگان خود سوال كنيم؛ شما بزرگواران و اساتيد گرانقدر كه ماهها از وقت خارج‌خوانان حوزه را در حلّ مسائل بي‌ثمري همچون «مقدمه واجب» مي ستانيد و با دقتي مثال زدني همه خبايا و زواياي آن را مي كاويد؛ آيا براي سرنوشت تمام طلبه ها و اصلاح نظام تربيتي، پژوهشي و آموزشي حوزه هاي فلك زده، به اندازه نصف همين زمان و انرژي صرف كرده ايد؟ آيا مسأله اي مانند معاش طلبه ها هم، به اندازه بررسي برخي ديدگاههاي متروك و تاريخ گذشته برايتان مهم بوده است؟

آيا وقت آن نرسيده است كه در كمال ادب، اخلاص و احترام از مديران حوزه؛ از بزرگواراني نظير آيات استادي، مقتدايي و بوشهري(حفظهم الله) سوال كنيم: شما كه هم انقلابي بوديد و هم از آن دم مي زديد، چه قدم هايي را براي انقلابي كردن حوزه برداشتيد؟ نبايد بپرسيم كه چرا كميسون تحول در دوره مديريتي آقاي مقتدايي تنها پس از چند جلسه (بخوانيد دو جلسه) تعطيل شد و پس از تشريف فرمايي مقام معظم رهبري(مد ظله العالي) در سال 89 مجددا افتتاح و چندي بعد نيز براي هميشه به محاق رفت؟ آيا نبايد سؤال كنيم كه جناب آقاي بوشهري كه خود مسئول ستاد تحول حوزه بودند، چه كارهاي فاخر و قابل رؤيتي را به ثبت رساندند؟

آيا نبايد بپرسيم كه چرا چهار سال تدرس رسائل و مكاسب و كفايه، شش ساله شد؟ رهبر معظم انقلاب فرمودند كل دوره مقدمات و سطح عالي را در پنج الي شش سال تمام كنيد تا طلبه زودتر وارد درس خارج شود. گذشته از اين، شما چه خيري در اين كتاب‌ها ديده‌ايد كه همچنان بر آنها اصرار داريد كه طلبه بايد خط به خط آنها را بخواند و عبارات آن را كالبدشكافي كند و...؟ آيا خستگي طلبه‌ها را نمي‌بينيد و از دل‌زدگي آنان خبر نداريد؟ اين بود معناي تحول‌خواهي؟ اين است نتيجه آن گفت‌وگوها؟

بزرگان ما تا كي مي خواهند انقلابي سخن بگويند و غير انقلابي عمل كنند؟! تا كي مي خواهند از طلبه ها تنها به عنوان مستمع و زينه المجالس بهره بگيرند؟ آيا وقت آن نرسيده است كه به آنها باور پيدا كنند و در تصميم گيريها از ايشان نظر بخواهند و به خواست و ميل آنها هم اندكي ارزش قائل شوند؟ تا كي بايد از تكه نان مشتبهي احتراز كنند؛ اما نسبت به سرنوشت تمامي طلبه ها و جامعه اسلامي، بزرگترين بي احتياطي ها را مرتكب شوند؟

برادران من؛ بي شك مطالبه گري، روشنگري و نظريه پردازي به عنوان تنها راه خروج از ركود علمي و اجتماعي حوزه، هزينه هايي را نيز به همراه دارد. اين هزينه خواه ترس از دست دادن كرسي درس باشد يا اتهام جهالت و ناداني يا بدعت گذاري يا جسارت به بزرگان دين و يا حتي برخوردهاي حقوقي؛ بايد بدانيم كه اينها همه هزينه رسيدن به مقام مجاهدين است. اينها همه زيور اولياي الهي است. نبايد از تهديدها و توهين ها هراسان شد و با توپ و تشرها عقب نشست. بي گمان حضرت وليعصر(عج) به سربازاني كه تجلي گاه اين آيه شريفه اند مي بالد: «يُجاهِدُونَ في‌ سَبيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ»(مائده،54)

محمد تقي اكبرنژاد،7بهمن95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

استصحاب شرايع سابقه در بوته ي نقد.

نقد بيانات استاد محمد جواد فاضل لنكراني توسط استاد محمد تقي اكبر نژاد:

در اين بيان استاد معزز فاضل لنكراني حفظه الله اشكالاتي به نظر مي رسد.

كسي كه اشكال مي كند ما دليلي از قرآن بر حكم قتل مرتد نداريم، اشكال چه كساني است؟ آيا افراد متشرع متعبد اين اشكال را دارند يا روشنفكراني كه تحت تاثير ليبراليسم غربي دنبال آزادي بيشتر در انتخاب دين هستند؟ همان كساني كه از اعلاميه حقوق بشر دفاع مي كنند و در اين اعلاميه تصريح شده است كه همه انسان ها و تمام جريان هاي فكري آزاد هستند به هر فكري گرايش پيدا كنند و هر نوع تفكري را ترويج كنند حتي اگر شيطان پرستي باشد!

افراد متعبد نيازي به اين دعوا ندارند. زيرا روايات باب قتل مرتد، متواتر است. بنابراين چه نيازي به استصحاب شرايع سابق!

اما گروه دوم؛ اين آقايان زير بار روايات متواتر نمي روند كه از حيث حجيت و دلالت كم از قرآن نيست. آن وقت شما مي خواهيد با استصحاب دهان آنها را از طعنه ببنديد؟! آنها نه تنها به اين استدلال حضرتعالي اهميت نمي دهند كه بنا به گفته خودتان حتي دلالت آيه را درباره قوم يهود هم مخدوش مي سازند. تا جايي كه دست از صريح آيه برداشته و «فاقتلوا انفسكم» را حمل بر مبارزه با نفس مي كنند! اين آقايان به آيات صريح قصاص رحم نمي كنند. آياتي كه امر به قصاص در ميان همين امت مي كند. آن گاه مي خواهيد از شرايع سابق آن هم با استصحاب حكم محكمه پسندي برايشان دست و پا كنيد؟!

عمده فايده اين آيه در گفتگو با اين جماعت همين است كه بگوييم: استبعاد نكنيد. اين اتفاق در شرايع سابق رخ داده است. بنابراين بعدي ندارد كه در اسلام نيز بوده باشد. شاهد آن روايات فراواني است كه در شرع مقدس وارد شده است. همين و بس. روا نيست ذهن علماي اسلام براي توجيه برخي بحث هايي كه به اشتباه انجام شده، به سمت امثال اين بيان ها برود.

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

خطاب به بزرگان حوزه و مراجع عظام(حفظهم الله جميعا)

بسم الله الرحمن الرحيم

با خبر شديم كه تعدادي از بزرگان و مراجع بزرگوار(سلمهم الله)، از محتواي برخي از يادداشت هاي حقير آزرده خاطر شده اند.

اين مطلب بيش از هر كسي نگارنده را متأسف ساخت؛ چرا كه مراجع و بزرگان ما، اركان حوزه و پدران معنوي ما هستند و بالطبع رضايت خاطر ايشان، جزء مسائلي است كه در حركتهاي تحولي بايد مد نظر باشد.

اگر اخباري كه به بنده رسيده، مبني بر كدورت خاطر برخي از مراجع عظام و بزرگان حوزه، درست باشد؛ بنده صميمانه و متواضعانه از ايشان اعتذار كرده و پوزش مي طلبم و اين اطمينان را مي دهم كه هرگز تعمدي در كار نبوده و در وراي تمام يادداشتها، اقدامات و تلاشهاي بنده، غرضي جز اعتلاي روزافزون حوزه شيعه، مد نظر نبوده است.

اميدوارم كه ايشان، حقير را از دعاي مستجاب خود محروم نفرمايند.

سلام و درود خدا بر علماي بزرگ شيعه.

محمد تقي اكبرنژاد

21بهمن1395

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

يك سپاس و يك پيشنهاد

آيت الله عليرضا اعرافي، چهارشنبه شب، نشستي صميمي و بي پرده با طلاب داشتند. در اين جلسه مدير محترم كل حوزه هاي علميه، حرف هاي طلبه ها را شنيد و پاي درد دل‌ هايشان نشست. حتي وقتي يكي از طلاب دردمند، خارج از نوبت ايستاد و سفره دلش را صادقانه باز كرد، نه تنها برافروخته نشد كه با اشتياق به حرف هاي او گوش سپرد و پاسخ گفت. به نوبه خود لازم بود از ايشان به خاطر اين اقدام خداپسندانه، تقدير و موفقيت روزافزون ايشان را آرزو نمايم و در ضمن پيشنهادي را نيز مطرح سازم.

حوزه ما در كنار ضعف ها، از نقاط قوت خاص به خود نيز برخوردار است. يكي از مشكلات بقيه سازمان ها، بي تقوايي و خودخواهي و گاهي هم بي عاري مديران و تصميم سازان است. در حالي كه نهادهاي حوزوي، خواه جامعه محترم مدرسين، شوراي عالي محترم حوزه قم و مديريت كل حوزه و معاونين ايشان، از عناصري خداباور، متقي، صالح و متواضع برخوردار است. با اين مقدمه سراغ يكي از راهكارهاي مهم براي حلّ بخش قابل توجهي از مشكلات حوزه مي روم.

در رأس حوزه ي ما مراجع معظم تقليد، كه اسوه تقوا و تواضع و طلبه دوستي هستند، قرار دارند و مديران نيز افرادي دلسوز و با تقوا هستند؛ اما چرا بسياري از اساتيد و طلاب احساس مي كنند، دغدغه هايشان درك نمي شود و مشكلاتشان به چشم نمي آيد؟!

از نظر اين قلم، مشكل اصلي در اين است كه بدنه طلاب و اساتيد با بدنه مديران و تصميم سازان، ارتباط نزديك، گرم و سازنده ندارد. طلبه ها در جلسات مهماني و هيئت و مباحثه، مسائل خود را واگويه مي كنند و مديران و تصميم سازان نيز در جلسات خويش و بر اساس دغدغه هاي برآمده از سوابق ذهني خويش و نظامي كه در آن رشد يافته اند، به مديريت و برنامه ريزي مي پردازند. اين يعني شكاف! شكاف ميان دو نسل متفاوت. نسلي كه در دامن حوزه چند دهه پيش تربيت يافته و نسلي كه در عصر مدرنيته و اطلاعات رشد يافته است. اين دو نسل در كنار دغدغه هاي مشترك از خواسته هاي متفاوتي برخوردارند.

اگر حمل بر مبالغه نشود، بيش از 40 درصد مشكلات حوزه ما، با از ميان برداشتن اين فاصله ها مرتفع خواهد شد. خوش بيني بنده در تواضع و تقواي مديران و مراجع معظم تقليد ريشه دارد. اگر آقاي اعرافي دنبال راه كاري كم دردسر و پر فايده اند، خوب است به اين پيشنهاد بيشتر بينديشند.

پيشنهاد حقير اين است كه هر ماه يك نشست صميمي براي شنيدن حرف طلبه ها از سوي مراجع معظم تقليد، رياست محترم جامعه مدرسين، دبير محترم شوراي عالي، مدير محترم كل حوزه به ترتيب برگزار شود. اين ارتباطِ نزديك، هم بر ارادت طلاب نسبت به بزرگان حوزه مي افزايد و هم حرف شنوي آنها را بيشتر مي كند و هم بزرگان حوزه را از زبان خود طلاب و اساتيد، در جريان دغدغه ها و مسائل و مشكلات قرار مي دهد. اين هم فكري، تاثيراتي خارج از توصيف به دنبال خواهد داشت. انشالله

محمد تقي اكبرنژاد

22/11/95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

مَركب حركت را با مقصدش انتخاب مي كنند، نه بِرَند و رفاه و سطح پذيرائيش!

نقد مدير مؤسسه فقاهت و تمدن سازي اسلامي بر جوابيه جناب آقاي رضا بابايي

جوابيه آقاي بابايي بر نقد آقاي نصيري را مطالعه كردم. اين مطلب از آن رو كه به نقطه مهمي اشاره داشت، قابل تأمل بود و حتي قابل دفاع!

آقاي بابايي از درِ مطالبه گري وارد شده، از آقاي نصيري خواسته بودند تا دست از شعارها و تكرار آرمان ها و به رخ كشيدن آرزوها بردارند و از روش ها و برنامه ها سخن بگويند و نيز اينكه چه برنامه اي براي انسان فلك زده در عصر حاضر دارند تا او را به كمال معنوي و تمدن الهي برساند. اتفاقا بنده هم با اين بيان موافقم.

ما صد البته، مفتون شعارهاي كلامي خود شده ايم. مثل اينكه دين كامل است و جامع تمام نيازهاي مادي و معنوي انسان. اينكه عدالت به معناي حقيقي و پايدار آن در اديان الهي محقق مي شود. اما فقه ما كه جلوه گاه شعارهاي تمدني ماست، با اين حرفها به وَجد نمي آيد و حركتي نمي كند و برنامه اي نمي دهد!

اما جناب آقاي بابايي؛ شما را نمي دانم ولي بنده وقتي ترمينال مي روم، قبل از هر چيزي از مقصد مَركب ها مي پرسم و به بِرَند آنها و امكاناتي كه دارند و سطح پذيرائيشان و حتي ميزان اكرام و احترامشان نمي انديشم!

اگر مقصد اتوبوس جنوب باشد، بي شك سوار نمي شوم؛ چون من بايد به شمال بروم. مركب شمال اگر بي بنيه باشد و حتي اگر اكرامم نكنند؛ باز هم آنرا بر مركب جنوب ترجيح مي دهم. منتهي اگر آدم خردمندي باشم تلاش مي كنم تا اتوبوس هاي شمال هم ارتقاء دهم؛ نه اينكه به خاطر رفاه و امنيت، اصلا مقصد خود را عوض كنم!!

برادر من، مثل ما و غرب از اين جنس است. خداي متعال در قرآن از ملت هايي سخن مي گويد كه هيچ كدام، انبياء(ع) را بدون سخره و اذيت رها نكردند: «يَا حَسْرَةً عَلَي الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ » (يس،30)

اين ملت ها اگر آسمان خراش بسازند تا قلب آسمان را بشكافد، اگر عدالتي بسازند كه مثقال خير را بالسويه تقسيم كند، اگر رفاهي را فراهم آورند كه در و ديوار خانه هايش هم از طلا و نقره باشد، باز هم براي انسان الهي كه در پي انبياست، دلبري نمي كند.

البته شما حق داريد، اكثريت مردم دنبال اين مركب راه مي افتند. همان طور كه در طول تاريخ، دست رد بر سينه انبياء(ع) زدند. با اينكه انبياء(ع) برنامه هم داشتند. شك داريد، تاريخ اسلام را مرور كنيد!

كفَن پيامبر خاتم(ص) خشك نشده بود كه دخترش را در ميانه در و ديوار رها كردند! خداي متعال خود مي فرمايد كه اگر خوف آن نبود كه همه، به خاطر ضعف ايمان، به كفر در آيند؛ بي شك در و ديوار خانه هايشان را از زر و سيم مي كردم.

بله، امثال من كه در صدد توجيه كم كارهاي حوزه و فقه و فقاهت نيستيم و از شعارهاي بدون پشتوانه عملياتي خسته ايم، يك تفاوت عمده با حضرتعالي و امثال شما داريم.

آن هم اين است كه با ايمان به آن شعار مقدّسِ كلامي و اينكه خداي متعال، انسان را با همه محدوديت هاي علمي و گرايش هاي شديد مادي و ضعف ايماني، در هيچ عرصه اي بي برنامه رها نمي كند؛ مي كوشيم تا برنامه عملي دين را براي اداره جامعه بشري بنويسيم و صد البته تا اين برنامه نوشته نشده يا به مرحله اجرا در نيامده است نيز، تسليم تمدن غرب و مرعوب آن نخواهيم شد.

ما زندگي در حلبي آباد دين را بر زندگي در برج هاي سر به فلك كشيده تمدن الحادي غرب ترجيح مي دهيم. چرا كه آخر غرب، دنياست و دنيا به فناست!

سلام و درود خدا بر شما.

محمد تقي اكبرنژاد، 7 اسفند95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

برادرانِ انقلابي من؛ ديپلمات نباشيد!

پيش از هر چيزي روشن كنم كه مقصود بنده از طلبه يا استاد انقلابي، كسي است كه خيابان هاي صفائيه، ارم و چهار مردان قم را از شمول ادله عقلي و نقلي ولايت فقيه مستثني نداند! اگر كسي در اين ترديد دارد، روي سخن بنده با او نيست.

من با كساني سخن مي گويم كه رهبر انقلاب را نه فقط در فضاي سياسي كه در فضاي داخل حوزه نيز واجب الإطاعة مي دانند و در دل حوزه دنباله رو ديگران نيستند. من به كساني خطاب مي كنم كه در بيان حق و دفاع از آرمان بلند انقلاب اسلامي خط قرمزي به نام بدنام شدن ندارند و كرسي درس و مديريت و جايگاه را، بر پيگيري مجاهدانه مطالبات نائب امام(عج) ترجيح نمي دهند. اگر كسي اين ويژگي ها را دارد با او مي گويم: برادر من، ديپلمات نباش! انقلابي عمل كن!

ديپلمات نيستي؟! خوب، الحمد لله! اما به من بگو چرا پس از اينكه مقام معظم رهبري، فرمان تحول براي تأمين عقبه فكري و انساني حوزه را در سال 70 صادر كردند، صداي تو شنيده نشد؟!

وقتي كه ايشان در قامت يك رهبر در همين فيضيه قم، تحول را تا جزئيات آن توضيح دادند و از كتاب ها نام بردند و تغيير و دگرگوني نظام آموزشي را مطالبه كردند، تو كجا بودي؟!

وقتي ايشان در سال 86 در جمع اساتيد و فضلاي حوزه صريحا اعلان خطر كردند و فرمودند: «حوزه اگر نميرد، منزوي خواهد شد» كدامين حماسه را خلق كردي؟

ديپلمات نيستي؟! الحمد لله! چرا اساتيد انقلابي ما در همان سال 70 يا 74 تشكلي را براي پيگيري منويات رهبر معظم انقلاب فراهم نكردند؟ چرا با بزرگان حوزه و اعضاي شوراي عالي و مديران حوزه جلسات منظمي نگذاشتند تا آنان را به ضرورت مطالبات رهبري متذكر شوند؟

چرا وقتي اعضاي محترم شوراي عالي بر خلاف نظر رهبر معظّم انقلاب به اين نتيجه رسيدند كه 10 سال دوره سطح را به 12 سال افزايش دهند، صداي اين اساتيد انقلابي بلند نشد؟

اينها را نمي توانستيد، دستانتان بسته بود و زبانتان در كام؟! اشكالي ندارد! چرا در درسهاي معمول و متداول خود، مطالبات آن رهبر فرزانه را مطرح نكرديد و ابعاد آن را نشكافتيد؟ نكند ترس از بدنام شدن داشتيد و از دست دادن كرسي درس و بحث! چرا منشور روحانيت، از كلاسهايتان رخت بر بست و به كالاي قاچاق در حوزه تبديل شد؟!

من نفهميدم بالاخره ميان حركت انقلابي و غير انقلابي چه تفاوت جوهري وجود دارد؟ طلبه يا استاد يا مدير انقلابي، با غير انقلابي آن چه مايزي دارد كه بتوان با آن يكي را انقلابي و ديگري را ساكت و منفعل و غير انقلابي خطاب كرد؟

صادقانه مي پرسم: آن استادي كه خود را انقلابي مي نامد اما از طرح دغدغه هاي رهبر انقلابي خود در اندروني كلاس خود نيز إبا دارد، با استاد غير انقلابي چه تفاوتي دارد؟ به خدا قسم كه بحث فرياد زدن نيست. بحث به خيابان كشاندن طلبه ها نيست. بنده با اين حركت ها مخالفم. سخن من سر پيگيري مجدّانه و مجاهدانه و مطالبه گري عالمانه است.

من از وجدان پاك حوزه مي پرسم: اگر اساتيد انقلابي ما ديپلمات نبودند؛ چرا بعد از حدود چهار دهه از تشكيل انقلاب اسلامي، رهبر انقلاب بايد اعلان خطر مي كردند كه طلبه ها، اساتيد و بزرگان حوزه!! چه غافل نشسته ايد كه عده اي در صدد انقلاب زدايي از حوزه هستند؟!!

اگر ما ديپلمات نبوديم، چرا هنوز پس از 25 سال كه از مطالبات رهبري در باب تحول حوزه مي گذرد، نه نظام آموزشي حوزه متحول شده، نه تبليغ سامان يافته و نه كتاب ها به روز شده اند؟!

گاه با خود مي انديشم؛ اگر معني تدبير و عقلانيت، اعتدال و حكمت، همين محافظه كاري كشنده ما و ملاحظه بدنامي و خوشنامي يا كرسي درس و بحث يا جايگاه و منزلت بود؛ علي بن ابيطالب(ع) چرا بايد تا آن اندازه بي ملاحظه عمل مي كرد؟! وقتي پهلوانان عرب را زمين مي زد، در خيال اين نبود كه قبايل عرب در آينده اين كينه ها را بر سر او و خاندانش خالي خواهند كرد! يا وقتي بردهاي يماني را از تن انصار در مي آورد، در خيال اين نبود كه اينها برايش به قيمت سقيفه بني ساعده تمام خواهد شد!

آري! بيخود نيست كه هم انقلابي هستيم هم آسيب نمي بينيم! نه جايگاهي از دست مي دهيم، نه بدنام مي شويم، نه توپ و تشري! مگر مي شود مصلح بود و مستأجر خانه شهادت نبود! نه ممكن نيست! ما بيشتر ديپلمات هستيم تا انقلابي!

سلام و درود خدا بر همه طلاب و اساتيد انقلابي.

محمد تقي اكبرنژاد. 25 اسفند95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

شيخ انصاري(ره) و راه پيش رو

امروز سالروز وفات شيخ اعظم(ره) است؛ شيخ فقاهت و پارسايي، اسوه زهد و بندگي. حقيقت اين است كه ما هر چه از همت بلند و زهد و تعبد شيخ اعظم بگوييم، كم گفته ايم. اما اين بدان معنا نيست كه غير معصوم را در منزلت معصوم(ع) بنشانيم و اين محبت و ارادات، مصداق حب الشيء يعمي و يصم گردد و اجازه درست ديدن و خوب شنيدن را از ما بستاند. در ادامه به برخي از اين جهات مي پردازيم:

1⃣ مكتب علمي شيخ انصاري(ره): به باور نگارنده فقط سه شخصيت در تاريخ فقهي شيعه داراي مكتب هستند: شيخ الطائفه طوسي(ره)، ملا امين استرآبادي(ره) و شيخ انصاري(ره). شيخ انصاري از ذهني قوي، دقيق و فوق العاده برخوردار است. وقتي وارد بحثي مي شود، به تمام ابعاد آن اشراف دارد و از هيچ غث و سميني نمي گذرد. اما در كنار آن از ضعف هايي نيز رنج مي برد مثل:

الف: اختلاط روش فلسفي و فقهي: شيخ وقتي وارد بحث هاي تفسيري مي شود و آيه يا روايتي را پيش روي خود مي بيند، مثل فيلسوفي دقيق، تمام احتمالات ممكن در آيه يا روايت را شمارش مي كند. براي همين نيز براي سه كلمه «لا سهو في السهو» 18 احتمال مي شمارد! يا در تفسير آيه نباء دقت فرا عرفي را جايگزين فهم عرف كرده و مي فرمايد: آيه از نوع سالبه به انتفاء موضوع است. يعني وقتي فاسقي خبر نياورد، پس خبري در كار نيست! اين اختلاط، فراتر از يك مساله عادي فقهي بلكه يك خطاي بزرگ علمي است. همين امر باعث شد تا بعد از شيخ گفته شود: اجتهاد يعني چاه كندن با سوزن!

ب: توسعه شگفت آور اصول عمليه: توسعه اصول عمليه، به معناي ضعف فقاهت در يك مكتب فقهي است. زيرا به معناي اقرار به بن بست است. فقيه كسي است كه با ادله عقلي و نقلي مساله را پاسخ گويد و زود تسليم بن بست نشود. همان طور كه فقهاي قبل از شيخ كمتر بدان محتاج مي شدند. يا در معاصرين از آيت الله بروجردي(ره) زياد نقل شده است كه ايشان هم كمتر كارشان به اصول عمليه مي افتاد.

ج: دامن زدن به مسائل زائد علم اصول: جالب است بدانيد كه شيخ(ره) از جمله كساني است كه با صراحت مي پذيريد برخي مباحث مانند مقدمه الواجب هيچ اثري در هيچ فتواي فقهي ندارد ولي تعجب از اين است كه با اين حال، اولين اصولي شيعه است كه مقدمه الواجب را حدود 300 صفحه گسترش مي دهد!

2⃣مشي سياسي اجتماعي: اجتناب از فضاي سياسي اجتماعي و ايفاي نقش فرعي در فضاي عمومي جامعه اسلامي از مصائب هميشگي عصر غيبت كبري بوده و اختصاص به فقيه خاصي ندارد. البته اين بدان معنا نيست كه اين سو و آن سوي جامعه شيعي، فقيهي صداي دادخواهي برنياورد و از ملت رنج كشيده حمايتي نكند؛ بلكه مقصود اين است كه حوزه شيعه بما هو حوزه، به عنوان يك نهاد، دغدغه رسمي و شناخته شده اي در اين عرصه نداشته است.

مثلا: در مواجهه با رضاخان، حوزه قم يا نجف بما هو يك نهاد بزرگ، ظهور و بروز جدي نداشت گرچه شهيد مدرس(ره) سينه به سينه او مي ايستاد و مي گفت: مي خواهم كه سر به تنت نباشد! يا در ملي شدن نفت، حوزه قم نقش زيادي نداشت گرچه آيت الله كاشاني در وسط ميدان بود و خون دل مي خورد!

شيخ انصاري(ره) از جمله ساكت ترين فقهاي شيعه است. با اينكه مرجعيت ايشان مصادف شد با استعمارگري هاي انگليس و روس و پيدايش بابيت و بهائيت و جدا شدن برخي از مناطق از ايران و هزار مصيبت بزرگ ديگر، ولي صدايي از حوزه نجف بلند نشد و شيخ در قامت مرجعيت، ورود ممتاز و خاصي نكرد. حتي برخي آشنايان به تاريخ روحانيت بر اين باورند كه هيچ مرقومه اي از شيخ در طرد و نفي بابيت ثبت نشده است! در حالي كه بابيت به دنبال منسوخ كردن اسلام بود و مي رفت كه توفيقات گسترده اي را نصيب خود سازد.

گسترش اصل استصحاب در حد 600 صفحه، مقدمه الواجبي كه اذعان به بي فايده بودن آن دارد به 300 صفحه، نقل قول هاي خسته كننده و بي رويه در جاي جاي مباحث فقهي اصولي، نشان مي دهد كه ذهن شيخ اعظم(ره) خيلي هم درگير مسائل پيراموني خود نبوده است وگرنه بعيد است بتوان در آن فضاي درد آلود دنياي اسلام به اين مسائل پرداخت!

در هر حال اين نوشتار به دنبال تنقيص شخصيت شيخ اعظم(ره) نيست. تنها به دنبال اين نكته است كه نسل امروز بداند از كجا ضربه مي خورد و چرا حوزه ما هنوز هم كه هنوز است كمر راست نكرده است و در دوره قجري سير مي كند، گويي نه انقلابي شده و نه دنيا تغيير كرده است.

محمد تقي اكبرنژاد، 27 اسفند95

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

تأملي بر پاسخ گزنده دكتر علي مطهري

پدر شما جزو خوبان بود اما همه خوبان نبود!

چندي پيش مطلبي از استاد مطهري(ره) مبني بر اينكه روحانيت خود را نائب الامام مي داند ولي تنها در امور كم زحمت اما پرفايده مانند وجوهات شرعي و افتاء و امور حسبيه و... وارد مي شود اما از مسئوليت هاي سنگين اجتماعي شانه خالي مي كند و آن را به خود حضرت واگذار مي نمايد، توسط آقاي رسول جعفريان منتشر شد.

استاد عليدوست در نقد آن مطلبي را نوشتند و ابراز داشتند كه اين نوشته متعلق به دوران جواني و احساسات شهيد است. زماني كه ايشان در تهران با مصائب و گرفتاري هايي مواجه شدند، ناظر به طيف خاصي از روحانيت اين حرف ها را زده اند ولي ظاهر آن همه روحانيت را در بر مي گيرد. از سوي ديگر اين يادداشت ها مانند يادداشت هر انديشمندي، مواد خامي است كه روا نيست به نام او و بدون پردازش وي به چاپ برسد.

آقاي علي مطهري نيز در پاسخ ايشان با لحني گزنده بر اين نكته تاكيد مي كند كه اگر اين مساله را موجبه جزئيه بگيريد، مشكلي ندارد. يعني مقصود ايشان طيفي از روحانيت است نه همه آنها. از سوي ديگر نكته هاي ناب بسياري در يادداشت هاي شهيد است كه در كتاب هاي ايشان نيست و حيف است اهل فن از آنها محروم شوند.

آنچه بنده را واداشت تا در اين رابطه قلم بزنم، برخورد نامناسب آقاي علي مطهري با آيت الله عليدوست بود. بيان گزنده نسبت به ايشان از يكسو و زبان مبالغه و ستايش گري نسبت به پدر بزرگوارشان از سوي ديگر! بنده گرچه از اردتمندان به استاد شهيد هستم و ايشان را اسلام شناسي كم نظير مي دانم و ديدگاه هاي ايشان را درباره حوزه در اغلب موارد، درست مي دانم، با اين حال احساس مي كنم نكته سنجي هاي استاد عليدوست زير چكمه الفاظ گزنده آقاي مطهري خرد شدند. از اين رو نكاتي را خطاب به آقاي مطهري عرض مي كنم:

1: برادر بزرگوار، يادداشت برداري چيزي نيست كه اختصاص به استاد شهيد داشته باشد. هر اهل تحقيقي از اين كارها مي كند ولي بعيد مي دانم كسي از ايشان حاضر باشد، فيش ها و نكته هايي را كه در خلوت خود و براي خود نوشته، بدون پردازش به چاپ برسد. همه ما مطالب بسياري داريم كه گاه از سر درد و گاه از جهت اينكه براي خود مي نويسيم، در قيد و بند ملاحظه انعكاس بيروني آن يا افزودن توضيحات لازم نيستيم و فقط براي فرآموش نشدن مطلب آن را مي نويسيم. از اين رو هيچ گاه راضي نيستيم آن مطلب در معرض عموم قرار گيرد. برخي از اين يادداشت ها مثل عكس خانوادگي است. آسوده و بي تكلف و البته اختصاصي.

2: تا جايي كه بنده در مراجعاتم ديده ام، بخش عمده اي از اين يادداشت ها، نكته برداري هستند كه ضرري در چاپشان نيست و البته خير زيادي هم بر آن مترتب نيست. اما آن بخشي كه اختصاص به انديشه هاي استاد دارد، بي شك بخش اصلي آن در بيانات و نوشته هاي استاد وجود دارد. مثلا اگر شما سخنان استاد شهيد را درباره حوزه و وروحانيت در كنار هم بگذاريد، تحليل هاي جامع و كامل و البته تند و گزنده¬ اي را ارائه مي كند كه هيچ نيازي به يادداشت محل مناقشه نيست.

3: سخن آقاي عليدوست و برخي ديگر از دلسوزان اين است كه يا نوشته هاي خصوصي استاد را عمومي نكنيد يا دست كم گروه مورد اعتمادي را تشكيل دهيد تا يادداشت هايي را كه شائبه اختصاصي بودن دارد و مناسب نشر عمومي نيست و خود شهيد به حسب عرف پژوهش راضي به بيان بدون پردازش آن نيست، منتشر نشود.

اما سخن آخر اين قلم با آقاي دكتر علي مطهري اين است كه؛ آقاي مطهري جامعه متدين، انقلابي و حزب اللهي چه قبل و چه بعد از انقلاب، مخاطبان اصلي آثار پدر بزرگوراتان هستند. اين طيف شما را خلف صالح آن پدر نمي دانند! از اين رو دفاع مبالغه آميز شما از استاد شهيد نه تنها بر ارزش فكر و قلم و زبان ايشان نمي افزايد كه بي شك از آن مي كاهد!

در ضمن توجه داشته باشيد كه پدر شما جزو خوبان بود اما همه خوبان نبود! گاه طوري در مورد پدرتان سخن مي گوييد كه گويي نه مثل ايشان بوده و نه به اين زودي بناست پا به عرصه بگذارد! شما توجه نداريد كه آيت الله عليدوست جزو سرمايه هاي ارزشمند حوزه قم هستند و بي شك در برخي پژوهش ها بسيار جلوتر از پدرتان قرار دارند. نبايد با ايشان با ادبيات چاله ميداني سخن برانيد و از پدرتان مايه بگذاريد!

سلام و درود خدا بر شما.

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

از تخت هاي خسته و لرزان بپرسيد!

تخت هاي چوبي در روزهاي شهريه گاوصندوق اسرار حوزه هستند. يك سينه سخن دارند و رازهاي بسيار در دل!

اين تخت هاي خسته و دل شكسته، همچون پيران جهان ديده، ناله ها در دل نهفته اند، و اگر روزي زبان باز كنند و اندكي زان همه بسيار را بگويند، چه سرها كه در گريبان حسرت و تأمل فرو خواهند رفت!

با ما مي گويند: اگر چشم دل باز كنيد و پنبه غفلت از گوش جان برداريد؛ خستگي و فرسودگي ما به پرسش هاي ديرين و پيچيده شما پاسخ مي دهند.

آري؛ از اين تخت هاي چوبي و آفتاب خورده بپرس تا بگويند كه چرا و چگونه فقه دين به فقه احكام فروكاست و به حاشيه رفت؟

چگونه استعدادهاي درخشان و انگيزه هاي فراوان به محاق رفتند و اكنون از عهده حل ساده ترين مسائل جامعه برنمي آيند؟ اين چوب هاي خاموش به زبان اشاره با تو خواهند گفت كه چگونه متن به حاشيه رفت و حاشيه به متن آمد.

از اين تخت هاي لرزان بپرس تا بگويند چرا و با كدامين منطق، همه طلبه ها، از ضعيف و قوي و نابغه، بايد در همه كلاس ها حاضر شوند؟

چرا كسي كه سال ها زحمت كشيده است و از خواب و خور گذشته، و كوهي از استعداد و انگيزه و اميد است، بايد در تمامي دوره ها از مقدمات گرفته تا سطح، دوشادوش و در كنار طلبه اي بنشيند كه صمديه را هم درست نخوانده است! از او بپرس تا بگويد كه چرا غربال گري در حوزه غريبه است؟!

از اين تخت هاي چوبي و خسته بپرس تا بگويند چرا و با كدامين منطق، دروس عالي حوزه بايد در شلوغ ترين كلاس ها برگزار شود؟ و حال آنكه هر چه معارف و علوم، تخصصي تر مي شود، بايد در جمع هاي كوچكتري ارائه گردد.

از اين تخت هاي چوبي و خسته بپرس تا بگويند چرا و با كدامين منطق، در پايان هر بحث، از ثمره آن بحث مي كنيم و نه در آغاز آن! آيا وقتي در پايان بحثي آشكار مي گردد كه فايده اي بر آن مترتب نيست، چاره اي جز فايده تراشي هاي ذهني و دور از واقعيت هاي ملموس، باقي مي ماند؟ اين تخت ها با تو خواهند گفت در زمانه اي كه نيازهاي فوري و فوتي در جامعه و در ميان دينداران بيداد مي كنند، «ثمره علمي» همان «سرگرمي علمي» است و بس!

از اين تخت هاي چوبي و خسته بپرس تا بگويند چرا و با كدامين منطق در عصر تكنولوژي كه شتابان پيش مي تازد و صورت و سيرت زندگي را دگرگون مي كند و مجال انديشه و توقف را از همگان مي گيرد، باز هم بايد وامدار كتاب هاي چند صد سال پيش باشيم و دست از سيوطي، مغني، شرح لمعه، مكاسب و رسائل و كفايه برنداريم؟

آري، تخت هاي چوبي با تو خواهند گفت كه اي برادر، راهت را دور نكن. وقتي در عصر بانكداري رايانه اي، هنوز شهريه ها را دستي و در صف مي دهند، چه جاي اميدواري به آينده؟ تخت ها فرياد مي زنند كه آيا وقت آن نرسيده است كه دست از سر من برداريد و حقوق ماهانه را از باجه هايي بگيريد كه روزانه ميلياردها تومان و دلار و يورو را در كمتر از يك دقيقه، جابه جا مي كنند؟ فرياد مي زنند و سپس خاموش مي شوند و زير لب مي گويند:

نه! آنان كه دست از كتاب ها و روش هاي هزار سال پيش خود برنداشته اند، ما را نيز رها نخواهند كرد!

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

با حلوا حلوا گفتن، فقه شيرين نمي شود!!

چندي پيش آقاي دكتر مرتضي عزتي از مؤسسان و اعضاي هيئت مديره اقتصاد اسلامي، در برنامه اي تلويزيوني ابراز داشت كه معلمان ديني بايد در عرصه دين نظر بدهند نه در ساحت اقتصاد! او با اين بيان خود به يكي از مراجع تقليد جسارت كرد. بي شك اين سخن آن هم در رسانه ملي، خبط بزرگي است و در آن شكي نيست.

ضمن تقدير از همه كساني كه نسبت به اين مسأله واكنش نشان دادند تا از ساحت حوزه و عالمان دين دفاع كرده باشند، جا دارد اين سؤال را از خود بپرسيم كه چرا اين اتفاق افتاد؟

اغلب ما در اين موارد برافروخته شده و ابراز احساسات مي كنيم. مثلاً بلند بلند مي گوييم كه: «آقاي كذا! خودت اقتصاد را نمي فهمي! فقه شيعه پاسخ گوي تمام نيازهاي بشر در تمام ادوار است! اينها نشان از بي خبري تو از دين مي دهد!» يا مي گوييم: «مرجعيت شيعه در طول تاريخ در تمام مسائل ريز و درشت ورود كرده و با موضوع شناسي دقيق و عالمانه پيچيده ترين تحليل ها را ارائه كرده است!» يا باز مي گوييم: «فقهاي ما صدها سال است كه درباره مكاسب و متاجر بحث كرده و سخن گفته اند. حتي زماني كه اقتصاد به معناي مصطلح آن نبود، فقهاي ما اقتصاددان بوده اند!»

شما را نمي دانم، حقير به عنوان طلبه اي كه از بُن دندان به جامعيت و حاكميت دين باور دارد، از تكرار اين حرف ها شرم دارم. خيلي وقت ها خجالت مي كشم. بلند بلند بگويم كه فقه ما قدرت مديريت همه جانبه جامعه انساني را دارد. از اقتصاد و سياست گرفته تا فرهنگ و جامعه شناسي و... اين شرم از ترديد در باورها نيست. بلكه از كم كاري خودمان است! از اين است كه مي دانم كه هم دانشگاهيان هم مديران و هم مردم كوچه و بازار آن قدر اين حرف ها را از ما شنيده اند و پشتوانه اي از عينيت براي آن نيافته اند كه حالشان از آنها به هم مي خورد. تا كي مي شود با حلوا حلوا گفتن فقه را شيرين جلوه داد. اگر فقه ما پاسخ گوست، پس كو اين پاسخ گويي؟! اگر دين جامعيت دارد-كه البته دارد- كو اين جامعيت؟! اگر دين درونمايه هاي حاكميت را دارد، كجاست آن درونمايه هاي فاخر؟! اشكال بزرگ روشنفكران بر ما همين است كه شما فقط شعار مي دهيد، كو عينيت اين شعارها؟! جامعه بشري تا كي بايد دلش را به اين شعارهاي شيرين خوش كند و منتظر بماند تا شما واقعيت آنها را نشان دهيد؟!

وقتي حوزه ما هنوز هم كه هنوز است، در مكاسب شيخ انصاري(ره) سير مي كند و از بيع عذره و كلب و خنزير دست نشسته است و در اينكه معاطات بيع است يا اباحه در تصرف ترديد دارد و در اصول فقه خود هنوز در اوليات زندگي بشر يعني حجيت خبر ثقه و امثال آن سال ها به بحث مي نشيند و مسائل زائد را با لذتي مثال زدني راست و چپ مي كند و بر طولاني شدن دوره اصولش فخر مي فروشد، چه اميدي بر تكرار نشدن جسارت ها وجود دارد؟

برادران من! وقت آن رسيده است كه هم ما و هم بزرگان ما باور كنند كه مردم خواه فرهيخته باشند خواه عامي از كلي گويي ها ما خسته شده اند. اينكه ربا حرام است، نص صريح قرآن است و نياز به هيچ اجتهادي ندارد، اينكه ما اقتصاد مبتني بر نفي فاصله طبقاتي مي خواهيم، از فطريات العقول است و نياز به ارشاد بزرگان ندارد. جامعه ما امروز نيازمند راه كارهاي اقتصادي است. جامعه ما حق دارد از خود بپرسد: اين آقايان كه وجوهات را مصرف مي كنند و صدها سال است خود را متولي دين مي دانند و مي گويند دين عهده دار همه امورات خلق الله است، چرا يك طرح جامع اقتصادي راه گشا براي معضلات اقتصادي كشور بيرون نمي دهند؟

برخي مي گويند مكاسب شيخ مقدمه ورود در مسائل اقتصادي جديد است! گيرم اين حرف درست باشد، نمي دانم كي ما از اين مقدمه رها شده و به ذي المقدمه خواهيم رسيد؟!

اي كاش مادر حوزه فرزندان بيشتري از جنس شهيد صدر(ره) مي زاييد تا به جاي شعار دادن و كلي گويي، با مسائل جامعه اسلامي مسئولانه برخورد مي كردند و با ذهن نظام ساز خويش، فكري به حال انقلاب اسلامي و مردم فلك زده مي نمودند. لعن و نفرين خدا بر كساني كه آن نور ديده را با خون خويش غسل دادند.

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

آقايان جامعه مدرسين! شما را به خدا، به داد حوزه برسيد!!

بي شك جامعه مدرسين پس از نهاد مرجعيت، عالي ترين نهاد حوزوي و اثرگذارترين آن است و از بدو تأسيس تاكنون خدمات شاخصي را در عرصه دين و سياست در كارنامه خود دارد. بحمد الله تركيب جديد هيأت رئيسه اين نهاد، نويد حركت هاي انقلابي تري را مي دهد. به يمن شروع به كار تركيب جديد، لازم بود نكاتي را از زبان عموم طلاب و اساتيد جوان خدمت اعضاي محترم به عرض رسانم؛

انقلاب اسلامي به عنوان نماد اسلامي سياسي در برابر دو قطب شرق كمونيست و غرب ليبرال، پا به عرصه زندگي انسان قرن بيستم گذاشت. با اين ادعا كه خداي متعال شخصاً متولي ارائه برنامه براي انسان در همه ابعاد اوست و اولياي او مأمور به اجراي آن هستند و در فقدان ايشان نيز فقهاي جامع الشرايط مي توانند اين رسالت خطير را به انجام رسانند. تا اينجاي داستان شيرين است اما چيزي كه كام هر متشرع آگاهي را تلخ مي كند اين است كه انقلاب اسلامي يك شمشير دو لبه است كه اگر غفلت كنيم دست خود دين را قطع خواهد كرد. زيرا همان طور كه شكست اتحاد جماهير شوروي بشريت را به اين نتيجه رساند كه كمونيست به آخر خط رسيده است و گريزي از ليبراليسم غربي نيست، بي شك ناكارآمدي جمهوري اسلامي و خداي نكرده زمين خوردن آن نيز مهر تأييدي خواهد بود بر مدعيان ناتواني دين از اداره جامعه! اينجاست كه به تعبير امام راحل عزيز اسلام تا قرن ها نمي تواند سر برآورد.

حال بايد از خود بپرسيم كدام نهاد در اين مرز و بوم بيشترين مسئوليت را در قبال انقلاب اسلامي دارد؟ سپاه و بسيج، صدا و سيما، دولت، مجلس يا قوه قضائيه!؟ يا حوزه علميه به عنوان متولي دين! همان نهادي كه با عَلَم دين انقلاب كرد و فضاي سياسي را به دست گرفت و اين انتظار را در همگان پديد آورد كه بناست دين حكومت كند!

پس از انقلاب دو مشكل عمده پيش روي ما بوده است.

1⃣ ارائه طرح دولت اسلامي بر پايه كتاب و سنت به گونه اي كه در ميدان عمل راهگشا باشد.

2⃣تربيت نيروي متعهد به دولت اسلامي.

بي شك اگر اين اتفاق نيفتد، جمهوري اسلامي ايران در نزد خداي متعال عزيزتر از دولت پيامبر خاتم محمد مصطفي(ص) و امير مومنان علي(ع) نيست.

با اين مقدمه بايد از خود بپرسيم كه آيا حوزه ما در چهار دهه گذشته، در مسير ياد شده حركت كرده يا بر داشته هاي پيشين خود اصرار ورزيده است؟!

برادران بزرگوار و اساتيد گرام، به خداي واحد قهّار قسم، حال و روز حوزه قم بسيار وخيم تر از آن است كه در بيان آيد!

امروز طيف وسيعي از طلاب عزيز كه با عشق خدمت به امام عصر(عج) وارد حوزه شدند، گرفتار افسردگي علمي شده اند! سردرگمي طلاب جوان، اميد به آينده روشن را از آنان ستانده است. اغلب از خود مي پرسند: «بالاخره سرنوشت ما در اين حوزه به كجا ختم خواهد شد؟» شلاق فقر تن طالبان علم را سرخ كرده و از حياي دينداري مانند مردم داد و فغان نمي كنند وگرنه بايد هر صبح و شام در فيضيه و دارالشفاء شاهد تجمع هاي اعتراض آميز مي بوديم!به كدامين جرم طلبه ها بايد سياهي لشكر درس هاي خارج و كفايه و مكاسب باشند، در حالي كه اغلب با آنها ارتباط نمي گيرند و در دل هوس معارف ديگري را دارند و آينده خويش را در ميادين ديگري جستجو مي كنند.

عاجزانه و صادقانه تمنا مي كنم از كنار اين پرسش ها به راحتي نگذريد..

با كدام منطق همه طلبه ها بايد در يك نظام آموزشي با يك خوراك علمي به صف شوند و تا كي دم برنياورند؟ آيا جامعه ما فقط فقه و اصول آن هم با محتواي چند صدساله را لازم دارند و بس؟! آيا طلبه هاي ما محصول مكانيكي يك كارخانه هستند و از حيث استعداد و علايق و گرايش ها يكسانند و خنثي؟! چرا با علم به اينكه تبليغ كار اصلي حوزه هاي علميه است، طلبه هاي تبليغي نماد طلبه كم سواد هستند و مجبور به تحصيل در نظامي كه تنها براي اجتهاد به معناي خاص آن طراحي شده است؟ آري اگر ماهي گمان برد كه بالا رفتن از درخت هنر اوست، يك عمر با خفت زندگي خواهد كرد!

گيرم در مشروعيت فلسفه ميان مراجع اختلاف است، چرا كلام كه مورد اتفاق ايشان است و قرآن كه حبل المتين خداي متعال است، هنوز هم كه هنوز است كمتر از احكام فرعي فقهي به حساب مي آيد و در عرض آن و در كنار آن به رسميت شناخته نمي شود؟

پس؛ شما را به خدا به داد حوزه برسيد...

خداي بزرگ را به شهادت مي طلبم كه غرضي جز بيان خون دل طلاب و اساتيد جوان نداشتم و از اينكه خاطرتان را مكدر سازم، برحذر بودم.

سلام و درود خدا بر خادمان صادق دين.

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

حرمت امامزاده را دريابيم!

عصر روز يكشنبه، قرآني در ابعاد 141 در 91 سانتيمتر، توسط آيات عظام جوادي آملي و مكارم شيرازي(دامت تأييداتهم) رونمايي شد. در اين قرآن 100 كيلويي، از 1.5 كيلو طلا و 20 كيلو نقره و 78.5 كيلو مس استفاده شده است.

در اين نوشتار مي خواهيم به اين پرسش بپردازيم كه آيا نگارش قرآن با طلا، احترام به قرآن و تكريم آن است تا توسط بزرگان دين از آن تجليل شود؟!

قرآن كريم، به عنوان ثقل اكبر و نور و مصباح و هدايت خداي متعال براي عبور از عالم ماده به عالم معنا؛ از محتوا، هنر و قالب خاصي بهره مي برد. اگر اين تناسب به هم بخورد، نه تنها خدمتي صورت نگرفته، بلكه بايد آن را يك انحراف و ظلم به قرآن ناميد.

اگر بپذيريم كه قرآن كتاب انذار و تبشير است، كتاب إعراض از دنيا و اقبال به آخرت است، كتاب دعوت به زهد و پارسايي و اجتناب از زخرف دنيا و زينت هاي فريبنده آن است؛ پس بايد بپذيريم كه حتي آهنگ تلاوت قرآن نيز بايد در خدمت انتقال همين مضمون باشد. از اين روست كه اهل بيت(ره) امر كردند كه قرآن را با صداي حزين بخوانيد، چراكه با حزن نازل شده است! از اين رو اجازه تغنّي به آن را ندادند. گرچه تغنّي في حد نفسه در نزد مردم، همان ترانه دلنشين است.

باز به همين جهت است كه از تزيين قرآن به مظاهر مادي نهي كردند. زيرا اين كتاب، كتاب اعراض از ماده است و نبايد خود اسير ماده شود. پيامبر اسلام(ص) در گفتاري با سلمان فارسي(ره) از زمانه اي خبر مي دهد كه قرآن را با طلا مي نويسند! در حالي كه دل هايشان از قرآن اعراض كرده است. از قارياني خبر مي دهد كه با صداي خوش آن را تلاوت مي كنند و ظاهري فريبنده دارند و دل هايي آلوده به گناه! باز براي همين است كه حتي از تزيين مساجد كه بستر عبادت و تلاوت قرآن است، نهي مي شود و عمارت ظاهري آن و غفلت از رسالتش را، از نشانه هاي آخر الزمان مي شمارند!

با اين حساب، نبايد از خود بپرسيم كه نوشتن قرآن با طلا چه تناسبي با اهداف و محتواي عالي آن دارد؟

آيا ما بايد مقهور ذوق و سليقه هنرمندان باشيم تا هر روز ما را با مخلوقات ذهن خويش در برابر عمل انجام گرفته بگذارد؟! راستي نوشتن يك سوره از قرآن بر روي يك دانه برنج، چه هنر نمايي است كه از آن تكريم كنيم؟ اين ها بيشتر تحقير قرآن است و انحراف در آن و بدعتي كه پيامبر مكرم اسلام(ص) پيشاپيش از آن خبر داده اند!

بنابراين خدايي نكرده كاري نكنيم كه حرمت مرجعيت شكسته و از قدر و منزلت آن در نزد مردم كاسته شود. مردم، مرجعيت شيعه را به عنوان نماد زهد و بي اعتنايي به زخارف دنيا مي شناسند و انتظار ندارند كه قرآن مطلّا، آن هم در شرايط تحريم و نداري و گرفتاري مردم، به دست مراجع شيعه رونمايي شود و احتمالا چندي بعد در خانه يكي از اشراف داخل كشور يا امراي عرب، زينت بخش اتاق هاي مجللشان گردد!!

محمد تقي اكبرنژاد، 23 فروردين96

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

از صف طولاني ثبت نام رياست جمهوري تا صف هاي بلند شهريه!!

ثبت نام رياست جمهوري در ايران عزيز ما از همان آغاز هميشه با حاشيه هايي گاه پر رنگ تر از اصل همراه بوده است. از نام نويسي پيرمردي كه ادعاي پيغمبري و وحي دارد تا نوجوان 15 ساله و دلقك و رزمي كار و ... هر انساني بدون نياز به هيچ آموخته سياسي بلكه با اتكا به وجدانيات خود در مواجهه با اين پديده از خود مي پرسد، اين چه بساطي است؟! چرا ثبت نام رياست جمهوري يك كشور بزرگ نبايد ضابطه داشته باشد؟! چرا كه از نظر او روشن است كه نامزدي رياست جمهوري لابد بايد حداقل شرايط قطعي داشته باشد تا همان ملاك ثبت نام قرار گيرد. مثل تحصيلات، سن و سال، سابقه اجرايي و اموري از اين دست!!

جالبتر اينكه در تمام دوره هايي كه به سن بنده مي خورد، همين صحنه هاي خجالت آور تكرار شده و در تمام اين مقاطع برخي رجال سياسي و ديني به اين وضعيت اعتراض كرده اند كه چرا اين قانون اصلاح نمي شود. با اين حال دوباره چهار سال مي گذرد تا مي رسيم به رياست جمهوري بعدي و دوباره آش همان آش و كاسه همان كاسه!

البته چيزي كه قلب مرا تشفّي مي دهد اين است كه ما از پيش براي مشاهده اين مسائل واكسينه شده ايم! زيرا در حوزه خودمان آنقدر از كارهاي واضح البطلان در عين حال بسيار مهم و حياتي ديده ايم كه نگو و نپرس!

مثلا:

صف هاي طولاني شهريه............. و به صف كردن اساتيد فاضل و طلاب ارجمند براي گرفتن پنجاه تومن از اين و صد تومان از آن با يك من ريش و عمامه!

يا تاكيد بر كتاب هايي كه گاه چند قرن از زمان نگارش آنها مي گذرد!!

يا اشتغال به كتابي مثل مكاسب با محتواي اقتصاد دويست سال پيش و اينكه از اين همه استاد مكاسب يك طرح اقتصادي براي اين كشور در نمي آيد!!

يا اصرار بر فقه و اصول؛ بَلغَ ما بَلغَ، براي همه استعدادها و گرايش ها و به حاشيه راندن بقيه رشته ها با همه ضرورتي كه دارند.

سوال بنده از بزرگاني كه به صف هاي طولاني رياست جمهوري معترضند اين است كه كدام يك از اينها عجيب تر است. اينجا كه نه حزبي است و نه فضاي سياسي و بي تقوايي هاي رايج در آن. اينجا حوزه است. حوزه اي كه پر است از علماي حق طلبي كه جز حق نمي جويند و بندگان صالح خدا. راستي اين است مدينه فاضله و تجسم تفكر فقهي شيعه!

به خداي يگانه قسم كه اگر حوزه را تجسّم فقه شيعه مي دانستم، از تشيع رويگردان مي شدم!!!

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

ديروز جاي متهم و شاكي عوض شد!!

جناب آقاي خاتمي شما به عنوان نماينده شوراي عالي متهم وضع موجود حوزه هستيد!

متهم به كم كاري، بي تدبيري، فرصت سوزي....

ديروز 1396/01/31همايش ملّي حوزه انقلابي در سالن همايش هاي دارالشفاء برگزار شد. جناب آقاي خاتمي سخنران اصلي اين همايش بود. ناظر به محتواي سخنراني ايشان چند سؤال در ذهن بنده ايجاد شد كه صادقانه از ايشان مي پرسم.

1⃣: جناب آقاي خاتمي حضرتعالي از اعضاي هيئت رئيسه جامعه مدرّسين هستيد. اگر امروز حوزه ما به حدّ هشدار رسيده و مقام معظم رهبري نسبت به انقلاب زدايي حوزه اعلام خطر مي كنند، مقصر كيست؟ آيا غير از اين است كه يكي از وظايف ذاتي جامعه مدرّسين تحول در حوزه در راستاي اسلام انقلابي و تأمين نيازهاي نظام اسلامي است؟ مگر سوق دادن حوزه به سمت آرمان هاي انقلاب اسلامي و پالايش آن از تفكر سكولاريسم جزو رسالت هاي آن نبوده است؟

2⃣: حضرتعالي خود از اعضاي شوراي عالي حوزه هستيد، آيا نسل امروز حوزه نبايد بپرسند، شوراي عالي در طول دهه هاي گذشته كجا بود كه امروز خطر سكولاريزه شدن حوزه با همه وجود احساس مي شود؟ شوراي عالي در راستاي اهداف نظام اسلامي چه تغييراتي در نظام آموزشي، پژوهشي، تربيتي و تبليغي حوزه در نظر گرفته است و كدام تحول را پيگيري كرده است؟

جناب آقاي خاتمي؛ برادر بزرگوار؛ گويا در همايش ديروز جاي متهم و شاكي عوض شده است! حضرتعالي به عنوان نماينده جامعه مدرسين و شوراي عالي متهم وضع موجود حوزه هستيد نه شاكي از آن! متهم به كم كاري، بي تدبيري، فرصت سوزي، ناديده گرفتن ظرفيت هاي بي بديل نظام اسلامي براي تحولات عميق در علوم اسلامي...

شما به جاي اينكه در اين همايش از جان گرفتن سكولاريسم اظهار نگراني كنيد يا انتظارات نظام از حوزه را بشماريد، بايد از فعاليت هاي جامعه مدرسين و شوراي عالي گزارش مي داديد. مي گفتيد كه چه برنامه هاي عملياتي داشته و داريد. البته نه به رسم دولت آقاي روحاني! بلكه گزارش هايي كه اساتيد و طلاب حاضر در جلسه با همه وجود تأثير آنها را احساس كنند. شما بايد پاسخ گوي اين سؤال مي بوديد كه چرا پس از قريب به سه دهه از مطالبات رهبري از حوزه براي تحول در راستاي نظام آموزشي، محتواي علمي، ساز و كار تبليغي و پاسخ گويي به مسائل مورد ابتلاي جامعه و نظام اسلامي هنوز كار شاخصي انجام نگرفته و حوزه ما بر گذشته خود پاي مي فشارد و در برابر هر حركت تحولي مقاومت مي كند!

شما بايد پاسخ مي داديد كه چرا در حوزه ما تنها يك رشته تحصيلي بر همه استعدادها و علاقه ها و گرايش ها تحميل مي شود؟! طلبه هاي مشتاق به تبليغ به چه جرمي بايد پاي مكاسب و رسائل و كفايه يا درس خارج بنشينند؟ چرا كلام و فلسفه و ساير رشته هاي علوم انساني در حوزه ما متروك است؟ چرا سخني از هنر نيست؟ چرا فكر و ذكر همه آقايان چيزي جز چند دست كتاب تاريخ گذشته نيست؟

برادر من؛ شما بايد پاسخ مي داديد كه چرا طلبه ها اغلب تصور روشني از آينده خود ندارند؟ چرا گرفتار افسردگي علمي شده اند؟ چرا حوزه قم، طلبه ها را احتكار كرده و جامعه محتاج به هدايت را رها! چرا زمينه هاي بازگشت طلاب به جامعه هدف را فراهم نمي آورد؟

شما بايد پاسخ دهيد كه چرا به جاي توجيه بزرگان حوزه نسبت به ضرورت هاي پيش رو و گرفتاري هاي طاقت فرساي طلاب و اساتيد جوان، يكسويه فشار را بر طلاب و اساتيد مي آوريد؟

متأسفم از گفتن اينكه اين همايش ها تبديل به پوششي براي كم كاري هاي آقايان شده است تا به جاي پاسخ گو بودن در برابر بي تدبيري ها و كم كاري ها، سخن برانند و شعار بدهند و در مسند شاكي، متهم خيالي را نشانه بروند.

محمد تقي اكبرنژاد

1396/2/1

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

حسن روحاني فرزند اصيل حوزه!!

جوابيه استاد اكبرنژاد به بيانيه جمعي از اساتيد قم

دولتي كه بر ليبرال بودن خود پاي مي فشارد و بر طبل سكولاريزم مي كوبد، چه شايد كه مجري اسلام سياسي و مكتب اهل بيت(ع) باشد!

تعدادي از اساتيد حوزه در دفاع از حسن روحاني، بيانيه اي را منتشر ساختند پر از تناقض و تهافت. در اين بيانيه آمده است:

«انقلاب اسلامي و نظام برخاسته از آن كه نقطه عطفي در تاريخ معاصر ايران و جهان است، به آزموني بزرگ براي نشان دادن كارآمدي دين و ظرفيت هاي مكتب اهل بيت عليهم السلام در اداره جامعه و ارتقاء و تعالي فرهنگ و اخلاق بشريت تبديل شده است.»

آنگاه ابراز نگراني شده است كه چهره رحماني اسلام در زمان ما مخدوش شده است و نيازمند ترميم است و اين ترميم كار سيد ابراهيم رئيسي نيست، بلكه كار شيخ حسن روحاني است! بايد از ايشان پرسيد: اگر هدف انقلاب «نشان دادن كارآمدي دين و ظرفيت هاي مكتب اهل بيت(ع) » است، آقاي روحاني چه نسبتي با آن دارد؟! كسي كه معتقد است حكومت اسلامي رسالتي در باب بهشتي كردن مردم ندارد! پليس حق ندارد در حوزه اجراي دين دخالت بكند! ماهواره و اينترنت و ساير عناصر ارتباطي و شبكه هاي اجتماعي مطلقاً بايد آزاد باشند و دخالت حكومت در اين عرصه ها درست نيست! يا كسي كه معتقد است بايد منشور حقوق بشر را بپذيريم و زير بار سند 2030 يونسكو مي رود و در نتيجه آن، سخن گفتن از حسين فهميده و قيام امام حسين(ع) ترويج خشونت است و بايد از كتاب هاي درسي حذف شود. آموزش جنسي از همان اوان تحصيل آغاز گردد! يا در سياست خارجي معتقد است كه بدون بستن با كدخدا نمي شود حكومت كرد!

سؤال بنده صريح و شفاف از اين آقايان آن است كه چه نسبتي ميان اين چند فقره با نشان دادن كارآمدي دين و ظرفيت هاي مكتب اهل بيت(ع) يافته اند كه سينه چاك پا در ميدان گذاشته و بر رسوايي مشاركت در فتنه 88 افزوده اند!؟ دولتي كه بر ليبرال بودن خود پاي مي فشارد و بر طبل سكولاريزم مي كوبد، چه شايد كه مجري اسلام سياسي و مكتب اهل بيت(ع) باشد!

بله اگر اسلام رحماني، اسلامي است كه كربلا را ميز مذاكره مي داند و عاشورا را روز مذاكره مي شمارد، يا انفعال در برابر دنياي زر و زور را فتح الفتوح خود مي خواند يا دست اندازي در بيت المال و حقوق هاي نجومي را حق مديران مي شمارد، بي شك در اين فرض آقاي روحاني نماينده اسلام رحماني است نه علي بن ابيطالب(ع) تا بماند به سيد ابراهيم رئيسي!

از اين برادران حوزوي خود مي خواهم قدري تأمّل كنند كه بعد از امام (ره) از كجا تا به كجا غلتيده اند و چه نسبتي ميان شعارها و رفتارهاي سياسي قبل از امامشان با امروز مي يابند؟

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

من از شما نا اميد نشده ام!

پاسخ استاد اكبرنژاد به يادداشت ارسالي يكي از كاربران

شما راست مي گوييد اميدي به بزرگان حوزه نيست. بزرگان حوزه يا در جريان تحولات دنياي ما نيستند و از تغيير نيازها و ذائقه ها خبر ندارند و از سيل عظيم استعدادها و تنوع خيره كننده گرايش ها بي خبرند؛ و يا اينكه اينها را مي دانند اما گرفتار ملاحظاتي هستند كه براي نسل ما قابل درك نيست! براي گفتن كلمه حق به قدري حساب و كتاب مي كنند و مي سنجند كه در نهايت به مخفي كاري و سكوت و سكون مي رسند. همان طور كه معصوم(ع) فرموده بود: «آفت دور انديشي ترس است!»

آري؛ من از بزرگان حوزه با همه فضل و كمالشان نا اميدم. اما اين بدان معنا نيست كه از تحول حوزه هم نا اميد باشم. نخير! بنده با همه وجود به تحول حوزه اميدوارم.

اميد من به طلبه هاي جواني است كه دنيايي از شور و شعور را در قلب و سينه خود جا به جا مي كنند. اميد من به اين است كه روزي طلبه هاي عزيز و برادران بزرگوارم جسارت آن را بيابند و كتابي را كه قبول ندارند، نخوانند و در كلاسي كه از آن خوشه چيني نمي كنند، شركت نكنند. اميدوارم به روزي كه هر كدام از طلاب و اساتيدي كه نسبت به وضع اسفبار حوزه احساس خطر مي كنند، كاغذ و قلم بردارند و به بزرگان حوزه نامه بنويسند و تحليل خود را از مسائل جاري حوزه خدمتشان ارائه دهند. بي شك بزرگان حوزه مجسمه تقوا هستند و اگر با نوشته هاي صادقانه و مشفقانه مواجه شوند، همراهي خواهند كرد.

محمد تقي اكبرنژاد

يادداشت ارسالي كاربر محترم

https://t.me/feghahat/3458

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

آقاي روحاني به كجا چنين شتابان...

جناب آقاي روحاني رئيس جمهور محترم در ديدار با اساتيد و پزشكان مطلبي را در باب مشروعيت ولايت بيان داشتند و مدعي شدند كه دموكراسي و انتخابات هديه غرب نيست. بلكه اين مساله در همان آغاز در دين اسلام ديده شده است و حضرت امير(ع) نيز با راي اكثريت ولايت يافتند و مشروعيت حكومت خود را مديون اقبال عمومي مي دانستند! در تحليل سخنان رئيس جمهور تنها چند پرسش را خطاب به ايشان مطرح مي كنيم:

1. آقاي روحاني بايد پاسخ بگويند كه اساسا منشاء شقاق در صدر اسلام چه بود؟ چه شد كه فئه و گروهي به نام شيعه از اكثريت جامعه آن روز جدا شد؟ زيرا خليفه اول با دموكراتيك ترين شيوه ممكن در آن زمان انتخاب شد؛ بزرگان مدينه از انصار و مهاجرين دور هم در زير سقيفه بني ساعده جمع شدند و خليفه بعد از پيامبر اسلام را به شور گذاشتند و پس از گفتگوهاي نفس گير، مهاجرين برتري خود را ثابت كردند و ابوبكر را به خلافت برگزيدند.

2. آقاي روحاني بايد پاسخ بدهند كه منشاء نارضايتي حضرت صديقه كبري(س) از خلفاء و اصحاب پدر بزرگوارشان چه بود؟ چرا ايشان به مسجد آمد و براي مردان انصار و مهاجر خطبه خواند و چرا به ايشان اهانت شد و چرا ايشان تا زنده بود اجازه نداد از حضرت امير(ع) براي خليفه اول بيعت بگيرند؟ در حالي كه خليفه اول با يك روش دموكراتيك انتخاب شده بود؟

3. آقاي روحاني بايد پاسخ بدهند كه چرا امام صادق(ع) مراجعه به حاكمي را كه بيعت مردم را دارد، عين مراجعه به طاغوت مي شمارد و مي فرمايد: اگر حقت را با دست آنان بگيري، سحت است! آنگاه فقيه جامع الشرايط را در مقابل او قرار مي دهد؟!

4. آقاي روحاني بايد پاسخ دهند كه اگر مقصود امام(ع) از جمله «لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطْوَعُكُمْ لِمَنْ‌ وَلَّيْتُمُوهُ‌ أَمْرَكُمْ‌ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيراً خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرا» پذيرش مشروعيت بخشي راي مردم است، پس چرا ايشان در فقرات پيش از آن تصريح مي كنند كه: بدانيد كه اگر من ولايت شما را بپذيرم آن طور عمل مي كنم كه خود درست مي دانم و به سخن كسي توجه نمي كنم و به عتاب كسي اعتناء نخواهم كرد! «وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أُصْغِ إِلَي قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتْبِ الْعَاتِبِ» اگر واقعا ايشان مردم را مشروعيت بخش مي دانند، پس چرا در حكومت خود تنها به علم خود عمل مي كند و گوش به سخن و عتاب كسي نمي سپارد؟

سخن در اين باب بسيار است و اين مجال را وسعت آن نيست. البته از كسي كه عاشورا را صحنه مذاكره مي شمارد و در زمان مذاكره بر طبل خالي خزانه مي كوبد و با بن هاي كالا مردم را در برابر فروشگاه ها به صف مي كند، بيش از اين انتظاري نيست. من در شگفتم چگونه اجتهاد ولو متجزي ايشان توسط شوراي نگهبان تاييد شده است!؟

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

آفتابه چي؟!

يادداشت روز استاد محمد تقي اكبرنژاد

با درخواست وام بنده موافقت به عمل آمد. پيامكي روي صفحه گوشيم نقش بست. به مركز خدمات مراجعه كردم. كارمند مربوطه در كمال ادب پرسيد: اجاره نامه تان بنگاهي است يا دست نوشته؟! عرض كردم: بنگاهي است، ولي تمديد آن را پشتش به صورت دستي نوشته و امضاء كرده ايم. گفت: يا از بنگاه بخواهيد كه تمديد دستي را مهر كند اگر هم براي اين كار پول مي خواهد، همان دست نوشته را ببريد فيضيه مجمع نمايندگان طلاب مهر كند، بعد بياوريد!

با تعجب گفتم: برادر من؛ مجمع نمايندگان طلاب هم مثل شما! تا جايي كه مي دانم آنها درباره صحت و سقم اين دست نوشته تحقيقي نمي كنند. آنها هم مهر و امضايي مي كنند و بس! بنابراين اين مهر و امضاء چه كاشفيتي براي شما دارد و مثلاً چه مشكلي را حل مي كند؟!

بيچاره كارمند كه گويا با سوال بغرنجي مواجه شده باشد، چشمانش را گرد كرد و در چشمانم خيره شد و گفت: من هم نمي دانم ولي بنده بايد طبق قانون عمل كنم. آن وقت در حالي كه برگه اي را بالا آورده بود، ادامه داد: ملاحظه بكنيد به ما ابلاغ شده است كه دست نوشته يا توسط بنگاه و يا توسط مجمع نمايندگان طلاب امضاء شود. از آن كارمند با ادب و با حوصله خداحافظي كردم اما اين سوال هنوز دست از سرم بر نداشته بود كه؛ ثم ماذا؟!

در اين خيالات بودم كه ناگاه به ياد داستان مرد آفتابه چي افتادم. دوستي تعريف مي كرد: قديم ها كه هنوز توالت هاي عمومي لوله كشي نداشت، شخصي متولي آفتابه مي شد و آنها را مدام پر مي كرد و پشت سر هم رديف مي كرد تا مردم بردارند و بروند. ناگاه مردي با عجله وارد شد. معلوم بود كه حال خوشي ندارد! با سرعت به سمت رديف آفتابه ها رفت و يكي را برداشت و خيز برداشت تا وارد يكي از توالت هاي خالي شود. پيرمرد آفتابه دار ايست داد! مرد بيچاره از حركت ايستاد! با تعجب گفت: بله، قربان مشكلي پيش آمده؟! پيرمرد كه چشمش از احساس پيروزي غرق غرور شده بود، جواب داد: بله آقا، آن آفتابه را بگذاريد و آن يكي را برداريد؟! مرد مستأصل و بيچاره كه حال و روز خوشي هم نداشت با شگفتي بيشتر گفت: پدرجان چه فرقي مي كند آفتابه آفتابه است اين يا آن يكي؟! پيرمرد لبخند تمسخري بر لبانش نقش بست و گفت: اگر بناست هر كسي كه از راه رسيد، هر آفتابه اي كه دلش خواست بردارد، پس من چه كاره ام؟!

بله راستي اگر مجمع نمايندگان طلاب براي وصل شهريه طلبه هاي فلك زده، بدون كمترين شناختي از آنها، برگه ها را مهر و امضاء نكند يا براي گرفتن وام مركز خدمات بدون بررسي، اجاره نامه ها را تاييد نكند، پس چه كند و موجوديتش را چگونه اثبات نمايد؟!

محمد تقي اكبرنژاد

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

چه بايد كرد وقتي گوشي براي شنيدن نيست...

كمتر كسي به اندازه بنده با اساتيد سطوح عالي به گفتگوي علمي نشسته و از آنها براي تحول علمي و ساختاري حوزه استمداد طلبيده است.

كمتر كسي به اندازه نويسنده تلاش كرده تا دور از هياهوي رسانه ها و تجمعات حتي همايش ها و نشست ها، دغدغه هاي تحولي نسل خويش را با مسئولان عالي حوزه به گفتگو گذارد.

مدير سابق، هنوز بيش از يكسال از مديريتشان باقي بود كه قول مساعدت دادند. تيمي كه بر روي بسته اجتهادي كار كنند و پيش از چاپ نظراتشان را ارائه دهند.

يا آن عضو محترم شوراي عالي حوزه قم، بسته اجتهادي را پيش از چاپ آن خواستند تا با همكاري شورا اين بسته را به بررسي بگذارند.

اما تا امروز هيچ اقدامي در اين راستا شكل نگرفت و هيچ نشست علمي رخ نداد!

وقتي همايش گرفتيم تا مكتب شيخ انصاري(ره) را نقد كنيم، گفتند: به شيخ توهين شد! بايد جلوي استمرار جلسات را بگيريد! امسال براي بررسي زوائد اصول فقه به هر حسينه و مسجدي رفتيم، پيش از ما سفارش شده بود تا در اختيار ما قرار ندهند!

يا للعجب! در حوزه اي كه صداي نحن ابناء الدليلش گوش عالم را كر كرده است و به آزاد انديشي خود فخر مي كند، تا اين اندازه تنگ نظري!

وقتي صداي طلبه شنيده نمي شود. وقتي از او نظر نمي خواهند. وقتي مسئولان از زندگي او فاصله گرفته اند. وقتي كاري به كار او ندارند. وقتي طلبه تجسم مستضعف فكري است و بايد حرف گوش بدهد و حرف نزند! وقتي طلبه مرده و زنده اش براي مسئولان حوزه تفاوتي نمي كند. وقتي اشتباهات أظهر من الشمس از در و ديوار حوزه مي بارد. وقتي صدايت به جاي نمي رسد. وقتي به هر سو رو مي كني به درهاي بسته مي خوري. وقتي بر خرمن جوانيت نه فقط جواني تو كه جواني ده ها هزار انسان، به اين راحتي آتش جهالت مي زنند. آيا تو راهي جز بلند كردن صدايت و برآوردن فريادت سراغ داري!

من در رونمايي از كتاب زوائد اصول، فرياد هزاران طلبه بودم كه بر هزاران در بسته بلند مي شد. ناله دردمندانه ده ها هزار طلبه اي بودم كه در بازار جهالت و تحجر به مسلخ كشيده شدند و كسي صدايشان را نشنيد. من اعتراض آشكار به جامعه مدرسين، شوراي عالي، مركز مديريت، نشست اساتيد و مجمع نمايندگان طلاب و هر نهاد رسمي و غير رسمي حوزوي بودم كه چشم خود را بر تباهي آشكار نسل من بسته اند و به دام ملاحظه كاري و تعارف گرفتار آمده اند.

آري من؛ محمد تقي اكبرنژاد بودم كه از طلبه ها خواستم تا از طلبگي ترين و مودبانه ترين روش اعتراض كه حق قانوني آنهاست كمك بگيرند و فريادشان را به گوش متوليان امور برسانند. من از آنها خواستم تا دست به اعتصاب علمي بزنند. شهامت آن را داشته باشند كه اگر كتابي را قبول ندارند، نه درسش بگيرند و نه در آزمونش شركت نمايند. اگر اين جرم است، پس من مجرم هستم و بايد محاكمه شوم.

«مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضي‌ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْديلاً »(احزاب،23)

محمد تقي اكبرنژاد

96/04/09

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

از مناظره با اساتيد و فضلاي حوزه استقبال مي كنم.

به جدّ انكار مي كنم كه كسي از بنده دعوت به مناظره كرده و آن را رد كرده باشم.

پس از رونمايي كتاب «زوائد اصول»، درد كهنه اي دوباره سر باز كرد. درد غفلت از ضرورتها و پرداختن به فضول، درد علم لاينفع و عمل لا يثمر، همگي دوباره سر باز كردند و اين سوال را مجددا زنده كردند كه چرا حوزه ما بخش عمده اي از انرژي خود را صرف اصولي مي كند كه دو سوم آن زائد و بي ثمر است و بلكه بالاتر مانند علف هرزي است كه بر بوته گياهان پرثمر تنيده و آنها را نيز از حيز انتفاع ساقط كرده است.

هم زمان با اين مساله دوباره سر و صدايي بر پا شد. برخي به هتك روي آوردند و شخصيت علمي نويسنده را زير سوال بردند. برخي نيز ادعا كردند كه ما دعوت به مناظره كرده ايم و نويسنده نپذيرفته است!

اينجانب محمد تقي اكبرنژاد به جدّ انكار مي كنم كه كسي از بنده دعوت به مناظره كرده و آن را رد كرده باشم. هر كدام از اساتيد درس خارج و فضلاي حوزه علميه كه آمادگي خود را براي مناظره در نشستي علمي با حضور آزاد اساتيد فاضل و طلاب سطوح عالي به طور رسمي اعلام نمايند، بنده پيشاپيش از آن استقبال مي كنم. همين ايام نيز يكي از بهترين زمان ها، براي برگزاري همچو جلساتي است.

محمد تقي اكبرنژاد، 12تير96

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

ما با اعتصاب علمي تحول را ايجاد نمي كنيم، تحول را مطالبه مي كنيم!

هيچ تغيير و تحولي در تاريخ بدون هزينه رخ نداده، شما نيز از اين سنت مستثناء نيستيد!

يادداشت استاد محمد تقي اكبرنژاد:

برخي گمان مي برند هر چيزي را رهبري بايد بگويد تا ما اقدام كنيم. اين يعني فرصت سوزي! چرا؟ براي اينكه رهبري سنگين ترين وزنه سياسي كشور است و به اين راحتي نمي تواند در هر چيزي ورود كند و به هر مسأله اي بپردازد. مگر اينكه آن قدر بزرگ شود كه به معضل بدل گردد. همچنانكه ايشان حتي در مسأله 2030 گلايه كردند كه چرا دست روي دست گذاشتيد تا من رأساً اقدام كنم؟!

آيا ما انتظار داريم رهبر معظم كه هر از چند سال يكبار طلبه ها را به حضور مي پذيرند، به همه جزئيات بپردازند و فرمان بدهند؟! آيا توجه نمي كنيم كه فرمان رهبري و اصرار ايشان بر منويات خويش حوزه را به تشنّج مي كشاند و دو دستگي را رقم مي زند؟ اين ما هستيم كه در وسط ميدان بايد بصيرت داشته باشيم و به موقع تشخيص دهيم كه چه بايد كرد و از چه بايد پرهيز نمود.

رهبر معظم انقلاب از ما مطالبه گري را مطالبه كردند. اصرار را خواستند. گفتمان سازي تحول را در بدنه طلاب جستجو كردند. حال اگر ما در وسط ميدان انواع مطالبه گري را امتحان كرديم و به در بسته خورديم و از بسته بودن درها به فرياد زدن رسيديم، خطا كرده ايم؟! اجتناب از امتحان كتابي كه چيز زيادي نمي دهد و بسيار مي ستاند، حق قانوني هر طلبه اي است و مؤدبانه ترين شكل بلند كردن فرياد؛ تا شايد بزرگان بشنوند و ترتيب اثر دهند.

رهبري فرمودند اين طور نباشد كه شما، حوزه را متحول سازيد و بدهيد دست بزرگان. اين كجا و اينكه ما به عنوان يكي از أشكال مطالبه گري امتحان ندهيم كجا! ما با اعتصاب علمي تحول را ايجاد نمي كنيم، تحول را مطالبه مي كنيم.

به همه برادران عزيز طلبه عرض مي كنم و از تبعات آن اِبايي ندارم؛ يقين بدانيد كه اگر منتظر باشيد تا بزرگان حوزه تحولي را رقم بزنند، سخت در اشتباه هستيد و بر سر عمر و جواني تان قمار كرده ايد! هيچ تغيير و تحولي در تاريخ بدون هزينه رخ نداده است و شما نيز از اين سنت مستثناء نيستيد. يا بايد از اين برنامه عمرسوزِ بي ثمر تمكين كنيد يا بايد شهامت مقابله با آن را در خود ايجاد كنيد.

محمد تقي اكبرنژاد،17تير96

## #يادداشت\_اختصاصي\_استاداكبرنژاد

نعلبند

تصور كنيد جامعه اي را كه متوليان امور آن، در عصر مدرنيته در حال و هواي دوره نعلبندي زندگي كنند! تحولات سريع و تند زمانه را انكار كنند و در برابر اشكالات اظهر من الشمس ايستادگي نمايند! آنگاه تصور كنيد كه مردمان آن جامعه تنها به گفتن اكتفاء كنند و هيچ گاه دست به اعتصاب علمي نزنند! آيا همچو نظامي از هم نمي گسلد؟ در ضمن در نظر داشته باشيد كه افراد مذكور در چشم مردم، معلم نيز هستند!

# حامي علمي

سال 1395، بهمن‌ماه، هنگامي كه حاج شيخ مجيد بنابي بيمار شد، نامبرده چنين يادداشتي نوشت:

ايشان اولين حامي بنده در حوزه بود. حاضر شد كل مخارج ازدواجم را كه آن وقت حدود دويست هزار تومان مي شد، پرداخت كند. جريمه دبيرستان سپاه(به خاطر نيمه كاره رها كردن آن) را كه حدود دويست و پنجاه هزار تومان مي شد و برخي چيزهاي ديگر بالاي ششصد هزار تومان بيست و يك سال پيش!! او همان كسي بود كه حاضر شد براي اولين بار در تاريخ حوزه بناب به يك طلبه اجازه دهد در همان سالي كه وارد حوزه شده بود، برخي از درسهاي پايه پنج را امتحان بدهد! او همان كسي است كه حاضر شد براي من بيش از بقيه طلبه هايش شهريه بدهد تا مجبور نباشم براي تامين اوليات زندگي قالي ببافم! جالب است بدانيد همه اين محبتهاي مالي بدون كمترين چشم داشت و ابراز آن از سوي حقير اتفاق افتاد. بله حاج شيخ مجيد مرد خداست.

# تحليل رفتار

با مطالعه نوشته‌هاي اين فرد و شنيدن سخنان وي، چند نكته ذيل قابل درك است:

1. سعي دارد با تحدّي و مخاطب قرار دادن افراد شاخص، توجهات را جلب نمايد.
2. دغدغه فراواني نسبت به نظام اسلامي و نيازهاي اجتماعي آن دارد.
3. كاملاً مراقب است در مسير تبعيّت از ولايت فقيه و انقلاب حركت كند.
4. اصرار دارد با دست گذاشتن روي نيازهاي اساسي طلاب، آن‌ها را بر انگيزاند.
5. اعتقاد دارد از هر روشي كه بتواند بايد تلاش كند وضعيت «ثبات» و «آرام» حوزه را بر هم بزند تا جريان «تغيير» و «تحوّل» آغاز شود.
6. مي‌داند اين حركت وي عواقب سختي دارد و خود را براي بدترين‌ها آماده كرده است.
7. يقين پيدا كرده و اين يقين را براي خود حجّت مي‌داند كه اگر حوزه علميه قم در عصر كنوني متحوّل نشده و روند فعاليت‌هاي خود را تغيير ندهد، مانند حوزه نجف سكولار شده و نظام اسلامي از اين زاويه ضربه سنگيني خواهد خورد.
8. مشغول كردن طلاب به زوائد علمي را علّت اصلي عدم كارآيي آنان و سرخوردگي علمي‌شان مي‌داند.
9. دامن‌برچيدن بزرگان حوزه از نظام را معلول اين مي‌داند كه مي‌پندارند اگر نظام آسيب ديد، مي‌توانند با نظام طاغوتي بعدي كنار بيايند و حوزه را از آسيب حفظ كنند.
10. پيش‌بيني مي‌كند در صورت فروپاشي نظام، مانند صدامي ظهور خواهد كرد كه حوزه قم را مانند نجف قلع و قمع خواهد نمود.

# فرصت‌ها

از زماني كه شوراي پيشبرد تحوّل در حوزه تأسيس شد و هزاران صفحه سند براي تحليل و برنامه‌ريزي تحوّل حوزه توليد گرديد، كتاب‌ها منتشر شده و مجلات و نشريات، همايش‌ها گرفته و سخن‌هاي فراوان بيان گرديده، نهادهاي متولّي هر سال و در هر مجالي اظهار نموده‌اند كه به دنبال تحوّل مثبت مي‌باشند. مقام معظّم رهبري نيز به عنوان اصلي‌ترين و نخستين مطالبه‌گر تحوّل پيوسته و مستمر مطالبات خود را هم به صورت عمومي و هم در جلسات با شوراي عالي و اعضاي جامعه مدرسين به كرّات بيان فرموده‌اند. اما در اين ميانه، همگان مي‌دانند كه اقدامات محسوسي انجام نشده و نتايج قابل مشاهده‌اي حاصل نگرديده است.

حركتي كه مؤسسه فوق‌الذكر آغاز كرده، مي‌تواند فرصتي باشد تا حوزه علميه نفسي بكشد و طلاب احساس نمايند فضايي براي طرح خواسته‌هاي به حق خود دارند. موقعيتي پديد آيد تا هم طلبه و هم استاد اعتماد به نفس پيدا كرده و جرأت نموده وارد مسير تحوّل شوند. فرهنگ تحوّل و گفتمان تحوّل‌خواهي گسترش يابد.

# تهديدات

مي‌دانيم و تجربه ثابت كرده نظام اسلامي و حوزه‌هاي علميه دشمن دارند، دشمني باهوش و مترصّد، در كمين تا از طريق آسيب زدن به حوزه علميه، نظام را سرنگون سازند. در حقيقت حوزه را كه پشتوانه تئوريك نظام اسلامي است را ناتوان نمايد. اين تهديد جدّي‌ست كه دشمن تلاش مي‌نمايد از جريانات اصلاح‌گر كه درصدد تغيير مي‌باشند سوءاستفاده نمايد:

1. يا آن‌ها را منحرف نمايد و در مسيري نادرست قرار دهد
   * + 1. يا با گمراه نمودن رهبران آن‌ها
       2. يا با حذف رهبران خوب و نفوذ دادن رهبران فاسد
2. يا با تشويق مديران ارشد به مقابله سخت با حركت جديد، انزوا و خفقان پديد آورد
   * + 1. تا از سرخوردگي اين گروه‌ها براي بروز رفتارهاي ناهنجار بهره برد
       2. يا از ميان افراد ضعيف يارگيري نموده و گروه‌هاي منحرف پديد آورد
3. يا با گسترش اختلافات، وحدت و يكپارچگي حوزه را بر هم بزند
   * + 1. توجه حوزه را به معضلات نظام كاهش دهد و از رصدگري آن بكاهد
       2. مردم را با ديدن اين نزاعات نسبت به حوزه بي‌تفاوت و بي‌اعتماد گرداند

اكنون قطعاً دشمن اين حركت را رصد كرده و بي‌ترديد درصدد اقدام بر اساس تجربيات و اطلاعات خويش است. مي‌دانيم حركتي كه در شبكه‌هاي اجتماعي لو رفته، از شاخك‌هاي حساس دشمن پنهان نمانده است.

# راهكارهاي ممكن

## سكوت

مي‌توان اين حركت را به هيچ گرفت، با اين بهانه كه اگر بها دهيم، بزرگ مي‌شود. اگر توجه كنيم، انگار كه مهم است. پس با بي‌توجهي و نديدگرفتن، آن را محو مي‌سازيم تا به تدريج به فراموشي سپرده شود.

### آسيب

حجم نيازها و خواسته‌هاي برآورده نشده طلاب، جوّي را در سال‌هاي اخير پديد آورده است كه موقعيتي شبيه انبار باروت ايجاد كرده. سكوت به معناي حذف تدريجي نيست و اين صداها هر روز بيشتر خواهد گشت.

## برخورد امنيتي

هم دادسراي ويژه روحانيت را داريم و هم معاونت آمار و بررسي را كه تازگي شده مركز امور صيانتي. نهادهاي اطلاعاتي و امنيتي ديگر هم در شهر قم هستند كه حوزه علميه را رصد مي‌نمايند. فرد اصلي يك جريان را بازخواست قضايي مي‌نماييم و جريان را متوقف مي‌سازيم.

### آسيب

قدرت يافتن شبكه‌هاي اجتماعي شرايطي را پديد آورده كه با قوّه قهريه نمي‌توان جرياني را متوقّف نمود. زيرا سمپات‌ها و حاميان جريان مي‌توانند جذّابيت‌هاي بيشتري را از طريق شعار «سركوب‌شدگي» فراهم نمايند و جامعه انقلابي ايران نسبت به نيروهاي مظلوم بيشتر احساس همبستگي مي‌نمايد.

## جنجال علمي

اساتيد را بر همين منوالي كه تا كنون عمل كرده‌اند تشويق نماييم. اين‌كه در جلسات درس خود يا در كانال‌هاي شبكه مجازي، عليه اين جريان موضع بگيرند و آن را سركوب كنند. طبيعتاً شاگردان اين اساتيد بيشتر وقت گذاشته و يك جدال پيوسته و فراگير شكل خواهد گرفت.

### آسيب

هياهوها طلاب را از درس و تحصيل دور مي‌سازد و درگيري‌هاي لفظي را مي‌تواند به برخوردهاي فيزيكي گسترش دهد. وقتي فضاي علمي تبديل شود به محيط زد و خورد علمي، هر روز يكي بايد حمله كند و ديگري دفاع نمايد، حركت علمي آسيب مي‌بيند.

## گوش شدن

برجستگان جريان مذكور را بخوانيم تا با بزرگان ما گفتگو نمايند و تمام خواسته‌هاي خود را بيان كنند. طبيعتاً آرام‌تر شده، از شدّت حملاتشان كاسته خواهد شد.

### آسيب

تجربه گذشته تحوّل‌خواهان نشان داده كه «شنيدن» با «عمل كردن» تفاوت دارد. تقوا و تواضع بزرگان حوزه قابل خدشه و ترديد نيست. بزرگان ما معمولاً نسبت به درشتي‌هاي طلاب و اساتيد با خضوع برخورد نموده، به كلامشان تا انتها گوش مي‌دهند. اما در هنگام عمل، آن‌چه درست مي‌پندارند را مبناي رفتار خود قرار مي‌دهند. اين رويه بارها تكرار شده و نسل جديد تحوّل‌خواهان صرف شنيدن انتقادات خود را كافي نمي‌دانند و در صورت عدم تحقق، دست‌آويز بزرگ‌تري پيدا خواهند كرد: حجّت را بر فلان بزرگ تمام كرديم و عمل نكرد!

## گسترش كرسي‌هاي نظريه‌پردازي و آزادانديشي

فضاي كرسي‌ها را باز كنيم، تا ساده‌تر بتوانند در آن شركت جويند؛ تمام آناني‌كه گمان مي‌كنند حرف تازه‌اي دارند. وقتي هزاران كرسي نظريه‌پردازي به صورت پيوسته و روزشمار برگزار شود، كسي فرصت نمي‌كند تا با هوچي‌گري حرف تازه خود را محمل جذب مخاطب ناآشنا و كم‌اطلاع گرداند. دقّت در امتيازدهي و رأي‌گيري براي نظريات جديد اگر با عدالت همراه باشد، اعتمادسازي مي‌كند و اين اعتماد مانع مي‌شود تا حرف‌هاي علمي بدون پشتوانه در شبكه‌هاي اجتماعي بتواند موج ايجاد نمايد.

# راهكار پيشنهادي

به سرعت بايد فضايي فراهم نماييم براي گسترش شديد كرسي‌هاي نظريه‌پردازي. با توجه به تأسيس مجمع عمومي جامعه، مي‌توان نهادي را در ذيل اين مجمع عمومي تأسيس كرد كه با حمايت اساتيد برجسته حوزه علميه، هر روز چندين كرسي نظريه‌پردازي برگزار گردد.

### مراحل

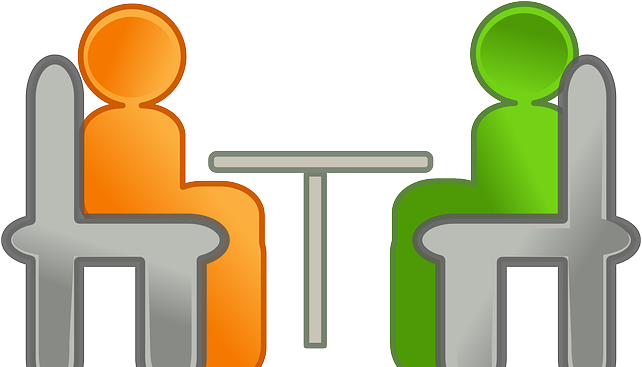
1. تنظيم آئين‌نامه ستاد تحوّل‌خواهي اساتيد حوزه، به عنوان مرجع اصلي تشكيل كرسي‌هاي تحوّل
2. در نظر گرفتن امتياز علمي براي اساتيد شركت‌كننده در كرسي‌ها در مقام؛ دبير، صاحب نظريه، داور و منتقد، به نحوي كه براي مشاركت آن‌ها ايجاد انگيزه نمايد.
3. شناسايي تمامي افرادي كه مدعي تحوّل در حوزه هستند و يافتن منتقدين آنان براي دعوت به شركت در كرسي‌هايي مقابل يكديگر.
4. ايجاد رسانه مستقل براي ارائه حجم عظيم اطلاعات توليدي از اين طريق؛ كانال، سايت، خبرنامه، نشريه. تمام متن جلسات بدون سانسور منتشر گردد. وقتي حجم منشورات زياد باشد، حساسيت كمتري روي جزئيّات نظريات ايجاد مي‌شود و از آسيب‌هاي نظريات شاذّ مي‌كاهد.
5. تحوّل موضوع‌بندي شود و هر موضوع گروه علمي خاصّي را براي پرداختن به خود داشته باشد. هر گروه برنامه كرسي‌هاي خود را مستقلاً تنظيم مي‌نمايد و آن‌ها را به سرعت و سلسله‌وار برگزار مي‌كند.
6. هر استادي كه به نتايج داوري يك كرسي اعتراض داشت، اجازه داشته باشد در كرسي ديگري با حضور داوران ديگري شركت جويد؛ بارها و بارها اين اتفاق مي‌تواند بيافتد، تا زماني كه خود استاد اعلام عدم نياز به برگزاري كرسي ديگري نمايد.
7. با برگزاري جلسات در ساختمان‌هاي وابسته و اعلام عدم پرداخت دستمزد به عوامل، هزينه‌هاي كرسي‌ها كاهش مي‌يابد، تا بتوان تعداد بيشتري كرسي تحوّل‌خواهي برگزار نمود. طبيعتاً مدعيان نظريات جديد تلاش مي‌نمايند هزينه‌هاي لازم را خود بر عهده بگيرند.
8. درگير نمودن مراجع به پاسخگويي نسبت به نتايج كرسي‌هايي كه برجستگي خاصّي دارند و رأي داوران را به خود جلب كرده‌اند، از طريق اطلاع‌رساني به آن‌ها با كمك چهره‌هاي موجّه و معتبر از اساتيد عضو در مجمع.
9. سپس اعلام برخورد قضايي و حقوقي درون‌نهادي، درون حوزوي، با افرادي كه از غير مسير مشخص شده براي ارائه نظريات خود اقدام نمايند. آئين‌نامه‌اي كه مشخص مي‌سازد اگر فردي آراء جديد خود را به ميان اقشار مردم برده و جامعه را درگير مباحث علمي مربوط به نخبگان نمود، از خطوط قرمز عبور كرده و معاقب مي‌باشد. زيرا مرزهاي دانش بايد در كرسي‌هايي كه متشكل از مرزبانان دانش هستند گشوده گردند و نه در محيط‌هايي كه قدرت دفاعي علمي كافي ندارند.

# سخن پاياني

وقتي فضايي ايجاد شود تا منتقد نقد خود را بيان نمايد و پاسخ خود را دريافت كند، حتي اگر بخواهد هوچي‌گري نمايد كه: خير، پاسخ من اين نبود، طلابي كه خبر به گوش‌شان رسيده، مي‌توانند متن كامل جلسه را بخوانند، بشنوند يا ببينند، به سادگي از كنار فرد مدعي عبور مي‌كنند و ادعاي او را نمي‌پذيرند. وقتي فضاي اطلاعات علمي در حوزه شفاف و روشن باشد، دشمن نمي‌تواند پشت ادعاهاي جذّاب موضع بگيرد و پنهان شود. جلوي نفاق گرفته مي‌شود اين‌طور.

گذشته جامعه مدرسين حاكي از چنين نگهباني‌هايي هست. وقتي علي صفائي حائري آغازين كتاب‌هاي خود را مي‌نگاشت، جوّي نگران‌كننده عليه وي شكل گرفت. در آن زمان جامعه مدرسين بود كه پيش‌قدم شد و جلسه‌اي با مديريت آيت‌الله مكارم شيرازي برگزار گرديد. در آن جلسه كه نوار صوتي آن نيز ضبط شد، معظّمٌ‌له با كمال بردباري پرسش‌هاي حساسي را مطرح نمود و پاسخ مناسب را از علي صفائي دريافت كرد. نتيجه اين جلسه رفع سوءتفاهمات بود و مشخص شد نامبرده قصد آسيب زدن به دين و نظام اسلامي را ندارد. اين رفتار را بايد مبناي حراست جامعه مدرسين از كيان حوزه قرار داد، با آئين‌نامه‌دار كردن و قانوني نمودن آن.

اين را نبايد فراموش كنيم كه شعار «تحوّل‌خواهي» مالِ جامعه مدرسين است، از ابتداي تأسيس اصلاً براي همين گرد هم آمدند اعضاي آن. اكنون كه ديگران پرچم آن را بلند كرده‌اند، ما بايد آن را به جاي اصلي خود بازگردانيم. پرچم جامعه مدرسين براي تحوّل‌خواهي در حوزه، بايد از هر پرچم ديگري بلندتر و بالاتر باشد. سريع عمل كنيم كه امروز وقت اين كار است. فردا دير مي‌شود. □



1. صحيفه امام، ج۱، ص۱۵۹ [↑](#footnote-ref-1)
2. سخنراني، آذرماه ۱۳۷۴ [↑](#footnote-ref-2)
3. سورة اسراء،آية ۳۶ [↑](#footnote-ref-3)
4. «الطرق المبحوث عنها في المقام كلّها طرق عقلائية عرفية عليها يدور رحي معاشهم و مقاصدهم و معاشراتهم، و ليس فيما بأيدينا من الطرق ما يكون اختراعية شرعية ليس منها عند العقلاء عين و لا أثر، بل جميعها من الطرق العقلائية.» (فوائد الأصول، ج۳، ص۹۱) [↑](#footnote-ref-4)
5. سورة ابراهيم، آية ۴ [↑](#footnote-ref-5)
6. أنوارالهداية، ج۱، ص۳۱۷ [↑](#footnote-ref-6)
7. همان؛ همين طور رجوع كنيد به (القواعد الفقهية، ج‌۱، ص۱۴) نوشته آيت الله مكارم شيرازي [↑](#footnote-ref-7)
8. «مَنْ تَرَكَ الْقُنُوتَ رَغْبَةً عَنْهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ.» (كافي، ج‌۳، ص۳۳۹، ح۶) [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره جمعه، آيات ۹و۱۱ [↑](#footnote-ref-9)
10. كافي، ج۲، ص۳۶۷، ح۳ [↑](#footnote-ref-10)
11. الفوائد الحائرية، ص۳۳۶ [↑](#footnote-ref-11)
12. الاقتصاد الهادي الي طريق الرشاد، ص۱۴۷ [↑](#footnote-ref-12)
13. ر.ك: الميزان في تفسير القرآن، ج‌۱۸، ص۳۱۱ [↑](#footnote-ref-13)